

# حماسه سرایی در ایران

از قدیمترین تاریخ تا قرن چهاردهم هجری

تحقیق در کیفیت تکوین و تدوین و ایات ملی و نظم آنها بلجات اوستایی  
و پهلوی و درسی حماسه‌ای ملی تاریخ و نبی - بنیاد استا‌نهای ملی

— ۱۰۰ —

تالیف :  
دکتر ذبیح‌الله صفا  
استاد دانشگاه

---

حق چاپ محفوظ است

تهران : ۱۳۳۳  
چاپ پیروز

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>

PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

# حماسہ سمرانی در ایران



## توضیحات

۱ - بدبختانه نتوانستیم در املاء کلمات پهلوی و اوستایی بحروف لاتین، حروف و علائمی را که مستشرقان معاصر بکار میبرند استعمال کنیم زیرا در چاپخانه از آن علائم و حروف چیزی نداشتند، ازینروی برای نشان دادن:

ا از a

آ از â

باء مجهول یا کسرهٔ ممدود از ê

ش از sh

ژ از j

ج از dj

چ از tch

ضمهٔ ممدود از ô استفاده شده است

## تصحیحات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲ حاشیه	Virgie	Virgil
۵۰	۱۵	ازیرا	زیرا
۴	۱۶	ست	است
۹۳	۲	وطیشفون	وطیسفون
۱۰۲	۲۱	ابومنصور بن محمد	ابومنصور محمد
۱۰۹	۴	گوشه	کوش
۱۲۰	۴	تر	تر-
۱۲۳	۲۲	زیر	زریر
۱۲۶	۱۳	جز آنکه	جز آنکه
۱۴۹	آخر	دیر گاهی	چند گاهی
۱۵۰	۷	مورت	موروت
۱۸۶	۲	حسن بن احمد	احمد بن حسن
۱۸۹	۵	ارزقی	ازرقی
۱۹۸	آخر	اسکندر	اسکندر
۱۹۹	۱۸	گجستک ملعون	گجستک یعنی ملعون
۲۰۱	۴	قسمتی به	قسمتی از
۲۲۷	۵ حاشیه	E. Barthels	E. Berthels
۴۴	۲۰ حاشیه	الشاهی	الشاهنامه
۲۳۰	۱۰	بهمن	بهمن
۲۳۲	۱۵	می افکنند	می افکنند
۲۳۳	۲۱	بریاست	بریاست
۳۰۴	۹	وشا	وشاه
۳۴۱	۲۰	شکوه	شکوه و
۳۵۴	آخر	محمدو	محمد وزیر
۳۶۳	سر صفحه	حماسه های ملی	حماسه های تاریخی
۳۸۵	۱	-۸	-۷
۳۸۷	سر صفحه	حماسه های تاریخی	حماسه های دینی
۳۸۹	۴	«	«
۴۰۰	۱۶	کلمه است	کلمه است (
۵۰۶	۱۸	شمبران	شمبران
۵۱۶	۵	اورا	افراسیاب را
۵۲۷	۱۲	لوشه	لوشه

# فهرست مطالب

فهرست مآخذ

ص: یا - یج

سر آغاز

ص: یط - کب

ص ۱-۲۰

پیش گفتار = ماهیت و کیفیت حماسه

- ۱ - انواع شعر (ص ۲) ۲ - شعر تمثیلی (ص ۲) ۳ - شعر غنائی (ص ۲) ۴ - حماسه (ص ۳)
- ۵ - انواع منظومه های حماسی (ص ۵) ۶ - خصائص منظومه حماسی و عناصر آن (ص ۷) ۷ - منشاء حماسه ملی (ص ۱۳) ۸ - شعر حماسی و شعر غنائی (ص ۱۴)
- ۹ - حماسه در ادبیات عرب (ص ۱۶) ۱۰ - خاتمه (ص ۱۸) مآخذ پیش گفتار (ص ۲۰)

گفتار نخست = تکوین و تدوین حماسه ملی ایران ص ۲۱-۱۱۰

فصل او - نشأت و تکوین حماسه ملی (ص ۲۲-۲۸)

- ۱ - قوم ایرانی (ص ۲۲) ۲ - مهاجرت و جنگ بابومیان (ص ۲۳) ۳ - جنگ با مهاجمان (ص ۲۴) ۴ - روایات و اساطیر کهن (ص ۲۵) ۵ - روایات و اساطیر دینی (ص ۲۶) ۶ - ظهور داستانها و روایات حماسی (ص ۲۶) ۷ - توسعه و کمال اساطیر (ص ۲۷)

فصل دوم - تدوین روایات ملی از قدیمترین عهد تاریخی ایران تا ظهور ادبیات فارسی (ص ۲۹ - ۷۳)

- ۱ - روایات پیش از اوستا (ص ۲۹) ۲ - اوستا (ص ۳۱) ۳ - از اوستا تا ادبیات پهلوی (ص ۳۸) ۴ - روایات ملی و داستانهای حماسی در ادبیات پهلوی (ص ۴۲)
- [ یادگار زریر ص ۴۲ - داستان بهرام چوبین ص ۴۳ - کارنامه اردشیر بابکان ص ۴۴ - داستان رستم و اسفندیار ص ۴۴ - داستان پیران ویسه ص ۴۵ - کتاب سکسکین

فهرست مطالب

ص ۴۵ - کتاب پیکار ص ۴۷ - بعضی از کتب متفرق پهلوی ص ۴۷ - کتب مذهبی پهلوی و حفظ روایات قدیم در آنها ص ۵۱ - آیین نامه و گاهنامه ص ۵۶ - کتاب الصور ص ۵۷ | ۵ - خداینامه (ص ۵۸)

### فصل سوم - تدوین روایات ملی بزبان فارسی (ص ۷۴-۱۰۹)

۱ - روایات شفاهی و روات بزرگ (ص ۷۴) ۲ - آثار مکتوب (ص ۸۸)  
۳ - شاهنامهها (ص ۹۴) | شاهنامه ابوالمؤید بلخی ص ۹۵ - شاهنامه ابوعلی بانعی ص ۹۸  
شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ص ۹۹ | ۴ - داستانهای منشور حماسی (ص ۱۰۸)

### گفتار دوم - آثار حماسی پیش از اسلام ص ۱۱۰-۱۳۸

#### فصل اول - حماسه در ادبیات اوستایی (ص ۱۱۱-۱۲۰)

۱ - کلیات (ص ۱۱۱) ۲ - یشتها ص ۱۱۲ | مهر یشت ص ۱۱۳ - زامیاد یشت (ص ۱۱۶)

#### فصل دوم - حماسه در ادبیات پهلوی (ص ۱۲۱-۱۳۸)

۱ - یادگار زریر (ص ۱۲۱) ۲ - کارنامه اردشیر بابکان (ص ۱۳۱)

### گفتار سوم - آثار حماسی عهد اسلامی ص ۱۳۹-۳۹۰

#### فصل اول - بحث در مقدمات (ص ۱۴۱-۱۵۹)

۱ - شکست نظامی و نهضت‌های اجتماعی و سیاسی (ص ۱۴۱) ۲ - میهن پرستی و حفظ آداب و رسوم و مفاخر ملی (ص ۱۵۱) ۳ - غلبه ترکان ، انحطاط حماسه های ملی - ظهور حماسه های تاریخی و دینی (ص ۱۵۴)

#### فصل دوم - حماسه های ملی (ص ۱۶۰-۳۴۲)

۱ - شاهنامه مسعودی مروزی (ص ۱۶۰) ۲ - گشتاسپنامه دقیقی (ص ۱۶۳)  
۳ - شاهنامه فردوسی ص ۱۷۱ | مقدمه در شرح احوال فردوسی از ص ۱۷۱ - نخستین قطعات شاهنامه ص ۱۷۷ - آغاز نظم شاهنامه ص ۱۷۹ - تاریخ ختم شاهنامه ص ۱۸۲ - آشنایی با دربار محمود ص ۱۸۴ - تجدید نظر نهائی ص ۱۹۰ - اصالت روایات و امانت فردوسی ص ۱۹۱ - مآخذ شاهنامه ص ۲۰۴ - موضوع شاهنامه ص ۲۰۶ (۱) - دوره

اساطیری ص ۲۰۶، ۲ - عهد پهلوانی ص ۲۰۸، ۳ - دوران تاریخی ص ۲۱۱ - اهمیت و مقام شاهنامه، ترجمه ها و تحقیقات ص ۲۱۵ - نفوز شاهنامه در ادبیات جهان ص ۲۲۵ - نفوز شاهنامه در ادبیات فارسی ص ۲۲۷ - خصائص فنی شاهنامه ص ۲۲۹ | ۱ - تکرار و تقلید ص ۲۲۹، ۲ - متناقضات ص ۲۳۰، ۳ - وصف ص ۱۳۱، ۴ - جنگ و لشکر کشی ص ۲۳۲، ۵ - پهلوانان ص ۲۳۴، ۶ - شاهان و شاهزادگان ص ۲۳۷، ۷ - انتقام ص ۲۳۸، ۸ - خوارق عادات ص ۲۳۹، ۹ - زمان و مکان ص ۲۴۰، ۱۰ - زن ص ۲۴۱، ۱۱ - عشق ص ۲۴۴، ۱۲ - جادوی و جادوان ص ۲۴۶، ۱۳ - پیشگویی ص ۲۴۹، ۱۴ - ملل و اقوام ص ۲۵۰، ۱۵ - تقسیمات شاهنامه ص ۲۵۳، ۱۶ - مطالب و پیوند آنها ص ۲۵۴، ۱۷ - اضافات و مبدعات ص ۲۵۷، ۱۸ - زبان و اسلوب ص ۲۶۵.

۴ - کرشاسپ نامه (ص ۲۸۳) ۵ - بهمن نامه (ص ۲۸۹) ۶ - فرامرز نامه (ص ۲۹۴)  
 ۷ - کوش نامه (ص ۲۹۶) ۸ - بانو گشسپ نامه (ص ۳۰۰) ۹ - برزو نامه (ص ۳۰۳)  
 ۱۰ - شهریار نامه (ص ۳۱۱) ۱۱ - آذر برزین نامه (ص ۳۱۵) ۱۲ - بیژن نامه (ص ۳۱۶)  
 ۱۳ - لهراسپ نامه (ص ۳۱۷) ۱۴ - سوسن نامه (ص ۳۱۷) ۱۵ - داستان کک کوهزاد  
 (ص ۳۱۸) ۱۶ - داستان شیرنگ (ص ۳۲۳) ۱۷ - داستان جمشید (ص ۳۲۳) ۱۸ -  
 جهانگیر نامه (ص ۳۲۴) ۱۹ - سام نامه (ص ۳۳۵) خاتمه (ص ۳۴۰)

### فصل سوم - حماسه های تاریخی (ص ۳۴۴ - ۳۷۶)

۱ - اسکندر نامه ها ص ۳۴۳ | نظامی و اسکندر نامه اوص ۳۴۳ - ۳۵۲، مقلدان  
 نظامی ص ۳۵۲ - ۳۵۴ | ۲ - شاهنشاه نامه پاییزی (ص ۳۵۴) ۳ - ظفر نامه (ص ۳۵۴)  
 ۴ - شهنشاهنامه تبریزی (ص ۳۵۷) ۵ - کرت نامه ربیعی (ص ۳۵۸) ۶ - سام نامه سیفی  
 (ص ۳۵۹) ۷ - بهمن نامه آذری (ص ۳۵۹) ۸ - تمر نامه هانفی (ص ۳۶۰) ۹ - شاهنامه  
 هانفی (ص ۳۶۲) ۱۰ - شاهرخ نامه قاسمی (ص ۳۶۳) ۱۱ - شهنامه قاسمی (ص ۳۶۴)  
 ۱۲ - جنگنامه کشم (ص ۳۶۶) ۱۳ - جرون نامه (ص ۳۶۹) ۱۴ - شهنشاه نامه صبا  
 (ص ۳۷۰) - چند منظومه دیگر (از ص ۳۷۱ تا ۳۷۶)

### فصل چهارم - حماسه های دینی (ص ۳۷۷ - ۳۹۰)

۱ - خاوران نامه (ص ۳۷۷) ۲ - صاحبقران نامه (ص ۳۷۹) ۳ - حمله حیدری



خ

فهرست مطالب

(ص ۳۷۹) ۴- مختارنامه (ص ۳۸۳) ۵- شاهنامه حیرتی (ص ۳۸۳) ۶- غزوانامه اسیری  
 (ص ۳۸۴) ۷- کتاب حمله راجی (ص ۳۸۵) ۸- خداوندنامه (ص ۳۸۵) ۹- اردیبهشت  
 نامه (ص ۳۸۷) ۱۰- دلگشاینامه (ص ۳۸۹) ۱۱- جنگنامه (ص ۳۹۰) ۱۲- داستان  
 علی اکبر (ص ۳۹۰)

## گفتار چهارم بنیاد داستانهای ملی ص ۲۹۱-۶۱۳

مقدمه (ص ۴۹۴-۴۹۶)

فصل اول - شاهان (ص ۴۹۶-۵۴۲)

الف پیشدادیان

(ص ۴۹۶-۴۸۲)

کلمه «پیشداد» (ص ۳۹۶) ۱- گیومرث، نخستین شاه داستانی، نخستین بشر  
 اوستایی (ص ۳۹۹) ۲- هوشنگ (ص ۴۱۱) ۳- تهمورث (ص ۴۱۸) ۴- جمشید (ص ۴۲۴)  
 ۵- ضحاک (ص ۴۵۱) ۶- فریدون (ص ۴۶۱) ۷- ایرج و داستان او با سلم و تور  
 (ص ۴۶۹) ۸- منوچهر، آغاز دوره پهلوانی (ص ۴۷۴) ۹- نوذر (ص ۴۷۸) ۱۰- زاب  
 (ص ۴۸۰) ۱۱- کرشاسپ (ص ۴۸۲)

ب - کیان

(ص ۴۸۳ - ۵۴۸)

کیان و هخامنشیان (ص ۴۸۳) جنبه تاریخی داستان کیان (ص ۴۸۸) - کلمه  
 کی (ص ۴۹۱) - فر کیانی (ص ۴۹۳) ۱- کیقباد (ص ۴۹۵) ۲- ۵: کی اپیوه - کی ارشن -  
 کی بیرشن - کی پیشین (ص ۴۹۸) ۶- کاوس (ص ۴۹۹) ۷- سیاوش (ص ۵۱۰) ۸- کیخسرو  
 (ص ۵۱۵) ۹- کی لهراسپ (ص ۵۲۴) ۱۰- کی گشتاسپ (ص ۵۲۷) ۱۱- بهمن، آغاز  
 دوره تاریخی (ص ۵۳۷) ۱۲- همای (ص ۵۴۲) ۱۳- داراب (ص ۵۴۴) ۱۴- داراپسر  
 داراب (ص ۵۴۵) ۱۵- اسکندر (ص ۵۴۶)

## ج - اشکانیان و ساسانیان ، نظر اجمالی

ص ۵۴۸ - ۵۵۲

فصل دوم - پهلوانان (ص ۵۵۳ - ۵۹۹)

۱ - پهلوانان سیستان

ص ۵۵۲ - ۵۶۹

در منظومدهای حماسی (ص ۵۵۳) دراوستا (ص ۵۵۵) نریت (ص ۵۵۶) کرشاسپ،

نریمان (ص ۵۵۷) زال (ص ۵۶۰) سیمرغ (ص ۵۶۱) رستم (ص ۵۶۳)

۲ - گاوّه ، درفش گویان ، قارن ، قباد

ص ۵۶۹ - ۵۷۴

گاوّه (ص ۵۶۹) درفش گویان (ص ۵۷۱) قارن (ص ۵۷۳) قباد (ص ۵۷۴)

۳ - پهلوانان اشکانی

ص ۵۷۵ - ۵۸۸

گودرزبان (ص ۵۷۵) فرود (ص ۵۸۱) پلاتان (ص ۵۸۴) میلادیان (ص ۵۸۵)

برزینیان (ص ۵۸۶) فریدونیان (ص ۵۸۷) [زراسب (ص ۵۸۷)، زنگه شاوران (ص ۵۸۷)]

۴ - آرش شواتیر

ص ۵۸۸ - ۵۹۱

روایات مورخین اسلامی (ص ۵۸۸) روایت اوستا (ص ۵۸۹)

۵ - نوذریان

ص ۵۹۱ - ۵۹۳

روایت شاهنامه (ص ۵۹۱) طوس (ص ۵۹۲) گستهم (ص ۵۹۲)

۶ - پهلوانان کیانی

ص ۵۹۳ - ۵۹۹

فریبرز (ص ۵۹۳) زریر (ص ۵۹۴) بستور (ص ۵۹۵) اسفندیار (ص ۵۹۶)

فصل سوم - دشمنان ایران (ص ۶۰۰ - ۶۴۹)

۱ - دیوان

ص ۶۰۰-۶۱۰

۲ - تورانیان

ص ۶۱۰-۶۲۹

توران و قوم تورانی (ص ۶۱۲) پهلوانان و شاهان (ص ۶۱۶) افراسیاب (ص ۶۱۸)

اغریب (ص ۶۲۳) کرسیوز (ص ۶۲۵) ارجاسپ (ص ۶۲۶) خاندان ویسه (ص ۶۲۷)



## فهرست ماخذ

- شرح شيخ ابي زكريا يحيى بن علي خطيب تبريزي برديوان اشعار الحماسة كرد  
آورده ابو تمام حبيب بن اوس الطائي . چاپ مصر . جزء اول  
تاريخ ادبيات آلمان تأليف آلفرد بيزه Alfred Biese چاپ مونيخ ج ۱  
عنوان Niebelungen
- مروج الذهب مسعودي ، پاریس چاپ باریه دومینار Barbier de Meynard .  
التنبیه والاشراف مسعودی چاپ لیدن .  
الشاهنامه (مقاله) مجله العلوم ، چاپ مصر سال ۶-۵ (۱۹۳۸) .  
دائرة المعارف بریتانیا . عنوان بیوولف Beowulf .  
فردوسی (سلسله مقالات) بقلم آقای حسن تقی زاده در سال ۱ و ۲ دوره جدید مجله کاوه  
غرد اخبار ملوک الفرس و سیرهم ، ابو منصور الثعالبی چاپ زوتنبرگ Zotenberg  
پاریس ۱۹۰۰  
میون الاخبار ابن قتیبه دینوری ، چاپ مصر .  
آهنگهای موسیقی ایران (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی در مجله مهر سال ۳ شماره ۱  
مجموعه التوارینخ والقصص . چاپ تهران (بتصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار) سال ۱۳۱۸  
زمان زردشت (مقاله) بقلم آقای پورداود ، مجله مهر سال اول .  
یشتها ج ۱ و ۲ تألیف آقای پورداود  
یسنه ج ۱ > >  
گاتاها > >  
خرده اوستا > >  
نامه تنسر . چاپ آقای مجتبی مینوی ، تهران .  
یک نامه از عهد ساسانیان ، نامه تنسر (مقاله) بقلم آقای جمال زاده در مجله کاوه شماره  
۱۱ سال اول دوره جدید  
ایران باستانی تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا . طهران  
الشاهنامه . ترجمه فتح بن علی البنداری . با تصحیح و مقدمه دکتر عبدالوهاب عزام  
چاپ مصر ۱۹۳۲  
دینکرت چاپ پشوتن سنجانا و داراب سنجانا در ۱۹ مجلد .  
کنج شایگان - اندرز خسرو کواتان - مادیکان چترنگ چاپ پشوتن دستور  
بهرام جی سنجانا . بمبئی ۱۸۸۵

- زات سپرم ، چاپ وست در جزء « کتب مقدس مشرق » ج ۵ قسمت اول  
کارنامه اردشیر پاپکان متن پهلوی  
نکت الهمیان فی نکت العمیان چاپ مصر  
بلوغ الارب فی تاریخ العرب چاپ بغداد  
مثنوی مولوی چاپ علاءالدوله  
فردوسی (مقاله) بقلم مرحوم ملک الشعراء بهار در مجله باختر شماره ۱۲ سال اول  
سیاستنامه نظام الملک چاپ آقای عباس اقبال .  
تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب پیشاوری ، تهران  
الاثار الباقیه ابوریحان بیرونی چاپ زاخاتو ، لایپزیک  
الفهرست ابن الندیم چاپ لایپزیک  
تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء حمزة بن الحسن اصفهانی چاپ Gottwald .  
تاریخ سیستان طهران ۱۳۱۹ چاپ خاور بتصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار  
جشن سده (مقاله) بقلم نگارنده این کتاب شماره ۱۲ سال ۲ مجله ایران امروز .  
زین الاخبار عبدالرحمن بن ضحاک گردیزی تهران ۱۳۱۵  
تاریخ بخارای نرشخی ، بتصحیح آقای مدرس رضوی چاپ تهران .  
چهارمقاله نظامی عروضی . چاپ تهران (آقای سیدجلال الدین تهرانی) از روی  
نسخه مصحح مرحوم محمد قزوینی  
بیست مقاله مرحوم میرزا محمدخان قزوینی (مقاله مقدمه قدیم شاهنامه. با مقدمه  
مصحح) ج ۲ ، تهران بسعی و اهتمام آقای عباس اقبال آشتیانی  
مقدمه بایسنقری معروف بمقدمه جدید از مقدمه نسخ معمول شاهنامه چاپ هند  
کتاب عزرا و کتاب استرا از سلسله کتب مقدس عهد عتیق، ترجمه فارسی چاپ لندن، ۱۹۱۰  
ترجمه تاریخ طبری ، ابوعلی محمد بلعمی چاپ بمبئی  
قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس ، چاپ تهران و چاپ اصفهان  
تجارب الامم ابوعلی مسکویه چاپ لیدن  
اخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ ولادیمیر گیرگاس -  
Vladimir Guirgass لیدن ۱۸۸۸ میلادی .  
شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی چاپ بمبئی (باهتمام میرزا ابراهیم تاجر شیرازی)  
فرهنگ انجمن آرای ناصری . مرحوم هدایت لله باشی .  
» جهانگیری جمال الدین حسین انجو  
» برهان جامع محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی

- جوامع الحكایات ولوامع الروایات عوفی چاپ وزارت فرهنگ ( با انتخاب مرحوم ملك الشعراء بهار )
- تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ( جزو انتشارات بنکاه وعظ وخطابه )
- يك وزیر ایران دوست (مقاله) بقلم آقای نصرالله فلسفی سال ۴ مجله مهر شماره ۱ و ۲
- تاریخ یمینی تألیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفا دقانی . طهران ۱۲۷۲
- مقاله استاد برتلس E. Berthels در باب حماسه در ایران اسلامی ذیل عنوان ایران در دائرة المعارف اسلامی ج ۳
- مقاله B. Nikitine در باب نشریه مؤسسه خاورشناسان آکادمی علوم روسیه بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳۴ از مجله آسیائی ج ۲۲۸ ص ۱۶۲ - ۱۶۴
- شاهنامه و زبان ارمنی (مقاله) بقلم فردريك ماك لر Frédéric Macler از مجله آسیائی مجلد ۲۲۸ ص ۵۴۹ - ۵۵۹
- فردوسی شاعر جهان (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی (فردوسی نامه مهر سال ۱۳۱۳)
- انتقاد دانشمندان اروپائی راجع بفردوسی (مقاله) بقلم مرحوم فاطمه سیاح فردوسی نامه مهر راحة الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی)
- دیوان فرخی ، چاپ طهران بتصحیح مرحوم عبدالرسولی .
- حواشی چهار مقاله بقلم مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بر چهار مقاله چاپ لیدن جهانگیر نامه قاسم مادح چاپ بمبئی سال ۱۸۹۲ میلادی .
- داستان كك كوهزاد از ملحقات شاهنامه
- داستان جمشید از ملحقات شاهنامه
- سامنامه خواجهی کرمانی در دو مجلد چاپ خاضع . بمبئی سال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰
- بامقدمه بقلم آقای سعید نفیسی
- روضه الانوار خواجهی کرمانی (مقدمه بقلم آقای حسین مسرور سنغنیار )
- طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول Stanley Lane Pool ترجمه آقای عباس اقبال آشتیانی چاپ تهران
- معجم البلدان یاقوت حموی چاپ لیدن ج ۲
- دیوان خطی عمیق بخارائی گرد آورده آقای سعید نفیسی
- دیوان منوچهری چاپ تهران .
- کرشاسپنامه اسدی چاپ تهران بتصحیح آقای حبیب یغمائی
- جشن مهرگان (مقاله) بقلم نگارنده در مجله مهر سال اول شماره ۷

- الافغانی ابی الفرج الاصفهانی چاپ مصر مجلدات ۳ و ۴ و ۱۴  
 ضحی الاسلام تألیف احمد امین چاپ مصر ج ۱  
 شمو بیت فردوسی (مقاله) در فردوسی نامه مهر بقلم نگارنده  
 نقابدار خراسان - المقنع (مقاله) بقلم نگارنده در مجله مهر سال چهارم شماره  
 ۱۲ و سال پنجم شماره ۱  
 کامل التواریخ ابن الاثیر چاپ مصر  
 تاریخ الرسل والملوک محمد بن جریر الطبری چاپ لیدن  
 بابک خرم دین (مقاله) بقلم آقای سمید نفیسی سال اول مجله مهر  
 و فیات الاعیان ، ابن خلکان چاپ مصر  
 البدء والتاریخ ، مطهر بن طاهر المقدسی ، پاریس چاپ Huart ج ۳  
 دقیق (مقاله) بقلم آقای تقی زاده مجله کاوه شماره ۴ - ۵ سال اول  
 سخن و سخنوران ، آقای بدیع الزمان فروزانفر ج ۱ و ۲  
 فردوسی (مقاله) ترجمه از برون مجله کاوه شماره ۳۶ سال اول  
 تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق تهران  
 تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی نسخه خطی  
 رساله للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریا الرازی چاپ پول کسراوس .  
 پاریس ۱۹۳۶  
 مجله دانشکده ادبیات تبریز سال سوم  
 تحفه سامی ، سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی نسخه خطی  
 مجمع الفصحاء رضاقلیخان هدایت ۲ مجلد چاپ تهران  
 تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی چاپ برون  
 لباب الالباب عوفی چاپ برون ۲ مجلد  
 تاریخ گزیده چاپ برون ، لندن  
 نظامی ، مقاله استاد برتلس در دائره المعارف اسلامی ج ۳  
 اسکندرنامه نظامی (شرفنامه و اقبالنامه) چاپ مرحوم وحید دستگردی ، تهران  
 مثنوی و مثنوی گویان ایران - بقلم مرحوم محمد علی خان تربیت مجله مهر سال پنجم  
 پنج کلید امیر خسرو دهلوی نسخه خطی  
 خردنامه اسکندری نورالدین عبدالرحمن جامی نسخه خطی  
 شهنامه قاسمی چاپ بمبئی  
 فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ تألیف آقای ابن یوسف شیرازی  
 جنگنامه کشم اثر قدری چاپ Luigi Bonelli (ایتالیا سال ۱۸۹۰)

- جرون نامه قدری نسخه عکسی از روی نسخه بریتیش میوزیوم متعلق به آقای عباس اقبال آشتیانی
- شهنشاه نامه فتحعلی خان صبای کاشانی چاپ بمبئی
- جارجنامه ملا فیروز بن کاوس چاپ بمبئی
- میکادونامه میرزا حسین علی شیرازی چاپ هند
- قیصرنامه مرحوم ادیب پیشاوری
- سالار نامه چاپ شیراز ۱۳۱۶ قمری .
- آتشکده آذربیکدلی چاپ بمبئی
- حبیب السیر جزء سیم ج ۳
- حملة حیدری باذل نسخه خطی
- کتاب حملة ملابمانعلی متخلص بهراجی چاپ ایران سال ۱۲۷۰
- خداوند نامه فتحعلی خان صبای کاشانی نسخه خطی
- اردیبهشت نامه شمس الشعراء سروش اصفهانی نسخه خطی
- جنگنامه آتشی چاپ تهران .
- تذکره انجمن خاقان تألیف فاضل خان گروسی نسخه خطی
- تاریخ طبرستان و رویان سید ظهیرالدین مرعشی
- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفوی ج ۱ تألیف آقای نصرالله فلسفی
- کاوه و درفش کاویانی (مقاله) بقلم اوسکار مان O. Mann در شماره اول سال اول مجله کاوه
- مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری
- دائرة المعارف بزرگ La Grande Encyclopédie ۱۶-۲۰-۲۶-۲۸
- مقالات ذیل :
- حماسه (L'épopée) بقلم V. Gardillon و Ch. Le Goffic
- حماسه در هند ج ۱۶ و ج ۲۰ بقلم Sylvain Lévi
- حماسه در یونان ج ۱۶ « A. Walz
- رامایانا ج ۲۸ « A. Feucher
- راما « « «
- حماسه ملی ایران ج ۲۶ « C. Huart
- حماسه (L'épopée) ج ۲۶ « Marcel Braunschvig
- همر ج ۲۰ « Paul Giqueaux
- Jules Mohl: Le Livre des Rois, Tom I, Paris 1838
- Benveniste: Ayâtkâr i Zarirân (Journal asiatique, Tom CCXX, 1932)
- Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935



- Jules Bloch: *Vrtra et vrthragna* (J. as. T. CCXXVIII)  
d'après Benveniste et L. Renou, Paris 1934.
- Marquart: *Êrânshahr*, Berlin 1901  
A Catalogue of the provincial Capitals of  
Êrânshahr, edited by G. Messina, Roma 1931
- Minorsky: Art. Tûrân, *Encyclopédie de L'Islam*,
- E. W. West: Notes sur quelques petits textes Pehlvis,  
La Muséon VI 236-272  
The Sacred Books of the East, Vol. XXXVIII,  
parth. IV and XLVII parth. V.
- Pahlavi Literature im Grundriss der Iranischen  
Philologie B. II. Strassburg 1896-1904
- The Book of the Mainyo i khard. The  
Pazand and Sanskrit texts, London and  
Stuttgart 1871.
- Selection of Zâd-Sparam. SBE. V. Parth 1,  
P. 153-187
- Anquetil du Perron: *Zend-Avesta*, Vol. II Paris 1771.
- Barthélemy: *Artâ vîrâf Nâmak* ou Livre d' *Ardâ vîrâf*  
Paris 1887
- Ervard Tahmuras Dinshaji Anklesaria:  
Great Bundahish, Bombay 1908
- Larousse de XXème siècle, Art. épopée
- R. P. Halleck: Halleck's new English Literature 1913 P.  
24-31
- Abel Hovelacque: *la Linguistique*, Paris 1881.  
*L'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme*, Paris 1880,
- J. Darmesteter: *Points de Contact entre le Mahâbhârata*  
*et le Shâh-Nâmah*, Paris 1887.  
*Etudes iraniennes* 2 vols. Paris, 1883.  
*Le Zend-Avesta* 3 Vols. Paris 1892-1893  
*Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan*  
(*Journal asiatique* Série IX T. III)

- Spiegel** : Eranische Alterhumskunde Leipzig 1871-1878
- Nöldeke** : Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage,  
Berlin und Leipzig 1920  
Geschichte der Perser und Araber zur Zeit  
der Sassaniden, Leyden 1879
- C. de Haerle** : Avesta, livre sacré du zoroastrisme, Paris  
1881
- Hérodote** : ( L'Histoire d' ) traduc. de Legrand, Paris  
1932 et de Larcher, Paris 1855
- Christensen** : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse  
antique Kopenhagen 1928  
Les Types du premier homme et premier  
roi dans l'histoire légendaire des Iraniens  
Stockholm et Leide 1917-1934  
Les kayanides, kopenhagen 1932  
Les gestes des Rois dans les traditions  
de L'Iran antique, Paris 1936
- E. Browne**, A Literary History of Persia, 2 Vols.
- C. Huart** : Art. Firdousi. (Encyclopédie de L'Islam, T. II.)
- H. Ethé** Neupersische Literature im Grundriss, B. II,  
Firdousi als Lyriker, München 1872-1873
- Sachau and H. Ethé** :  
Catalogue of the Persian, Turkish, Hindu-  
tâni and pushtu Manuscripts in the Bodleian  
Library, Part. I, Oxford 1889
- Gaston Wiet** : Art. Firdousi (J. as. Tom. CCXXVII. 1935)
- Ch. Bérizé** : Art. Rostomiani (J. as. Tom. CCXXVIII)
- Charles Rieu** : Catalogue of the Persian Manuscripts in the  
British Museum, Vol. II, London 1881  
Supplement of the Catalogue of the Persian  
Manuscripts in the British Museum, London  
1895
- E. Blochet** : Catalogue des Manuscrits persans de la  
Bibliothèque nationale, Tom. III 1928  
Lexique des Fragments de L'Avesta, Paris  
1900

- Le Comte de Gobineau: Histoire des Perses d'après les auteurs orientaux, grecs et Latins, T. I  
Paris 1869.  
Mélanges asiatiques, Vol. VI.
- Geiger: Aogemadaëtha, 1878.
- Hetrel: Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924
- Hertzfeld: Art in Modi Memorial Volume, Bombay 1930.  
Archäologische Mitteilungen aus Iran,  
Berlin 1929-1930.
- Benveniste: The persian Religion according to the Chief  
Creek Texts, Paris 1929.
- Justi: Geshichte Irans im grundriss der Iranischen  
philologie, II Band.
- Sir Coyajee: The House of Gotarzes: a Chapter of  
Parthian History in the Shahnameh,  
(Journal and proceedings Asiatic Society  
of Bengal, New Series, Vol XXVIII, 1932, N.1)
- Modi : Asiatic Papers, Bombay 1905
- Andreas : Die vierte Ghâthâ



ای نام تو بهترین سر آغاز  
بی نام تو نامه کی کنم باز

## سر آغاز

مللی که سالیان دراز در ناحیتی زیسته‌اند و با حوادث آسان و دشوار برابر گشته و فتحها و پیروزیها بر دست ایشان رفته و شکستها بدانان رسیده است، ناگزیر داستانها و سرگذشتها از پهلوانیهای پهلوانان و آزار مهاجمان و تعدی متعدیان و جهانگشایی جهانگشایان دریاد ایشان خواهد ماند که در حقیقت خاطراتی از پدید آمدن و استوار شدن مبانی ملیت آنهاست و از همین خاطر است که چون برگردیم هم آیند داستانهایی که نماینده عظمت و جلال قوم و جانفشانیها و فداکاریهای اوست پدید می‌آید و زبان بزبان و سینه بسینه می‌گردد و با گذشت روزگار و تو اثر ایام بجانب کمال و توسعه و ترقی می‌رود تا سر انجام بدست شاعری استاد و توانا و وطن دوست رسد و او از مجموع آنها و با بهری از آنها منظومه‌یی عظیم و جاودانی پدید آورد. چنین منظومه‌یی را که مشتمل بر افکار پهلوانی و آثار شجاعت و مفاخر قوم است منظومه حماسی و فخرمانی خوانند و از این منظومه است که آثار جلال و نبوغ و قوت قوم و زیبایی و شکوه زبان و ادب وی آشکار است و بهمین سبب اکنون ناقدان سخن بمنظومهای حماسی بیش از همه آثار ادبی توجه می‌کنند و شعر حماسی را بر دیگر انواع شعر برتری میدهند.

در شناختن خصائص نژادها و ملل جهان و چگونگی مدنیت و مجاهدات و رنجهای ایشان در تکوین تمدن و ملیت و نیز در معرفت بقوه خیال و فکر و درجه استعداد آنها، منظومهای حماسی یکی از بهترین وسایل تحقیق است و ازینروی بر هر ملتی تحقیق در داستانها و منظومهای حماسی خود و یافتن ریشه و بنیاد آنها واجب است خاصه که حماسه ملی عاده مبتنی بر بسیاری از حقایق تاریخی و تحقیق در آنها وسیله اطلاع بر سرگذشت هر ملت در قدیمترین ایام زندگی است.

خوشبختانه ایرانیان پس از هندوان قدیمترین قوم آریاییینند که از ایشان آثار حماسی زیبا بلمهجات مختلف ( اوستایی - پهلوی - فارسی ) برجای مانده و بعضی از آن آثار بزعم ناقدان بزرگ جهان در شمار مهمترین منظومه‌های حماسی عالم درآمده و با خود بزرگترین منظومه حماسی دنیا است اما با این حال و با آنکه از دیر باز هر ایرانی صاحب‌دل و سخن شناس بسیاری از ابیات گشتاسپنامه و شاهنامه و کرشاسپنامه و دیگر آثار حماسی ایران را بر صحنه دل نگاشته است، تا امروز کسی را سودای تحقیق در این منظومها و اصل روایات و منشاء داستانهای حماسی و سرگذشت شاهان و پهلوانانی که در حماسه ملی ما هستند در دل نگذشت و این باب ناگشاده ماند.

نزدیک بیست سال پیش محقق دانشمند آقای حسن تقی‌زاده که تحقیقات وی بزبان فارسی مشهور و معروف محققان است در مقدمه احوال فردوسی چند صحیفه‌یی در نهایت تحقیق و استقصاء و با توجه بکتاب معروف تئودور نلدکه<sup>۱</sup> بنام «حماسه ملی ایران»<sup>۲</sup>،

در این باب نگاشت اما سخن وی بیشتر بی‌بحث در کتبی که مقدمه ظهور شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی در زبان فارسی است، مقصود گشت و فی الحقیقه در آن مقالات فاضلانه تنها جزئی از اجزاء موضوع (یعنی بحث در حماسه ملی ایران) مشروح افتاد و مابقی چون بموضوع تحقیق نویسنده (بیان احوال و آثار فردوسی) بستگی نداشت متروک ماند. نگارنده از آنروز که نزدیک ده سال پیش بر اثر برخی مطالعات و تحقیقات باوستا راه جست و بمطالعات فاضلانه محققان اوستا شناس پی برد و در اصل داستانهای اوستا بمحقق و تتبع پرداخت بر آن شد که میان داستانهای اوستا و شاهنامه بمقایسه می پردازد و وجوه ارتباط و پیوستگی آنرا بدست آورد. البته مطالعه و تحقیق در این باب مستمر و بردوام بود اما هیچگاه مطالب شتی که در ذهن گرد میآمد بر اوراق و صحایف مسطور نمی افتاد تا در اوایل سال هزار و سیصد و هژده که پایان کار حقیر در دوره دکتری ادبیات فارسی بود، پیشنهاد تعیین موضوع رساله بی از جانب دانشگاه تهران بنگارنده شد و من نوترین و مهمترین موضوعی را که شایسته تحقیق یافتم بحث در حماسه های ملی ایران بود.

اما از همان آغاز امر بردشواری کار و سختی و درازی راه آگاه بودم و میدانستم تحقیق و استقصاء در این باب برنجهای و بیداریها و مرارتها باز بسته و از عقبات این راه هائل خستگیها پدیدار است و باید صحایف بیشمار در این باب از بیاض بسواد آید. با اینحال دل بدریا زدم و مردانه در این راه دشوار قدم نهادم و موضوعی برگزیدم که کار تحقیق در آن از حد رساله دکتری درمیگذرد و بکتابی عظیم میرسد.

اشکال بزرگ کار من در آنست که: روایات و منظومهای حماسی همواره از قدیمترین ایام تمدن هر قوم آغاز میشود و از نیروی قدیمترین عناصر تاریخی و ماقبل تاریخ حیات هر ملت در آن وجود دارد و بر محقق است که برای یافتن این عناصر تحقیقات خود را از آن ایام کهن آغاز کند و تحول و تکامل و تغییر و تبدیل روایات و ورود عناصر جدید را در آن دنبال نماید و اندیشه را از خلال قرون و اعصار مبهم و تاریک و حوادث پیچ در پیچ و وقایع نامعلوم بگذراند و آنگاه از این سفر دراز ارمغانها با خویش همراه آورد تا بکار فهم حقیقت هر منظومه ملی آید و وسیله آشنایی واقعی خواهنده بسا اصل و اساس روایات و داستانهای آن گردد (داستانها و روایاتی که بظاهر از مقوله خرافات و اوهام است اما در حقیقت مطالبی تاریخی و واقعی است که با گذشت روزگار و توالی ایام و تواتر اعوام بدین صورت درآمده).

اطلاع بر این عناصر مختلف تاریخی و داستانی و جدا کردن آنها از یکدیگر و بحث در منشاء هر داستان و مبداء هر روایت و پیدا کردن زمان ایجاد داستانها و بدست داشتن موازینی برای نقد اشعار حماسی و تمییز نیک از بد آنها خود محتاج اطلاعات جداگانه بیست که نویسنده یا باید قبلا از آنها مطلع باشد و یا هنگام کار و مطالعه از آنها آگاهی یابد. فی المثل بحث در منظومهای حماسی ایران علاوه بر اطلاع از زبان و ادبیات فارسی نیازمند اطلاعات دقیق از ادبیات پیش از اسلام خاصه ادبیات اوستایی و پهلویست و چون عالی ترین تحقیقات را در این باب باید در آثار محققان اروپایی جست،

پس اطلاع از يك يا چند زبان اروپایی و ادب آنها نیز برای مرد محقق لازم است گذشته از این دریافتن ارزش منظومهای حماسی هر کشور مستلزم اطلاع و آگاهی از منظومهای حماسی ملل دیگر جهانست، اگر چه موجز و مختصر باشد؛ از مقایسه شاهنامه با بهترین آثار حماسی ملل جهان مانند «رامایانا» و «مهابهارت» متعلق بهندوان و «ایلیاد» و «ادیسه» یونانیان و امثال اینها ارزش و اهمیت این شاهکار جاوید زبان فارسی دریافته میشود و بنابراین مطالعه بعضی از این آثار نیز بر کسی که قدم در این راه مینهد واجب و ضرور است.

با اطلاع از این مقدمات و مطالعه مختصری در اصل کتاب دامنه کار و زحمت در تحقیق این موضوع دشوار و مفصل برخوردارند آشکار میشود و درمی یابد که من با بضاعت مزجات و گرفتاریهای بسیار تا چه درجه در این کار شکر فرنج برده ام علی الخصوص که کتب و وسائل تحقیق و مطالعه در ایران عزیز مادیرباب و در بعض موارد نایابست.

اما با تمام این احوال با زحمات متمادی نگارنده و باوریهای بعضی از دوستان و دانشمندان در تشجید خاطر و عاریت دادن کتب، و استفاده از کتب و وسایلی که شخصاً تهیه کردم و یا از دیرباز در اختیار خود داشتم: دشوارها آسان شد و درهای تحقیق بر من گشاده گشت و سرانجام این کار عظیم بی پایان رسید و کتابی مفصل در این باب پرداخته آمد که با سستی و حقارت خود در زبان فارسی تازگی دارد و در عین نقص مستعد کمال است.

مطالب این کتاب بدین صورت منظم گشت که هر يك از موضوعات کلی را به گفتاری اختصاص دادم و آنگاه آن موضوع کلی و عظیم را بچند فصل و هر فصل را بچند عنوان تقسیم کردم تا هم مطالعه و فهم مسائل برخوردارند آسان باشد و هم نگارش موضوع برای نگارنده بوضعی بهتر تیسیر پذیرد.

پیش از ورود بمباحث اصلی مقدمه ای بر این کتاب در باب حماسه و ماهیت آن و چگونگی اشعار حماسی - و تحقیق در مهمترین منظومهای حماسی ملل جهان نگاشته شده است تا حقیقت حماسه چنانکه ناقدان و محققان معاصر می اندیشند آشکار شود.

در نخستین گفتار کتاب از تکوین حماسه و روایات و افکار حماسی در ایران و تدوین آنها از قدیمترین ایام تاریخی سخن میرود. این گفتار بسه فصل منقسم میشود: فصل اول در تکوین روایات ملی و حماسی - فصل دوم در تدوین روایات و داستانها از قدیمترین ایام تاریخی تا ظهور ادبیات فارسی - فصل سوم در تدوین روایات ملی بزبان فارسی.

در گفتار دوم از آثار حماسی پیش از اسلام یعنی یشتها و ایات تکار زریران و کارنامه اردشیر بابکان سخن رفته و در ارائه وجوه قرابت ایات تکار زریران با گشتاسپنامه دقیقی و کارنامه اردشیر باداستان اردشیر در شاهنامه، سعی شده است.

موضوع **گفتار سوم** تحقیق در منظومه های حماسی ایران در عهد اسلامی یعنی مهمترین ادوار حماسه سرایی در ایرانست. در این باب پس از تحقیق اوضاع اجتماعی ایران بعد از غلبه عرب و تسلط ترکان و ارتباط آن اوضاع با ظهور حماسه های ملی و دینی و تاریخی، سه فصل بزرگ به عنوان حماسه های ملی - حماسه های تاریخی - حماسه های دینی آمده و نزدیک به تمام آثار حماسی ایران از انواع سه گانه مذکور مشروح افتاده است.

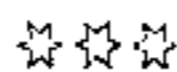
**گفتار چهارم** کتاب مختص است به بنیاد داستانها یعنی تحقیق در داستان شاهان و پهلوانان و منشاء روایات و افسانه های ملی از اوستا تا کتب تاریخی و داستانی پهلوی و عربی و فارسی. در این گفتار ریشه داستانها و اسامی داستانی در قدیمترین روایات و آثار حماسی ایران یعنی ادبیات اوستایی و پهلوی جست و جو می شود و منشاء هر داستان و زیاده و نقصانهایی که در دو لهجه مذکور و ادبیات فارسی در آنها امیافته مورد فحص و تحقیق قرار می گیرد. این گفتار سه فصل بزرگ دارد: فصل اول شاهان - فصل دوم پهلوانان - فصل سوم دشمنان ایران (دیوان - تورانیان - رومیان - تازیان).

امید می رود که با این بحث مفصل یکی از مباحث مهم ادبیات فارسی تا درجه بی روشن گردد و از این راه خدمتی بایران و ایرانیان صورت گیرد.

این خدمت اگرچه ناچیز و حقیر است اما چون از صدق نیت و صراح عقیدت انجام یافته شایسته آنست که مطمئن نظر فاضلان واقع شود و با نقد و بر شمردن معایب آن کاری که من آغاز کرده ام ختام پذیرد و حقی که آزاده مردانی چون دقیقی و فردوسی و اسدی برگردن ما دارند گزارده آید.

تهران . اسفند ماه ۱۳۲۱

ذبیح الله صفا



بعد از آنکه نسخ چاپ اول این کتاب قریب بدو سال پیش بکلی نایاب شد نگارنده قصد تجدید طبع آن کرد و بهمین سبب در برخی موارد از طبع اول که لازم میدانست تجدید نظرهایی نمود و مطالبی تازه که بعد از طبع نخستین بدست آمده بود بر کتاب افزود و بهمت آقای جعفری مدیر نگاه مطبوعاتی امیر کبیر که محرض مؤلف در چاپ ثانوی کتاب بوده است بتجدید طبع آن همت گماشت و در عین حال برای رفع قیصه بی که در چاپ اول بود فهرست اسامی اشخاص و کتب و اماکن و قبایل را هم برای طبع اضافه کرد. امید است که این طبع با مزایایی که دارد مقبول نظر اصحاب علم و فرهنگ افتد و بر زلات مؤلف بیخشایند. بومه

تهران ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۴۴ شمسی هجری

# پیشگفتار

ماهیت و کیفیت حماسه

---

۱ - انواع شعر ۲ - شعر تمثیلی ۳ - شعر  
غنائی ۴ - حماسه ۵ - انواع منظومه‌های  
حماسی ۶ - خصائص منظومه حماسی و  
عناصر آن ۷ - منشاء حماسه ۸ - شعر  
حماسی و شعر غنائی ۹ - حماسه در ادبیات  
عرب ۱۰ - خاتمه



## ۱ - انواع شعر

ناقدان پیشین در باب انواع شعر و چگونگی هر يك سخنها گفته و دفترها پرداخته اند اما نتیجه سخن با همه بحثهای آنان در این منحصر است که شعر را سه نوع منقسم میتوان ساخت :

۱ - شعر تمثیلی<sup>۱</sup> - ۲ - شعر غنائی<sup>۲</sup> - ۳ - شعر حماسی<sup>۳</sup> .

اگر چه ناقدان دیگر خاصه ناقدان جدید توانسته اند انواع دیگری مانند شعر حکمی (پندواندرز)<sup>۴</sup> و شعر وصفی<sup>۵</sup> را بر انواع مذکور بیفزایند اما حقاً آنها را از انواع مستقل و اصلی شعر نمی پندارند و معمولاً در ذیل انواع سه گانه مذکور قرار میدهند .

## ۲ - شعر تمثیلی

در شعر تمثیلی مقصود اصلی و اساسی شاعر نمایش زندگی و مظاهر مختلف آنست چنانکه در نظر بیننده بوسائل خاص مجسم شود . بعبارت دیگر شاعر با ساختن شعر تمثیلی يك حقیقت و واقعه را از حیات عادی بشری و از اعمال يك یا چند فرد معین میگیرد و آنگاه با خیالات شعری و یا با مقاصد فلسفی و اخلاقی و اجتماعی خود نزدیک میکند و بعد دوباره آنرا با حیات و حرکت همراه مینماید و برابر دیده بیننده تجسم میدهد . بنا براین در شعر تمثیلی تنها بوصف اکتفا نمیشود و یا سخن از آرمان و آرزوی مجرد نمیرود . در شعر تمثیلی شاعر نمیتواند از عالم طبیعت بیرون رود ، سخن از جهانی دیگر راند ، صفر از کنگره عرش بشنود و با فرشتگان راز گوید . . . و نیز نمیتواند بروز گارهای کهن باز گردد و زبان بیدان مفاخر و مردانگیها و پهلوانیهای قومی گشاید .

شاعر تمثیلی مجاز نیست خود را در جریان حکایت و داستان افکند مگر آنکه خود یکی از اشخاص و افراد آن داستان باشد ، داوری او نباید هیچگاه از خلال سطور و اشعار آشکار باشد و بعبارت ساده تر شعر تمثیلی تنها وسیله تجسم وقایعی است که

بنتیجه بی بینجامد بی آنکه از خوبی و بدی اعمال برای ما سخنی در آن گفته شود، یا شخصیت گوینده و سراینده در آن آشکار باشد.

### ۳ - شعر غنائی

اما شعر غنائی بالعکس با عالم معنی که مدار آن روح شاعر است سروکار دارد و اگر شاعر در چنین شعری دنیای خارج و متعلقات آنرا موضوع بحث خود قرار دهد تنها از آن بابت که عواطف روحانی خویش یا دیگران را در باره آن فرا نماید. در منظومه غنائی، همواره با عواطف شخصی و تأثرات و آلام و یا لذات و مسرات يك فرد و يك روح کار داریم، در اینجا سخن از وصف آنچه در طبیعت است نمیروود بلکه شاعر آنچه را که مطلوب اوست بچشم دل می بیند و بزبان عواطف بیان میکند، از دریچه چشم مجنون بصورت لیلی مینگرد و آن سیه چرده زشت را چون حور بهشت بما می نمایاند.

میزان و ملاک حقیقت در این نوع شعر عواطف و روح شاعر است. غرض و غایت شعر غنائی توصیف عواطف و نفسانیات فرد است و تمام عواطف نفسانی بشر از هر نوع که باشد موضوع آن. در توضیح سطر اخیر میگویم که تنها نمیتوان عواطف عاشقانه را موضوع اساسی شعر غنائی تصور کرد و مثلاً از میان همه اشعار غزلهای عاشقانه را نمودار اصلی شعر غنائی دانست بلکه مراد از «عواطف نفسانی» تمام تجلیات عواطف و احساسات بشری است از احساسات دینی و میهن پرستی گرفته تا حیرت و عشق و کینه و تحسر و بیان غمهای درونی و حتی احساساتی که در قبال عظمت بی منتهای جهان و شگفتیهای خلقت و سرگشتگی در برابر اسرار سرگمشده طبیعت بر آدمی طاری میشود.

### ۴ - حماسه

اما حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی ها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی باشد بنحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.

موضوع سخن در اینجا امر جلیل و مهمی است که سراسر افراد ملتی در اعصار

مختلف در آن دخیل و ذی نفع باشند (مانند مشکلات و جوائج مهم ملی از قبیل مسأله تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفاع از دشمنان اصلی و امثال اینها چنانکه در شاهنامه و حماسه های ملی جهان ملاحظه میشود) و یا مشکلی فلسفی (مانند مسأله خیر و شر در قطعانی از اوستا و منظومه های «بهشت گمشده» و «بهشت مردود» میلتون) که جهانیان همگی آنرا ارج و بهایی نهند.

در شعر حماسی دستدیی از اعمال پهلوانی خواه از يك ملت باشد و خواه از يك فرد بصورت داستان و یا داستانهایی در میآید که ترتیب و نظم از همه جای آن آشکار است. از نقطه یا نقاطی آغاز میشود و به نقطه یا نقاطی پایان می پذیرد، ناقص و ابتر نیست و خواننده می تواند با خواندن آن داستان از مقدماتی آغاز کند و بنتایجی دست یابد.

در يك منظومه حماسی، شاعر هیچگاه عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمیکند و آنرا پیروی از امیال خویش تغییر نمیدهد و بشکلی تازه چنان که خود بیسند یا معاصران او بخواهند در نمی آورد و بهمین منوال در سرگذشت و یا شرح قهرمانیهای پهلوانان و کسانی که توصیف میکند هر گز دخالتی نمی ورزد و بنام خود و آرزوی خویش در باب او داوری نمیکند چنانکه در شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی می بینیم و هنگامی که بدانها رسیم در این باب سخن خواهیم گفت.

در این مورد منظومه حماسی با منظومه تمثیلی (دراماتیک) تا درجه بی شبیه و با شعر غنائی یکباره مغایر میشود زیرا چنانکه دیدیم شاعر تمثیلی در بیان داستان و حکایت از واقعه خارجی خود را دخیل نمیسازد و بقول ناقدان اروپایی «پشت سن قرار میگیرد نه در سن» - اما در شعر غنائی وظیفه عمده شاعر دخالت مستقیم در اصل موضوع و آوردن آن بصورتیست که خود میخواهد و دوست دارد و بعبارت دیگر در شعر غنائی عواطف و آلام و امیال شاعرانه اثر دارد و شاعر ناگزیر است از آنها بهر نحو که بخواهند پیروی کند اما در شعر حماسی حال از اینگونه نیست، در اینجا شاعر، با داستانهایی شفاهی یا مدون کار دارد که در آنها شرح پهلوانیها، عواطف و احساسات

مختلف مردمان يك روزگار و مظاهر میهن پرستی و فداکاری و جنگ با آنچه در نظر نسلهای ملتی بدو ناپسند و مایه شر و فساد بود: آمده باشد و باید همه آنها را چنانکه بود وصف کند و در آن وصف خود دخالتی مستقیم ننماید و خود را در صحنه وقایع نیاورد و از خود در باره آن اشخاص یا حوادث داوری نکند.

### ۵ - انواع منظومه های حماسی

چون سخن بدینجا رسید از ذکر این نکته ناگزیرم که در ادبیات ملل تنها يك نوع حماسه چنانکه دیده ایم وجود ندارد و در عالم ادب يك تقسیم دو نوع منظومه حماسی میتوان یافت:

#### نخست: منظومه های حماسی طبیعی و ملی

و قریح و علائق و عواطف يك ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ قوم بوجود آمده و مشحونست بذکر جنگها و پهلوانیها و جان فشانیها\* و فداکاریها و در عین حال مملوست از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم يك کشور در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان که معمولاً از آنها بدوره های پهلوانی تعبیر میکنیم و از این گونه منظومه های حماسی میتوان ایلید و ادیسه همرو رامایانا و مهابهارت متعلق بهندوان و قطعات مختلفی از یشتها و منظومه «ایاتکار زریران» و شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و بهمن نامه حکیم ایرانشاه و کرشاسپ نامه اسدی طوسی و برزو نامه و جهانگیر نامه و نظایر آنها را در زبانهای ایرانی نام برد.

در این دسته از منظومه های حماسی شاعر با بداع و خلق توجهی ندارد بلکه داستانهای مدون کتبی یا شفاهی را که علی الظاهر از بعضی وقایع خارجی نشأت کرده و بتدریج بر اثر نقل و تخیل ناقلان کما و کیفاً تغییراتی در آن راه جسته و با حوادث و اتفاقات دیگری که اغلب زماناً مؤخر از آن یا مقدم بر آنست ترکیب یافته است، مانند یکی از ناقلان نقل میکند ولی فرق او با ناقلان در آنست که این داستانها را با مهارت و استادی بهم می پیوندند و از قدرت شاعرانه خود در وصف استفاده میکنند و در بیان عواطف و احساسات گذشتگان راهی که دیگران عاجز بوده اند پیش میگیرد.

#### دوم: منظومه های حماسی مصنوع:

در این منظومه ها سروکار شاعر

با داستانهای پهلوانی مدون و معینی نیست بلکه خود با بداع و ابتکار میپردازد و داستانی را از پیش خود بوجود میآورد. در اینگونه داستانها شاعران آزاد و مختارند با رعایت قواعد و قوانینی که برای شعر حماسی در میانست، هر گونه بخواهند موضوع داستان خویش را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند. در ادبیات اروپایی از این گونه منظومه های حماسی فراوان داریم و از آن قبیل است منظومه «هانریاد»<sup>۱</sup> ولتر نویسنده و شاعر فرانسوی، و من در بحث خود همه جا با منظومه های حماسی طبیعی یعنی نوع اول کار دارم.

از این گذشته ممکن است شاعر حماسه سرا موضوع خود را از تاریخ روزگار پیشین حیات یک قوم بردارد که دوران نبرد و مبارزه شدید با موانع طبیعی و دشمنان همسایه و مهاجمان و معاندان بزرگ بوده، و یا از لحظات مهم تاریخی یک قوم که در عین تمدن دچار حوادث شگرف و انقلابات عظیم مذهبی و اجتماعی شده باشد و این حوادث و انقلابات بزرگ برای او همان احوال را ایجاد کند که در آغاز حیات ملی با آنها مواجه بوده است.

ازین طریق نیز ما بر دو نوع حماسه دست می یابیم:

## ۱ - حماسه های اساطیری و پهلوانی که متعلق بایام پیش از تاریخ<sup>۲</sup>

و یا مواضع مهم فلسفی و مذهبی است مانند منظومه حماسی رامایانا و مهابهارت متعلق به هندوان؛ و بعضی از فصول کتاب مقدس بنی اسرائیل؛ و منظومه ایاتکار زیریران و قسمت بزرگی از شاهنامه و سایر منظومهای حماسی کهن ایران مانند کرشاسپنامه و برزو نامه و بهمن نامه متعلق بایرانیان؛ و منظومه های ایلیداد و اودیسه؛ و منظومه های سیکلیک<sup>۳</sup> متعلق بیونانیان؛ و حماسه آلمانی نی بلونگن<sup>۴</sup> و مجموعه حماسه های کهن فرانسوی (شانسون دوژست)<sup>۵</sup> و بهشت گمشده «میلتون» و «مسیاد»<sup>۶</sup> اثر «کلویشتک»<sup>۷</sup>

### ۱ - Henriade

۲ - یعنی روزگاری که هنوز تاریخ حیات ملی تدوین نمیشد و تنها اطلاع ما از آن ایام از طریق روایات و داستانهایست که اغلب با اساطیر آمیخته است.

۳ - Cyclique - ۴ - Niebelungen - ۵ - Chanson de geste - ۶ - Messiad

۷ - Klopstock

۲ - منظومه‌های حماسی تاریخی مانند « گاهنامه‌ها »<sup>۱</sup> اثر انیوس<sup>۲</sup> و « اورشلیم آزاد »<sup>۳</sup> اثر تاسه<sup>۴</sup> و امثال اینها و یا منظومه‌هایی که در عین آنکه مبتنی بر تصور و خیالست قسمتهای تاریخی نیز در آنها دیده میشود مانند « کمدهی خدایی »<sup>۵</sup> اثر دانته<sup>۶</sup> و بعضی از قسمتهای « انداید »<sup>۷</sup> اثر ویرژیل<sup>۸</sup> . در زبان فارسی نیز از این گونه منظومه‌های حماسی بسیار است مانند ظفر نامه حمدالله مستوفی و شهنشاه نامه ملک الشعراء صبا و منظومه‌های دیگری که بجای خود ذکر از آنها میرود .

ممکن است موضوع حماسه تاریخی زندگی یا چندتن از قهرمانان دینی باشد که با توجه بحقایق تاریخی یا با آمیزش وقایع تاریخی و مطالب داستانی بوجود آمده باشد . این منظومه‌ها که بر اثر استادی و همچنین اعتقاد شدید دینی گویندگان آنها ممکن است گاه بسیار دل انگیز و زیبا باشد ، نیز اغلب دارای بسیاری از خصائص منظومه‌های حماسی است و از اینجهت باید در شمار آثار حماسی ملل نام برده شود . من اینگونه منظومه‌های حماسی را که اتفاقاً در زبان فارسی نمونه‌های بسیاری مانند خاوران نامه ابن حسام و حمله حیدری باذل و کتاب حمله زاجی و خداوند نامه صبا و اردیبهشت نامه سروش و جز اینها دارد منظومه حماسی دینی مینامم .

در این کتاب همه جا جز در قسمتی از سومین گفتار ، سخن از منظومه‌های اساطیری و پهلوانی ( یعنی همان منظومه‌های حماسی طبیعی ) خواهم گفت .

#### ۶ - خصائص منظومه حماسی و عناصر آن

یکی از خصائص منظومه‌های حماسی همه جا و در هر زمان آنست که مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن میگویند ، پدید میآید .

مثلاً حماسه همر در ادبیات یونانی نماینده مدنیته کهن است که چندین قرن پیش از همر و یا شعرائیکه منظومه‌های ایلید و اودیسه را پدید آورده‌اند، وجود داشت . منظومه فرانسوی رلانده<sup>۹</sup> که بعقیده غالب محققان متعلق باواخر قرن یازدهم

۱ Annales - ۲ Ennius - ۳ Jérusalem délivrée - ۴ Tasse

۵ Divine Comedy - ۶ Dante - ۷ Enéide - ۸ Virgie

۹ Chenson de Roland

میلاادی است مربوط بحوادثنی است که در حدود سال ۷۷۸ میلادی روی داد .  
 شاهنامهٔ دقیقی و فردوسی ( تاعهد ساسانی ) و کرشاسپ نامه و سایر منظومهای  
 حماسی فارسی نیز جملگی بقرن های بسیار کهن که از دوره های پیش از اوستا تا اواسط  
 عهد اشکانی ممتد است مربوط میشود .

منظومه های رامایانا و مهابهارت که فعلا از آنها به تفصیل سخن نمیگوئیم  
 نیز چنین اند و باعصار کهن و ادواری که تمدن قوم آریایی هند در حال تشکیل بود  
 تعلق دارند .

بدین طریق می بینیم که منظومهٔ حماسی پهلوانی هیچگاه در حین جریان  
 حوادث پهلوانی پدید نمیآید بلکه دورهٔ طلوع و ظهور آن، همیشه قرنها پس از وقوع  
 آن حوادث است زیرا :

در ایام وقوع حوادث پهلوانی آدمی تماشاگر و بینندهٔ وقایعی است که در  
 حقیقت و واقع با اعمال عادی بشری چندان متفاوت نیست اما نتایجی که ازین اعمال  
 گرفته میشود ( مثلا ایجاد استقلال ملی ، دفع دشمنان و بداندیشان ، تحکیم  
 مبانی ملیت . . . ) بر اثر اهمیت و ارزشی که دارد بتدریج آن اعمال را بچشم نسلهای  
 آینده بزرگ میکند و چیزهایی بر آن افزوده میشود و پهلوانانی که از ایشان خاطراتی  
 ماند، بتدریج بدرجات فوق بشری ارتقاء میجویند و اعمال ایشان در شمار خوارق  
 عادات درمیآید . از جانبی دیگر کارهایی که در قرون متواتر و اعصار متوالی صورت  
 گرفت بتدریج فواصل زمانی و مکانی خود را از دست میدهد و با یکدیگر مربوط  
 میشود و مانند سلسلهٔ علل و معلول بشکل وقایع منظم و مرتبی در میآید و این  
 داستانها که در آغاز کار مختصر است بتدریج بر اثر نقل ناقلان و روایت راویان و شاخ  
 و برگهایی که هر یک بر آن میافزایند ، تفصیل بیشتری می یابد و آرمانهای ملی و  
 مقاصد قوم در آنها بیشتر متجلی میشود .

این مقدمات محتاج بزمان طولیلی است که گاه بچندین قرن بالغ میشود  
 و بهمین سبب می بینیم که همیشه منظومهای پهلوانی دیری پس از وقوع پهلوانیها  
 و حوادث پهلوانی و تکون ملیت و مدنیت يك قوم بوجود میگراید .

با آنکه میان دورهٔ نظم حماسیات ملی و دوره‌یی که موضوع بحث است، فاصلهٔ بسیاری وجود دارد، لا اقل بنحوعام و بطورمطلق رابطه و تشابهی نیز میان این دو دوره میتوان یافت و این رابطه امری ضرور و تنها در صورت وجود آن پدید آمدن منظومهٔ حماسی و حتی باقیماندن حماسیات ملی امکان پذیر است. مثلاً معتقدات و آثار مدنی و افکاری که در دورهٔ نخست (عصر زندگی پهلوانی) وجود داشت نباید در دورهٔ دوم (عصر زندگی شاعر) یکباره فراموش شود و یا جای آنرا عقایدی که سرا یا مخالف عقاید نخستین باشد بگیرد و اگر اتفاقاً آن تمدن و معتقدات یکباره فراموش شد و شاعر با تمدن و معتقدات تازه‌یی مواجه گشت باید اولاً تمدن و معتقدات فراموش شده را بخوبی بشناسد و با آن خوی گیرد و ثانیاً آثار و نشانه‌های تمدن و عقاید عصر خویش را با آن نیامیزد و اشتباه نکند.

چنانکه قبلاً اشاره کرده ام لازمهٔ يك منظومهٔ حماسی تنها جنگ و خونریزی نیست بلکه منظومهٔ حماسی کامل آنست که درعین توصیف پهلوانیها و مردانگیهای قوم نمایندهٔ عقاید و آراء و تمدن او نیز باشد و این خاصیت در تمام منظومه‌های حماسی مهم جهان موجود است و من نموداری را از شاهنامه در اینجا نام میبرم: در شاهنامه تنها از جنگهای ایرانیان و تورانیان و نبرد و ستیز آدمیان و دیوان و نظائر این امور سخن نمی‌رود بلکه این منظومه جامع جمیع خصائص مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایرانیان قدیم نیز هست. در همانحال که ما با خواندن شاهنامه از نبرد های ایرانیان برای فتح ایران و استقرار خود در این سرزمین و تحصیل استقلال و ملیت در قبال ملک مهاجم جدید و امثال این امور آگاهی می‌یابیم، در همان حال هم از مراسم اجتماعی و از تمدن و مظاهر مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی از عشق‌بازیها و میگساریها و لذائد و خوشیهای پهلوانان و بحثهای فلسفی و دینی آنان و نظایر اینها نیز مطلع میشویم.

با نظر باین مقدمه باید گفت: داستان های ملی، روایات مذهبی، آراء و عقاید، خاطراتی که از تکوین تمدن يك قوم باقی میماند، یادگار مجاهدات ملت برای تحصیل استقلال و عظمت، نبرد با مهاجمان و معاندان، بر انداختن رسم‌هایی



که خلاف منافع ملی تشخیص داده شود : بر روی هم مواد اصلی حماسه را پدید می آورد و حماسه تجلی گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن يك ملت در لحظه ییست که بوجود میآید و یا در حال وجود یافتنست .

از اینجاست که گفته اند : هر ملتی بتنهایی و بسائقه قریحه و طبع موجد و مؤسس اصلی حماسه خویش است و شعرا تنها عمال و کار گزاران او در تدوین و تنظیم آن شمرده میشوند . يك منظومه حماسی ممکن نیست قابل دوام و بقا باشد مگر آنکه واقعاً با این شرط بوجود آید و اگر منظومه يك شاعر حماسی مبتنی بر چنین اصلی نباشد رنجهای او بنتیجهیی نمیتواند رسید و آنچه گفت بذهن عموم ملت راه نخواهد یافت و یا اگر راه یافت بزودی فراموش خواهد شد .

مسأله دیگری که نباید نا گفته گذاشت آنست که منظومه حماسی پهلوانی و دینی تنها در صورتی بوجود میآید و کمال میپذیرد که بایام و لحظات خاصی از حیات ملی يك قوم منوط باشد و مراد از این ایام و لحظات خاص دوره های ییست که مردم با معتقدات ساده و ابتدائی خود بطبیعت و بطریق نا محسوس مشغول مجاهده و نبرد برای تشکیل ملیت و مدنیت خود بودند . از این طریق باید معترف بود که اولین اعصار حیات هر ملت بهترین و مساعدترین ادوار برای ظهور و تکامل اینگونه حماسیاتست . بهمین دلیل در میان هر ملتی که تصور کنیم موضوع حماسه ملی نخستین دوره های تمدن آن قوم است نه ادوار ترقی و کمال استقلال و تمدن ایشان . در ادواری که تمدن قوم بمراحل کمال و ترقی رسیده باشد نیز ممکن است بر اثر بحرانهای شدید اجتماعی یا مذهبی ( مانند انقلاب بزرگ انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه ) افکار حماسی بسیار شدید در میان ملل راقیه پدید آید و پیدایش حماسه های ملی تازهیی منجر شود . اما در ادوار جدید غلبه بیشتر با حماسه مصنوع است که قبلاً از آنها نام بردم و از این حماسه های مصنوع در ادبیات اروپایی فراوانست و من بموقع از بعض آنها یاد کرده ام .

دیگر از خصائص حماسه طبیعی و ملی آنست که يك موضوع تاریخی که در روزگاری صاحب حقیقت خارجی بود در نهایت شدت با اساطیر مذهبی و داستانها و

و افسانه‌های ملی و خوارق عادات آمیخته شود ولی در عین حال صورت و نسق تاریخی داشته و عبارت باشد از يك سلسله اعمال منظم و مرتب و راجع بیادشاهان و پهلوانان و افرادی که هر يك سرگذشتی معین داشته باشند و هنگامی در صحنه عمل وارد شوند و در وقت معینی از این صحنه بیرون روند اما پیداست که این وقایع یکباره ابداعی و اختراعی نمیتواند بود. هر چه از جنبه اساطیری و ابهام روایات کاسته شود و وقایع تاریخی و واقعی و معین و صریح بیشتر در حماسه راه یابد، از ارزش حماسی روایات کاسته میگردد و بر ارزش تاریخی آن افزوده میشود. شاهنامه فردوسی دارای این هر دو جنبه است: تا اواخر سلطنت گشتاسپ وقایع بیشتر داستانی است ولی چنانکه بجای خود خواهیم دید از آغاز سلطنت بهمن روایات داستانی و تاریخی بهم آمیخته میشود و از عهد پادشاهی اشکانیان داستانها و روایات اساطیری تقریباً و جز در بعض موارد مبدل بروایات تاریخی صریح میگردد و بدین ترتیب ارزش حماسی شاهنامه از میان میرود و بالعکس بر ارزش تاریخی سخنان استاد طوس افزوده میشود. داستانها و روایات قدیم اگرچه مأخذ و منشاء حماسه است ولی بتنهایی از مزایای يك منظومه حماسی عاطل میباشد و در آوردن آنها بصورت کامل حماسی یقیناً نتیجه طبع و قاد و هنرمندی و قدرت استادی است که همت بر نظم آنها گمارد. این عمل از راه افزودن عناصری صورت میگیرد که بعضی از آنها تنها معنوی و بعضی دیگر کلامی و لفظی است. آهنگ پهلوانی و طرز بیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه برای تحریک حس پهلوانی مردم لازم است، چون جملگی با هم گرد آیند باعث میشوند که يك روایت پهلوانی ساده و غیر محرك و خشک بمنظومه حماسی زیبا و محرك و دلپذیری مبدل شود. شاعری که در تبدیل روایت پهلوانی به منظومه حماسی از این عوامل خوب استفاده کرد اثر او شهرت ملی و جهانی پیدا میکند و هر چه قدرت شاعر در استفاده از آن وسایل کمتر باشد اثر منظومه حماسی او ضعیف تر خواهد بود و این اصل را توجه مختصری بچند منظومه حماسی پیش از قرن ششم که بدست داریم و در رأس همه آنها شاهنامه استاد طوس قرار دارد، مسلم میکند، و ای بسا اشعار حماسی که از روایات پراکنده ملی در همین ایام

پدید آمده و از میان رفته است و تذکار نام **شاهنامه مسعودی مروزی** در اینجا کافیت و گویا در قرن چهارم که مصادف با قسمت بزرگی از زندگی فردوسی است روح حماسی در ادبیات فارسی بنهایت نضج و کمال رسیده بود و این بسطت و کمال بشخص فردوسی ختم شد و پس از و راه تنزل گرفت و در اوایل قرن ششم بضعف و انحطاط پیوست زیرا ظهور روح حماسی نیازمند محرکات است، محرک روح حماسی در ایرانیان پیش از اسلام فتوح و عظمت مقام تاریخی آنان در جهان، و در اوایل عهد اسلامی شکست از اعراب و پدید آمدن حس کینه جویی و انتقام و اعاده استقلال و نشان دادن عظمت و قدرت نژاد ایرانی در اعصار گذشته بود؛ چنانکه میدانیم این عوامل در قرن دوم و سوم و چهارم در نهایت شدت وجود داشت و بار این درخت تناور در نیمه دوم قرن چهارم رسید ولی از آن پس یعنی از قرن پنجم چنانکه خواهیم دید محرکات اصلی و عوامل آن از میان رفت بهمین سبب روح حماسی ضعیف شد و حماسه سرایی در ایران تدریجاً طریق انحطاط گرفت و من وقتی از تاریخ حماسه سرایی در ایران سخن گویم در این باب بتفصیل بحث خواهم کرد.

دیگر از خصائص منظومه حماسی ابهام زمان و مکان در آنست. بعبارت دیگر منظومه حماسی در زمان و مکان محدود نیست زیرا هر چه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد صراحت و روشنی وقایع بیشتر است و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری بتاریخ نزدیکتر میشود و ارزش حماسی منظومه بیشتر از میان میرود. اگر بدقت در شاهنامه و کرشاسپنامه و بهمن نامه و برزنامه و جهانگیرنامه و جز اینها نظر کنیم می بینیم در اغلب داستانها اشارات مبهمی باماکن میشود و تنها بعضی از اعمال در نقاط نسبتاً معینی صورت میگیرد اما در زمان مطلقاً روشنی و صراحتی در کار نیست مگر از عهد اشکانیان و ساسانیان (آنهم تا درجه محدودی) که آنرا قسمت تاریخی شاهنامه باید شمرد و جنبه داستانی و حماسی آنرا کمتر دانست. ابهام زمان و مکان در منظومه های حماسی کهن تری مانند رامایانا و مهابهارت و قطعاتی ازیشها بنهایت شدیدتر است.

## ۷ - منشاء حماسه ملی

اکنون باید در منشاء حماسه و طریق پیدا شدن آن مختصری سخن گویم: چون بنخستین ادوار حیات ملل نظر کنیم می بینیم هیچ ملتی بوجود نیامده و بتحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملیت توفیق نیافته است مگر آنکه اعصار و دوره‌های خطر را گذرانده و باعمال پهلوانی دست زده باشد و بزرگان و پهلوانانی ازو پدید آمده باشند که در ذهن وی اثری بزرگ برجای گذارند. این خاطرات مایه ظهور روایاتی گشت که دهان بدهان و سینه بسینه نقل شد و از مجموع آنها تاریخ ملل قدیمه و اولی پدید آمد بدین معنی که آن ملت ها بجای تاریخهای مدون و مرتبی که اکنون داریم و در آن بحث و تحقیق را بنهایت میرسانیم تنها همین روایات را که اغلب با افسانهها آمیخته بود داشتند و از سرگذشت نیاکان خود بدان صورت آگاه بودند.

روایات و حکایات مذکور آخر کار منتهی بتاریخ های مدون گشت و احیاناً بر آنها افزوده شد اما بهر حال روایاتی پراکنده و بی نظم بود که هر قسمتی از آن را کسی بیادداشت و برای گرد آوردن مجموع آنها نهضتی و اقدامی لازم بود. این کار بزرگ اغلب و نزدیک بتمام موارد بهمت کسانی صورت گرفت که بذکر مفاخر ملی و بیان پهلوانیها و قهرمانیهای نیاکان خویش علاقه داشتند. نویسندگان مذکور و پس از ایشان شاعران داستانها و روایات و قطعات پراکنده یاد شده را گرد کردند و از آن اثری واحد پدید آوردند ولی همواره و در همه جا کوشیدند که شکل اصلی داستانها محفوظ بماند و در اساس روایات تغییری حاصل نشود.

شاعری که بدین کار خطیر دست می زد اگر صاحب روحی ملی بود و در اثر خود هیچگاه از این روح و معنی دور نمیشد اثر او بسرعتی تمام میان مردم شهرت می یافت و دهان بدهان میگشت و از آن نسخها بر میگرفتند و می پراگندند و راویان بجای نقل روایات پراکنده پیشین از آن استفاده میکردند و بالنتیجه داستانها و روایات پیشین اندک اندک از میان میرفت و اثری از آنها در میان مردم برجای نمیماند و همین امر همواره مایه اشکال بزرگی در مقایسه این منظومه های حماسی با ماخذ اصلی آنهاست.

اما این قاعده مسلم و بدیهی است که يك منظومه حماسی ملی تنها در موردی  
 مایه فراموش شدن مآخذ میگردد که با آنها مطابقت کامل داشته باشد بنحوی که  
 با وجود آن حاجتی بدان مآخذ متشنت و نامنظم و غیر فصیح که اغلب محدود بروایات  
 شفاهی است در میان نباشد.

### ۸ - شعر حماسی و شعر غنائی

بعقیده گروهی از محققان شعر حماسی از شعر غنائی متأخر و حتی نتیجه و  
 دنباله آنست زیرا بنا بر آنچه از ظواهر امر بر میآید آدمی زودتر از آنکه بوصف  
 حوادث خارجی و اجتماعی و یا سایر امور پردازد خود را با سرود هایی مذهبی یا  
 عشقی و یا اساطیری که بیشتر جنبه غنائی داشت سر گرم میکرد. از جانبی دیگر  
 هیچ ملیتی بی جنگ و مبارزه پدید نیامد و پیداست که در این نبردها پهلوانانی وجود  
 داشتند که بر اثر شهرت خویش مایه اعجاب شعرا شدند چنانکه قهرمانیهای ایشان  
 را در سرودها و اشعار غنائی وصف کردند. در میان بعضی از ملل این سرود های پراکنده  
 بتدریج بهم پیوست و یکی از شعرای بزرگ که علی الظاهر سهم عظیمی در سرودن آنها داشت  
 نسبت داده شد و از این راه مجموعه بی کامل و متحد پدید آمد.

از این طریق باید گفت که حماسه اصلا و اساساً از شعر غنائی پدید آمده  
 و از آن منبعث شده است و این نظریه را میتوان با تحقیق در بسیاری از آثار ادبی  
 ملل قدیم ثابت کرد چنانکه در ادبیات هندی سرودهای ودا<sup>۱</sup> بر آثار حماسی مهابهارت<sup>۲</sup>  
 و راماین<sup>۳</sup> مقدم بوده و وسیله پدید آمدن آنها شده است و در فرانسه سرودهای  
 معروف کانتیلن<sup>۴</sup> وسیله ظهور مجموعه منظومه های حماسی (شانسون دو ژست)<sup>۵</sup> گردیده و  
 چنانکه بسیاری از محققان پنداشتند و ظاهراً در تصور خود راه صواب پیموده اند دوائر  
 حماسی معروف و کم نظیر یونانی (ایلیاد - اودیسه) اصلاً منظومه های منفردی بوده اند  
 که سازندگان آنها از منظومه های غنائی پیش از خود متأثر بودند.

از این گذشته چنانکه قبلاً دیده ایم از پیدا شدن روایات تا ظهور منظومه های

۱ - Vêda - ۲ Mahâbhârata - ۳ Râmâyana - ۴ Cantilènes

۵ - Chanson de geste

حماسی فاصله ممتدی وجود دارد چنانکه شعر حماسی هیچگاه در آغاز تمدن و در حین تکوین تمدن و ظهور ملیت ملتی بوجود نیامده است در صورتیکه از اغلب ملل در آغاز حیاتشان منظومه‌های غنائی و سرودهای فراوان میتوان یافت و این دلیل بزرگی بر تأخر اشعار غنائی از اشعار حماسی است.

باز بنا بر آنچه مسلم و آشکار است در شعر حماسی رعایت موازین و قواعدی که مسلماً در دوره نضج و ترقی ادبیات میسر میشود ضرور است و لازمه این امر آنست که شعر حماسی دیرتر از شعر غنائی پدید آید چنانکه شعر تمثیلی (دراماتیک) که بیش از حماسه تابع قواعد و موازین فنی است دیرتر از حماسه پدید آمده است و چون هر دو از شعر غنائی منبعت شده‌اند می‌بینیم که در آغاز کار خود نزدیکی بیشتری بشعر غنائی دارند.

کهن‌ترین اثر منظوم قوم ایرانی بنا بر آنچه تا کنون محققان مسلم شده گائاهاست که آنرا بهیچ‌روی نمیتوان یک منظومه حماسی تصور کرد بلکه نشاید و نغماتی مذهبی است که گاه احساسات رقیق از قطعات مختلف آن بخوبی آشکار است. البته قطعاتی از اوستا خاصه بعضی از یشتها چنانکه بتفصیل خواهیم دید قطعات حماسی کاملی است که اصلاً و اساساً منظوم بوده و اکنون آثار نظم از بعضی قسمتهای آن بخوبی هویدا است اما چنانکه محقق شده و بثبوت رسیده یشتها پس از گائاهای پدید آمده است. هنگام بحث در انبعاث حماسه از شعر غنائی باید این نکته را نیز یاد آورد که:

هیچ اثر حماسی، اگر چه بنهایت کمال فنی رسیده باشد، نمیتواند از افکار غنائی و غزلی خالی باشد و ما همیشه در بهترین منظومه‌های حماسی جهان آثار بین و آشکاری از افکار و اشعار غنائی می‌یابیم: در شاهنامه استاد طوس داستانهای عشق‌بازی زال و رودابه، تهمینه و رستم، سودابه و سیاوش، و منیژه و بیژن... و اوصافی که از زنان و معشوقگان زیبا شده از بهترین اشعار غنائی و در عین حال حماسی زبان فارسی است - در کرشاسپنامه داستان عشق‌بازی جمشید با دختر کورنگ شاه - در سام نامه عشق‌بازی سام با پری دخت - در برزنامه داستان عاشقی سهراب و شهر و، از بدایع اشعار غنائی فارسی شمرده میشود

و گذشتد از اینها قطعات مختلفی که از عواطف و آلام گوناگون بشری حکایت میکند در آثار حماسی فارسی خاصه شاهنامه فردوسی نیز موجود است .

### ۹ - حماسه در ادبیات عرب

تا اینجا حماسه و منظومه حماسی یا پهلوانی را چنانکه امروز در ادبیات دنیا میفهمند و باید فهمید، و مسائل و حقائق که پس از استقصاء در بعض منظومه های حماسی و تحقیقات ناقدان اروپایی در باب حماسه دریافته شد یاد کرده ام . اکنون باید دید در ادبیات عرب و عرف ادبای اسلامی حماسه چگونه فهمیده میشود و از منظومه های حماسی اعراب و ایرانیان کدامیک را میتوان منظومه های واقعی پهلوانی و حماسی دانست .

حمس ( بفتح اول و دوم ) و حماسه در لغت عرب بمعنی شدت در کار است و از این ریشه صفات احمس ( بفتح اول و سوم ج : احمس - یعنی جای سخت و درشت و مرد درشت در دین و دلیر در حرب ) و حمس ( بفتح اول و کسر دوم بهمین معنی ) پدید آمده است . بعضی از قبایل عرب مانند قریش و کنانه و بنی عامر بن صعصعه را بجهت شدت و خشونت ایشان حمس ( بضم اول و فتح دوم ) مینامیدند . اندک اندک « حماسه » بر « شجاعة » نیز اطلاق شد زیرا مرد شجاع نیز هنگام نبرد در عین شدت و درشتی بادشمن برابری میکند .

اشعار حماسه ( اشعار پهلوانی ) در ادبیات عرب بر قطعات و قصائدی اطلاق میشود که بیشتر مبتنی بر بیان مفاخر قبیله و فرد و ذکر شاعر از پهلوانیهای خود در میدان جنگ و فرار از مضایق و درافتادن در مهالك و چیره دستی در انتقام یا غارت و نهب است و راویان عرب در ذکر تاریخ قبائل از این اشعار و رجز هایی که پهلوانان و جنگجویان میگفتند بسیار یاد کرده اند . اما باید دانست که در ادبیات عرب حماسه بدان معنی که ما در می یابیم وجود ندارد زیرا شرائط و وسایل ایجاد حماسه ملی و طبیعی در میان قوم عرب موجود نبود . اعراب تا ظهور اسلام از ملیت بمعنی و مفهوم

واقعی خود محروم بودند و سر زمین عربستان از عده‌ی قبایل پراکنده که هر یک خویشان را از دیگری جدا می‌پنداشت مسکون بوده است. این قبایل خود را از هم جدا می‌شمردند و بر یکدیگر مفاخرت مینمودند و خویشان را از دیگران برتر میدانستند و برای مفاخرت روایاتی در باب بزرگیهای نیاکان ذکر میکردند و قطعات و قصائدی در این باب میان هر قبیله‌ی وجود داشت و حتی روایات منفرد و مختصری نیز در باب بعضی از شاهیر و سنارید عرب که پهلوانی و جنگاوری موصوف بودند دیده میشود ولی همه این اشعار و روایات پراکنده و کم ارجست و هیچیک از آنها را نمیتوان بتمام معنی در شمار منظومهای پهلوانی در آورد.

گذشته از این اعراب پیش از اسلام هیچگاه مانند ایرانیان و یونانیان و هندوان برای ایجاد ملیت و مدنیت خود دچار رنجها و مصائبی که معهود است نشدند و حتی باید گفت که تنها ظهور اسلام فکر اتحاد و اتفاق و تحصیل عظمت را در میان این مردم صحرا نشین پدید آورد و مجاهدت واقعی ملت عرب برای کسب شهرت و قدرت و جنگهای بزرگ با امم خارجی از این هنگام آغاز شد و چون این ایام روزگار تاریخی و مشحون بوقایع صریح و معین تاریخی و دور از اساطیر و تخیلات حماسی و امثال اینهاست دیگر ایجاد حماسه ملی و منظومه پهلوانی آنچنانکه در ایران و هند و یونان میبینیم در میان ایشان معنی نداشت. در آیین اسلام نیز ملیت بمعنی امروز موجود نیست و ملیت در اسلام عبارتست از وحدت عقیده، اگر چه معتقدان از نژادها و طوایف متفاوت و دارای یادگارهای تاریخی و زبانهای مختلف باشند. از این گذشته اسلام غرور و خود پسندی و مفاخرت با جداد و آبا و مزایای نژادی را مذموم می‌شمارد و شکستن هوی و کبر نفس از اهم شرایط کمال مردم مسلم است. با توجه باین مقدمات باید گفت که موجبات ظهور شعر حماسی بکلی در جامعه اسلامی مفقود بود و اعراب مسلمان از این طریق هم نمیتوانستند حماسه ملی تازه‌ی پدید آورند و جبران مافات کنند.

اما اشعار حماسی یعنی قصائد و قطعاتی که از اعراب جاهلی و عهد اسلام بجای مانده است همچنانکه گفتم بیشتر از مفاخرات فرد و قبیله حکایت میکند و معمولاً رجز هایست که پهلوانان و مبارزان برابر صفوف دشمن بر زبان می‌آوردند و خود و قبیله و نیاکان خویش را بدانها می‌ستودند و یا قصائدیست که کسی در وصف مردانگی های خود



دریك یا چند جنگ سروده باشد .

آزادگی و شجاعت اعراب و بی باکی و مهارت آنان در سواری و غارت و دستبرد بقبایل از اینگونه اشعار بخوبی لائح است اما سخنی از ملیت و وصول بآمال و اغراض ملی را آرمانهای بزرگ نژادی چنانکه در شاهنامه می بینیم در این اشعار بهیچ روی دیده نمیشود و اساساً زندگی بادیه متکی باستقلال فرد و حس استغناء از افراد است و فرد بدوی هرگز منظور مشترك و مراد و غرض عام را تصور نمیتواند کرد .

غیر از بعض قطعات معلقات سبع و عدهٔ نسبة زیادی از رجزهای پهلوانان که در برخی از کتب دیده میشود ، دیوانهایی از اشعار حماسهٔ عرب در دست است مانند دیوان حماسه گرد آوردهٔ ابی تمام طائی که آنرا خطیب تبریزی شرح کرده و حماسهٔ بختری و حماسهٔ ابن الشجری .

#### ۱۰ = خاتمه

این وضع تنها بملت عرب اختصاص ندارد بلکه از میان ملل جهان تنها عدهٔ معدودی توانسته اند صاحب منظومهای حماسی باشند در صورتی که لاشک همهٔ آنها عناصر و مأخذ این منظومها یعنی روایات ملی و پهلوانی را داشته اند. این امر را میتوان چنین توجیه کرد که هر ملت در آغاز حیات خود بجهات و دلالتی که در سطور و صحایف گذشته دیده ایم مواد و عناصر حماسه یعنی حوادث و روایات پهلوانی فراوانی در اختیار دارد ولی اگر پیش از فراموش شدن آن احادیث و روایات پهلوانی شاعر استاد و مقتدری پدید آید که بتواند این روایات را گرد آورد و از آنها منظومهٔ پهلوانی مدون و مرتبی بسازد ، آن قوم صاحب حماسهٔ ملی خواهد بود و در غیر این صورت جز ایجاد حماسه های تقلیدی و صنایعی از آن ملت انتظاری نباید داشت چه بهمان درجه ای که ادبیات و افکار و اسالیب ادبی ترقی و توسعه می یابد احساسات حماسی از افراد قوم سلب می شود و توجه بدانش و تحقیق مایهٔ تحقیر روایات قدیمه میگردد و بجای راویان و احادیث سادهٔ ابتدائی کتابهای گوناگون بوجود می آید و بدین ترتیب آن داستانها و احادیث ابتدائی از میان میرود و چشمهٔ افکار حماسی خشک و نابود میشود ، پس اگر ملتی در نخستین مرحلهٔ تمدن و ظهور ادبیات و افکار ادبی بایجاد حماسهٔ ملی دست نیابد دیگر چنین کار برای اودشوار خواهد بود .

اتفاقاً در ایران این معنی بدترین وجهی حاصل بود: در اواخر عهد ساسانی که روایات و داستانهای حماسی بنهایت نضج و کمال رسیده بود، فکر گرد آوردن و حفظ آنها نیز طبیعاً بازهان خطور کرد و چنانکه بعد خواهیم گفت بامر بعضی از پادشاهان اخیر ساسانی صورت عمل گرفت. در عهد اسلامی با آنکه از روی همین مأخذ و روایات دیگر (که علی الخصوص در خراسان و دیگر نواحی مشرق ایران وجود داشت) شاهنامه‌های منظوم تألیف شد، ولی هنوز نقص این اقدامات برای حفظ روایات و داستانهای ملی احساس میشد و همواره فکر نظم کردن آنها بنحوی که بقاء و دوامشان ضرور شود در میان بود و در عین حال شعر فارسی نیز در عهد سامانی راه تکامل می‌پیمود و زمینه برای ظهور نابغدی در شعر مهیا می‌شد تا سرانجام نابغه شعر فارسی، فردوسی ظهور کرد و این آرزوی ملی را بر آورد. اقدام فردوسی نهضت بزرگی در ادبیات فارسی پدید آورد که تا چندین پس از او ادامه یافت و بر اثر همین نهضت بزرگ است که نزدیک به تمام روایات ملی بیک روش و نسق بنظم فارسی درآمد و از این طریق روایات ملی ایرانیان تا ابد محفوظ ماند. نظیر همین کیفیات را در هند و یونان و روم و انگلستان و فرانسه و آلمان و سایر کشورهای که دارای حماسه ملی هستند میتوان یافت. امامان دیگر که فرصتی نظیر آنچه در ادبیات فارسی دیده‌ایم بدست نیاوردند بتحصیل حماسه‌ی ملی توفیق نیافتند.



اگر در ذیل این مقدمه که بیحاشیه انتقادی در باب حماسه اختصاص یافته است فرصت مطالعه مختصری در حماسه ملل مختلف جهان میداشتم بدین کار دست می‌زدم اما چون باب بحث بسیار مفصل و راه درازی که در پیش دارم اقتادن در پیراهن‌ها را جایز نمیدانم از این کار صرف نظر میکنم و باصل کار خود یعنی تحقیق در حماسه‌های ایرانی و کیفیت تکوین و تدوین آن توجه می‌نمایم.

در نگارش این مقدمه از مأخذ ذیل استفاده شده است:

دائرة المعارف بزرگ ( La Grande Encyclopédie ) مجلدات ۱۶ - ۲۰ - ۲۶

۲۸، مقالات ذیل:

حماسه ( épopée ) ج ۱۶ بقلم «ش. لوگوفیک» Ch. le Goffic «و. کاردیون»

V. Gardillon

- حماسه در هند : ج ۱۶ و ۲۰ بقلم « سیلون لوی » Sylvain Lévi  
 حماسه در یونان : ج ۱۶ بقلم « آ . والتز » A . Walz  
 رامایانا : ج ۲۸ بقلم « آ . فوشر » A . Foucher  
 رامنا : ج ۲۸ ایضاً «                    »  
 حماسه ملی ایران : ج ۲۶ بقلم « کلیمان هوآر » C . Huart  
 حماسه : ج ۲۶ بقلم « مازسل برونشویک » Mercel Braunschvig  
 همر : ج ۲۰ بقلم « یول ژیکو » Paul Giqueaux  
 دائرة المعارف لادروس قرن بیستم: Encyc. Larousse de XXème siècle: مقاله: épopée  
 مقدمه ژول مول Jules Mohl بر ترجمه شاهنامه فردوسی ج ۱  
 Darmesteter : points de contact entre le Mahâbhârata  
 et le Shâh-Nâmah , paris 1887.  
 R.p Halleck : Halleck's new English Literatur 1913.p. 31- 44  
 Abel Hovelacque : La Linguistique , paris 1881 .  
 شرح حماسه‌آبی تمام طائی چاپ مصر .  
 تاریخ ادبیات آلمین تألیف « آلفرد بیسه » Alfred Biese چاپ مونیخ ج ۱ عنوان  
 « نی‌لونگن » Niebelungen.  
 مقدمه « الشاهنامه » ( ترجمه فتح‌بن‌علی‌البن‌داری ) با تصحیح و مقدمه دکتر عبدالوهاب عزام چاپ  
 مصر ۱۹۳۲ .  
 بسنا تألیف آقای پورداد ج ۱ ص ۳۵ - ۳۴  
 مجله‌العلوم چاپ مصر شماره ۵ - ۶ سال پنجم (۱۹۳۸) مقاله‌الشاهنامه .

# نقد و تحسین

## تکوین و تدوین حماسه ملی ایران

### فصل اول - نشأت و تکوین حماسه ملی

- ۱ - قوم ایرانی ۲ - مهاجرت و جنگ
- ۳ - جنگ بامهاجمان ۴ - روایات
- ۵ - اساطیر کهن ۶ - روایات و اساطیر دینی
- ۷ - ظهور داستان ها و روایات حماسی
- ۷ - توسعه و کمال اساطیر.

### فصل دوم - تدوین روایات ملی

#### تا ظهور ادبیات فارسی

- ۱ - تدوین روایات پیش از اوستا
- ۲ - اوستا ۳ - از اوستا تا ادبیات پهلوی
- ۴ - روایات ملی و داستان های حماسی در
- ادبیات پهلوی ۵ - خداینامه .

### فصل سوم - تدوین روایات ملی

#### بزبان فارسی

- ۱ - روایات شفاهی و روایات بزرگ
- ۲ - آثار مکتوب ۳ - شاهنامه ۴ - داستان
- های منشور حماسی .

# فصل اول

## نشأت و تکوین حماسه ملی

### ۱ - قزوین ایرانی

تاریخ حماسه های ایرانی از روز گاری شروع میشود که قوم ایرانی بنجد های ایران روی آورد. قوم ایرانی یکی از اقوام «هند و اروپایی» است که بتدریج از اواسط آسیا و دره گنگ تا کناره اقیانوس اطلس پراگندند و با کشف دنیای جدید بسایر نقاط گیتی نیز روی آوردند. از میان شعب این نژاد یکی از روز گاران قدیم اهمیت و اعتباری پیدا کرد و تمدن و ادبیات و مذاهب آن کهن تر از شعب دیگر نژاد هند و اروپاییست و این شعبه همان نژاد «هند و ایرانی»<sup>۲</sup> است که علی الظاهر در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد از دسته نژاد هند و اروپایی جدا شد و پیش از انقسام بدو دسته نژاد «هندو» و نژاد «ایرانی» و افتراق از یکدیگر دیر گاهی با هم در آسیای وسطی و گویا در ناحیه ی بین سیر دریا و آمویه دریا میزیسته و دین و زبان و عقاید و اساطیر مشترکی داشته و خود را «اری» یعنی شریف مینامیده اند و بعدها یعنی هنگام جدایی از یکدیگر و توطن در سرزمینهای هندوستان و ایران این نام را هر يك بخود اختصاص داده و یاد کرده اند. وقتی در احوال نژاد های قدیم هند و ایرانی تحقیق کنیم ادعای مذکور ما بیشتر قوت میگیرد و این قوت عقیده هنگامی بثبوت میرسد که در ادبیات «ودا» و «اوستا» بمطالعه و دقت پردازیم. زبان ودا و اوستا دارای تفاوت های مختصری با یکدیگرند چنانکه میتوان آن دو

را لهجه های دو گانه‌یی از زبانی اساسی دانست و ما آن زبان اساسی را « زبان هند و ایرانی » مینامیم .

بسیاری از کلمات در زبانهای دو گانه مذکور یکدیگر شباهت فراوان دارد و اساسی عدّه زیادی از پهلوانان کهن اوستایی و ودایی بشکل خاصی قریب یکدیگرست . از این گذشته دوزبان مذکور از حیث قواعد صرف و نحو نیز یکدیگر نزدیکند و میان آنها و زبان کتیبه های هخامنشی هم که از لهجات کهن ایران است چنین قرابت و علاقه‌یی وجود دارد .

نژاد هندو که مانند نژاد ایرانی خود را « آری » مینامید پس از ورود بسرزمین هند نام خود را بر آن نهاد و آن را « آریا ورت »<sup>۱</sup> نامید اما ایرانیان ایشان را از آن جهت که نخست بدرهٔ سند وارد شده بودند « هیندو »<sup>۲</sup> نامیدند و این همان نامست که در زبان سانسکریت بشکل « سیندهو »<sup>۳</sup> و در یونان بشکل « ایندوس »<sup>۴</sup> برای رود سند دیده میشود . بعد ها هندوان هم همین نام « هندو » را برای خود اختیار کردند . اما نژاد ایرانی بنا بر آنچه گفته‌ام نیز خود را « آری »<sup>۵</sup> میخواند و چون بنجد های ایران رسید بر آنها نام « آئیرین »<sup>۶</sup> نهاد و این همان نامست که در زبان پهلوی بد « ازان » ( ایران بایاء مجهول ) مبدل گشت و در دورهٔ اسلامی ایران ( بایاء معلوم ) خوانده شد . قدیمترین مسکن و مأوای قوم ایرانی سرزمین « آئیرین و بجه »<sup>۷</sup> است که میتوان آنرا « سرزمین اصلی آریا » نامید . بیشتر خاور شناسان این سرزمین را در خاور ایران و بعضی خوارزم قدیم دانسته‌اند . ایران و بیج چون نخستین اقامتگاه ایرانیان بود از اماکن مقدسه شمرده میشد و در همین ایران و بیج است که بنا بر اخبار مذهبی و بنا بر آنچه در فر کرد دوم از وندیداد آمده است « ور » جمشید ساخته شد .

## ۲ = مهاجرت و جنگ با بومیان

چنانکه از اوستا برمیآید و قرائن مختلف نشان میدهد ایرانیان بتدریج و بنا بر

۱ - Aryāvarta - ۲ - Hindu - ۳ - Sindhu - ۴ - Indus - ۵ - Arya - ۶ - Airyana - ۷ - Vaêdjah - Airyana

آنچه محققین معتقدند از حدود ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بعد از ایران و یج بمهاجرت پرداخته بسغد و مرو و بلخ و هرات و کابل و هلمند متوجه شدند و آنگاه متوجه جنوب خراسان و ری گردیدند و اندک اندک در نواحی دیگر پراگشاندند.

در همین ایام در نواحی مختلف نجردهای ایران طوایفی مانند عیلامیان و تیوران و کادوسیان و آماردان یا ماردان و قبایل سیاه پوست کریدالمنظر دیگری ساکن بودند و مهاجرین آریایی برای تصرف سرزمینهای جدید بجنگهای سختی با آنان محتاج گشتند و با این طوایف که غالباً مردمی جنگجو و بلند قامت و قوی و نیرومند و متمدن یا نیمه وحشی و متدین بدینی غیر از دین آریایی بوده اند در افتادند و قسمتی از داستانهای حماسی ما مربوط بهمین جنگهای سخت ایرانیان در داخله نجردهای ایران است و آن داستانهایست که از جنگهای ایرانیان و دیوان در کتب حماسی خویش داریم<sup>۱</sup>.

### ۳ - جنگ با مهاجران

یکدسته بزرگ از نژاد هند و اروپایی بنام « ساک »<sup>۲</sup> (سیت) هنگام مهاجرت آریاها از نژاد مذکور جدا گردیدند و در آسیای مرکزی و سواحل شمالی دریای خزر و دریای سیاه تا حدود رود دانواب پراگشاندند. این قوم که مردمی قوی و دلیر و صحرا گرد و اغلب در تیر اندازی و سواری ماهر بودند در روزگار آن بعد شاید بر اثر ضیق مکان و یا علل و بواعث دیگر در مشرق و مغرب بسایر طوایف فشار آوردند و از آن جمله از جانب شمال شرق بایران هجوم کردند و همین هجوم ایشان بایران علت جنگهای سخت و خونینی میان دو قوم گردید که مدتها پایدار بود و در عهد تاریخی ایران نمونهایی از این هجومها و آسیبها مشاهده میشود و از آن جمله است حمله سخت و هجوم شدیدی که بنا بر قول هرودت در عهد « کوآکسارس »<sup>۳</sup> پادشاه ماد بایران کردند و بیست و هشت سال در ایران ساکن بودند و سرانجام شکست یافتند و ایران را ترک گفتند<sup>۴</sup>.

نام این قوم در دوره هخامنشی نیز همچنان بر سر زبانها بود و از بقایای همین قوم در ایران مردم سیستانند که بمناسبت نام ایشان سکستان خوانده شد.

۱ - در باب دیوان رجوع کنید بهمین کتاب گفتار چهارم، فصل سوم.

۲ - Saka - ۳ - Kyaxares - ۴ - هرودت، کتاب اول بندهای ۵۳-۵۷.

گذشته از قوم سک در همان روز گاران مهاجرت قوم آریا بایران اقوام آریایی دیگری پیایی از آسیای مرکزی بمرزهای شمال شرق ایران حمله میکردند تا از سر زمینهای آباد و پر نعمت بنی اعمام خود بهره‌ی برندو ایرانیان در ممانعت از این مهاجمین آریایی نیز در نجهای فراوان دیدند.

یاد جنگهای ایرانیان در برابر مهاجمین سکایی و آریایی دیر گاه در ایران باقی ماند و داستانهای بزرگ در آن باب پدید آمد و چنانکه در آخرین گفتار این کتاب خواهیم دید تورانیان از چادر نشینان آریایی ماوراء جیحون و سیحون بوده‌اند که در جست و جوی منزلگاههای جدید بایران میتاختند و هجومهای پیایی ایشان در قرون متوالی و دفاع ایرانیان از سر زمین خود در برابر آنان داستانهایی را بوجود آورد که بعدها تکامل یافته و به جنگهای متعدد ایرانیان و تورانیان (که معروفترین پادشاه داستانی ایشان افراسیاب نام داشت) موسوم و مبدل گردیده است و شاید این آریائیان مهاجم و ساکن آنسوی جیحون و سیحون و یا قسمتی از آنان همان قوم سناک بوده‌اند.

در روز گاران جدید تر تاریخی اقوام زرد پوست آسیای مرکزی جای مهاجمین آریایی را گرفتند و غوغای عظیمی در مرزهای شرقی ایران پدید آوردند. این اقوام غارتگر خون آشام نیز مانند مهاجمین سلف، تورانی خوانده شدند و اندک اندک کلمه تورانی با ترك مرادف گشت و داستانهای تازه‌یی از مهاجمات این ترکان بر داستانهای سابق افزوده شد.

### ۳ - روایات و اساطیر گهن

هنگامیکه قوم آریا بایران می‌آمد داستانها و روایات و اساطیری از نیاکان خود که با آریاهای هند یکجا زندگی میکردند همراه آورد. این اساطیر و روایات که میان شعبه هندو نیز رائج بوده در میان قوم ایرانی باقی ماند و بمرور دهور تغییراتی (که منشاء آن تغییرات فکری و عقیدتی در نتیجه تأثیرات محیط زندگیت) در آنها راه یافت و از آنجمله است داستان اساطیری جمشید که در میان ایرانیان صورتی دیگر گرفت و داستان فریدون و پدرش آبتین و بعضی داستانهای دیگر که اصل آنها در کتب و ادبیات



سانسکریت دیده میشود و من بجای خود از همه آنها بتفصیل سخن خواهم گفت .

### ۵ - روایات و اساطیر دینی

دین قوم آریا هنگامی که بایران مهاجرت کردند مانند آریائیان هند آیینی کهنه و آریایی بود که در هند و ایران بتدریج تغییراتی در آن راه جست و در ایران چنان که می دانیم باقیام زردشت و اصلاحات او صورتی تازه پذیرفت و در شمار یکی از ادیان عالی جهان درآمد . از آیین کهن آریایی نیز در میان ایرانیان خاطراتی باقی ماند و همین خاطرات است که اساس اساطیر مذهبی ایرانیان قدیم را پدید آورد و اندک اندک صورتی تازه یافت و چیزهایی از آن کم و موادی بر آن افزوده شد و در بسیاری از موارد با روایات ملی و داستانهای تاریخی ایران در آمیخت و بدانها رونقی تازه بخشید .

### ۶ - ظهور داستانها و روایات حماسی

روایات ملی ، اساطیر دینی ، حقایق تاریخی ، سرگذشت پهلوانان ایران ، یادگارهایی که پیش از مهاجرت و از دوره زندگی در آسیای مرکزی در خاطر ایرانیان بجا مانده بود ، شرح لشکرکشیها و مبارزات و مدافعات ، داستان هنر نمایها و پهلوانیها در گشودن نواحی مختلف ایران ، غرور و کبریاء نژاد آریا و عظمتی که ذاتاً برای خود تصور می کردند ، علاقه شدید بعقاید جدید مذهبی و اینزدان و امشاسپندان<sup>۱</sup> که همه حامی ایران و ایرانیان پنداشته میشدند ، تاریخ اعمال پادشاهان و امیرانی که از مشرق ایران برخاستند و در تشکیل حکومتهای مستقل ایرانی رنج بردند : چون بهم در آمیخت داستانهای مرتبی را پدید آورد که اساس آنها تاریخ و ظاهر آنها داستان و روش آنها اساطیری و دینی بود و ما نمونهایی از همین داستانها را در اوستا می بینیم که بنوبت خود منشاء داستانهای ملی ایرانیان در ادوار دیگر گشت .

پیداست که ذهن ایرانیان مانند هر ملتی در تکوین این داستانهای ملی بذکر مفاخر و مآثر نیاکان ، فتوح و اعمال بزرگ ایشان ، رنجهایی که برده و کارهایی که کرده بودند ، اکتشافات و اختراعاتی<sup>۱</sup> که از قریح ایشان منبث گردیده بود : توجه

۱- مراد کشفها و اختراعاتی است که در زندگی اولی بشر اهمیت دارد مانند کشف آتش و ساختن خانه و تهیه پوشاک و امثال اینها .

داشت و خاطرات و داستانهایی که از پهلوانان و جنگجویان بزرگ داشتند بر آن امور افزوده میشد.

همین خاطرات منشاء تکوین حماسه های ملی ایران گردید و بعبارت دیگر حماسه های ملی ایران از همان روزگار نخست حیات ملی ما تکون یافت و روز بروز رو بتکامل رفت و بنا بر اصولی که گفتم می بایست چند قرن بر آنها بگذرد تا خوارق عادات و داستانهای تازه بر آنها افزوده شود و زیاده و نقصانی در آنها راه یابد تا سرانجام بدست شعرائی که قدرت نظم آنها را داشته باشند برسد و از نظم آنها منظومهای حماسی بزرگی پدید آید.

#### ۷ - توسعه و تکامل اساطیر

این داستانها و روایات بهمین نسق و روش با گذشت ایام تکامل یافت. جهانگشایدهای ایرانیان و پهلوانیهای نام آوران و بزرگیهای ایران آنها را جلا و صیقل داد، شکستها و رنجهای این قوم بر شدت علاقه وی بدانها افزود، و حال از اینگونه بود تا دور باشکانیان رسید.

در این روزگار باب تازه ای در تاریخ ایران گشوده شد. ایرانیان از یکسوی با بقایای نفوذ یونان در ایران بجداال برخاستند، از جانبی دیگر با امپراطوران بزرگ روم و سرداران و سپاهیان دلیر ایشان درافتادند، و از طرفی بامهاجمانی که بنا بر عادت از مشرق ایران بر این خاک پهناور روی می آوردند مصاف دادند، خاندانهای بزرگی که در امر سلطنت باشاهنشاهان اشکانی سهم بودند پدید آمدند، امرائی در بلاد و بقاع مختلف ایران بنا بر عادت زمان (ملوک الطوائف) بیادشاهی برخاستند و هنگام لزوم در لشکر کشی های شاهان اشکانی دخالت کردند و پهلوانیها و مردانگیها نمودند. از این عهد و از پهلوانان و امیران و جنگجویان آن نیز یاد گارهایی در خاطر ایرانیان برجای ماند و در داستانهای قدیم راه یافت و با فراموش شدن بعد زمانی و مکانی با آنها در آمیخت و بداستانهای اساطیری قدیم هیأت پهلوانی و حماسی کامل و تازه ای بخشید.

از این پس اساطیر و داستانها و روایات ملی و حماسی ایرانیان بصورتی از کمال رسید که لایق تدوین گشت و اتفاقاً ظهور ساسانیان و علاقه یی که ایشان بسیاست مذهبی

و متعلقات مذهب زردشتی از یکطرف ، و تحریک حس وطن پرستی ایرانیان در قبال دشمنان خاوری و باختری از طرف دیگر داشتند بحصول این مقصود یاریهای فراوان کرد و از این دوره است که اندک اندک روایات قدیم گرد آمد و بصورت حقایق مذهبی و ملی و تاریخی در کتابها نگاشته شد و زمینه برای تهیه کتابهای تاریخی بزرگی در باب روایات ملی فراهم گشت .

در همین ایام و در عین آنکه روایات مذهبی و ملی قدیم میان علمای دین در راه تکامل سیر می کرده ، روایات ملی و حماسی در میان مردم نیز طریق کمال می پیموده است . در اینجا کار روات دینی را ناقلان (نقل گوینان) میکرده اند ، و بیاری ایشان روایات ملی و حماسی ایران روز بروز وسیع تر میشده و سیند بسینه و دهان بدهان می گشته و چنانکه همیشه و همه جا رسم است هنگام همین نقلها و گردشهای چیزهایی بر آن روایات افزوده میشده و قصص و روایات تازه بی در باب پهلوانان بزرگ قدیم که اغلب از معاصران اشکانیان بوده اند (مانند گودرز ، گیو ، فرود ، زرسپ ....) پدید میآمده و مواد و عناصر جدیدی در تاریخ داستانی ایران راه می یافتند است (مانند انقسام ممالک فریدون میان سه پسر<sup>۱</sup>)

با اطلاع از این مقدمات معلوم میشود : حماسه ملی ایران از روزگار پیش از مهاجرت قوم آریا بایران آغاز شد و پس از آمدن آن قوم بایران با افزایش عناصری جدید تکامل و توسعه یافت و این تکامل و توسعه با حوادث اجتماعی و دینی و ملی روز افزون بود و روایات و داستانهای حماسی (کتبی و شفاهی) که از این طریق تدریجاً پدید آمده بود در اواخر عهد ساسانیان بحد اعلائی کمال و عظمت رسید .

اکنون که از این فصل پرداخته ایم باید در باب کیفیت تدوین روایات و داستانهای حماسی ایران و تاریخ تدوین آنها و ادامه این کار تا ظهور منظومه های بزرگ حماسی فارسی بیحث و تحقیق تازه ای شروع کنیم .

۱- در این باب رجوع کنید بداستان ابرج و سلم و نور : گفتار چهارم فصل اول قسمت الف .

# فصل دوم

## تدوین روایات ملی

از قدیمترین عهد تاریخی ایران تا ظهور ادبیات فارسی

### ۱ - روایات پیش از اوستا

چنانکه از مقایسه «ودا» و «اوستا» با یکدیگر برمیآید ایرانیان و هندوان هنگام توطن در سرزمین مشترک «هندوایرانی» و پیش از جدایی یعنی در آن ایام که قومی واحد بودند، پهلوانان مشترکی مانند جم (درودایم<sup>۱</sup> در اوستا<sup>۲</sup> و آبتین (درودا ایتی<sup>۳</sup> در اوستا<sup>۴</sup> ائوید<sup>۵</sup>) و امثال اینان داشته‌اند که برای هر یک از آنان سرگذشت و داستانی خاص متداول بود. پس از مهاجرت قوم آریا بایران، بکیفیتی که در فصل اول دیده‌ایم علاوه بر تغییراتی که بمقتضای محیط در روایات قدیم پدید آمد بتدریج داستانها و روایات دیگری نیز میان این قوم وجود یافتند که سینه بسینه می‌گشته و بر اثر تسلسل روایات در هر یک زیادتیی صورت میگرفته و اندک اندک میان آنها ارتباطی پدید میآمده و جای هر یک از پهلوانان در این داستانها معین میشده و تقدم و تاخر هر یک نزد روات مسجل می‌گشته است.

البته از این احادیث و روایات بعضی تنها جنبه اساطیری محض داشت بدین معنی که مبتنی بر تصورات و اوهام بود مانند داستان پیدایی جهان و حدیث هر مزد و اهریمن و قصه گاو و گیومرث و موضوع پیدا شدن نژادها و امثال اینها، ولی برخی دیگر اساساً مبتنی بر اصلی تاریخی بوده است منتهی با گذشت روزگار و تسلسل روایات و گشتن در افواه از مجرای تاریخ منحرف شد و صورت داستان و قصه پیدا کرد.

روایات دسته دوم را خود بدوشاخه جدید تقسیم میتوان کرد، نخست روایاتی که ایرانیان از نیاکان هند و ایرانی و قوم هند و ایرانی از نیاکان هند و اروپایی خود بارث برده بودند و ما بعضی از آنها در سطور پیش اشارتی کرده ایم. دوم روایات واحادیشی که در باب پهلوانان و شاهان قوم ایرانی هنگام هجوم بایران و گشودن نواحی مختلف این نجد عظیم و یادفاع در برابر مهاجمان بتدریج پدید آمده و بر روایات پیشین افزوده شده است. بدین طریق مقارن ظهور اوستا برای ایرانیان از آغاز خلقت جهان تا بعثت زردشت احادیث و روایاتی گرد آمده که بشکل و عنوان روایات تاریخی در اذهان مرتب شده و در افواه می گشته است.

از این روایات مرتب و از این تاریخ داستانی هنگام تدوین و تألیف قطعات مختلف اوستا بصورت های گوناگون استفاده شده و برسم سایر کتب دینی قدیم بدانها اشارات مفصل یا مختصری صورت گرفته است و این اشارات بر ما مدلل میدارد که مؤلفان اوستا بر سلسله یی از اساطیر و احادیث و قصص آگهی داشته اند که در نظر آنان وقایع تاریخی و واقعی بوده و ما بر اثر اشارات آنان تنها بر نمونه های بسیار کوچکی از آنها دست می یابیم. یقیناً میان روحانیون ایرانی بسیاری از این روایات وجود داشت و شاید بتوان بحس و تصور وجود روایات بسیار مفصلی را در باب همین پهلوانان و اساطیر هند و ایرانی پذیرفت اما نمیتوان از کیفیت ادبی این روایات اطلاع صریحی داد و بعبارت دیگر نمیدانیم آن احادیث ملی صورتی حماسی داشته است یا نه و یا برای نقل و روایت آنها از اسالیب ادبی استفاده میشده و یا از قیود ادبی در این امر خبری نبوده است.

با دلایلی که من در باب تعلق اوستا و زبان اوستایی بشمال شرق ایران در دست دارم چنین می بیند ام که این روایات و احادیث اصلاً متعلق بساکنان شمال شرق ایران بوده و بهمین جهت است که ما در اوستا از قصص و روایات نقاط غربی و جنوبی ایران که در کتب یونانی اشاراتی بیعض آنها شده است، کمتر اثری مشاهده میکنیم و تنها بنیاد خوانندگان خود می آورم که در قطعات متأخر اوستا روایات و داستانهای تازه تری ( که هنگام بحث در باب بنیاد داستانهای پهلوانان و شاهان از بعض آنها آگهی می یابید ) از نقاط جدید و در باب مسائل و اشخاص تازه راه یافت که هنگام تحقیق در نظریه ما باید بدانها

نیز توجه کرد و نظر داشت<sup>۱</sup>.

با نظر در این مقدمه بدین نتیجه میرسیم که روایات کهن ایرانی نخستین بار در اوستا تدوین گشت و بنا بر این بتحقیق در اوستا و ارزش داستانی آن در اینجا نیاز مندیم.

## ۲ - اوستا

اوستا کتاب مقدس زرتشتیان است که امروز به پنج نساك (باب، کتاب) تقسیم میشود: ۱ - وندیداد (ویدیداد) ۲ - یسناها ۳ - یشتها ۴ - خرده اوستا ۵ - ویسپرد. این کتاب در اوائل امر و پیش از حمله اسکندر کتابی عظیم بوده است. «پولینوس»<sup>۲</sup> مورخ مشهور رومی (قرن اول میلادی) مدعی بود که یکی از مورخان یونانی بنام «هرمیپوس»<sup>۳</sup> برای شرح و تفسیر عقاید زردشت از کتاب او که در بیست مجلد و هر يك حاوی صد هزار بیت بوده استفاده کرد<sup>۴</sup>. در صورت صحت این مدعی اوستا در آغاز کار کتاب بزرگی بوده است. اقوال دیگری که از ماخذ قدیم بما رسیده است این دعوی را تأیید میکند: در نامه تنسر، هیربد معروف عهد اردشیر بابکان به گشنسپ شاه (پادشاه طبرستان) چنین آمده است: «... اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت با صطخر، سیکي از آن در دلها مانده بود و آن نیز جمله قصص و احادیث، و شرایع و احکام ندانستند تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملك و حرص بر بدعت و طمع فخر از یاد خلائق چنان فروشد که از صدق آن الفی نماند. پس لابد چاره نیست که رأی صایب صالح را احیای دین باشد.»<sup>۵</sup> مسعودی مورخ مشهور قرن سوم و چهارم (متوفی بسال ۳۴۶ هجری) نیز بعظمت اوستا در آغاز

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتری در این باب رجوع کنید به :

Nöldeke : Das Iranische Nationalepos , Zweite Auflage , s . 1 - 2

Spiegel : Eranische Alterthumskunde , 1 . s . 110 .

Darmesteter : Etudes iraniennes V . II ' p . 213 , 227 .

و همین کتاب گفتار چهارم ( بنیاد داستانهای ملی ) .

۲ - Polinus - ۳ - Hermippos - ۴ - مقدمه اوستا ترجمه دهخدا .

۵ - از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار - در باب نامه تنسر رجوع کنید به :

( بقیه حاشیه در صفحه بعد )

کار اشاره کرده و گفته است که کتاب اوستا بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده است . این کتاب بزرگ با حمله اسکندر پیریشان و ناقص گشت و چنانکه از عبارت منقول از نامه تنسر بر می آید از نسکهای متعدد آن تنها بعضی که راجع بر روایات قدیم بوده بیاردها ماند . - در اواخر عهد اشکانی و اوایل دوره ساسانی بگرد آوردن قطعات پراکنده اوستا توجهی شد و قسمتهای کهنه و نو اوستا را تا آنجا که میسر بود گرد آوردند و از مجموع آنها بیست و یک نسک پدید آمد ولی این اوستا نیز پس از حمله اعراب بایران پراکنده و بی ترتیب شد و تدریجاً قسمت بزرگی از آن از میان رفت و تنها خلاصه یی از آنها در کتاب دینکرت باقی ماند و بعضی قطعات از چند نسک مفقود آن نیز در دست است . از میان این نسکها برای ما از همه مهمتر "چیترادات نسک"<sup>۱</sup> بود که در آن از تاریخ داستانی ایران سخن رفته بود و از این جهت برای دریافتن مآخذ داستان های ملی اهمیت بسیار داشت . از این نسک خلاصه فهرستمانندی در دینکرت آمده است . تعیین زمان تألیف اوستا بیش از هر چیز منوط بیافتن زمان زردشت است که با همه تحقیقات دانشمندان قدیم و جدید هنوز مبهم است . بنا بر دلایلی که در دست ماست میتوانیم عهد حیات زرتشت را حدود قرن دهم پیش از میلاد بدانیم<sup>۲</sup> و بنا بر این **سناها** یعنی قسمتی از یسناها که اثر طبع زردشت پیغامبر است متعلق بهمین قرن و تقریباً از آثار سد هزار سال پیش از ماست . تعیین تاریخ قسمتهای دیگر اوستا اندکی دشوار است و تنها میتوان یسناها را از سایر نسکهای موجود کهن تر دانست و قدمت برخی از یسناها نیز زیاد است چنانکه میتوان آنها را بدوره پیش از عهد هخامنشی

( بنیة حاشیه از صفحه قبل )

Dramesteter : Zend -Avesta, vol. III, introduction P.24-32

» Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan ;  
Journal asiatique, série IX, T. III.

آقای سید محمد علی جمال زاده : کاوه شماره ۸۸ سال اول دوره جدید ۲۰۰۷ .  
آقای مجتبی مینوی : کتاب نامه تنسر چاپ تهران .

Tchitradât - Nask - ۱

۲ - برای کسب اطلاع کافی در باب زمان زردشت و روایات قدیم و تحقیقات اخیر در این باب رجوع کنید به : مجله مهر سال اول مقاله زمان زردشت بقلم آقای ابراهیم یوردادوستو به : C.de Harlez : Avesta, intred.p. : XXI-XXII

نسبت داد.<sup>۱</sup>

از حیث حفظ روایات کهن نسکهای اوستای کنونی اختلافاتی بایکدیگر دارند. از خرده اوستا و ویسپرد در این باب چیزی نمیتوان یافت که بکار آید و سه نسک دیگر اوستا یعنی وندیداد و یشتها و یسنها نیز از این حیث با یکدیگر اختلاف و تفاوت بسیار دارند.

در یسنها کمتر از روایات قدیم سخن میآید و تنها در یکی از آنها معروف به هئوم یشت میتوان اثری از این روایات یافت. هئوم یشت<sup>۲</sup> قسمتی است از یسناها مرکب از «ها» ی ۹ و ۱۰ و ۱۱ که از آن میان تنها های ۹ مورد نظر ماست. این «ها» از باب مقایسه عقاید و روایات ایرانیان عهد اوستا و هندوان عهد ودا اهمیت و ارزش بسیار دارد چه برخی از اساطیر و پهلوانان مشترک هندو ایرانی در این یسنا یافته میشود و از روی همین «ها» میتوان اتحاد و یگانگی دو قوم هندی و ایرانی را در يك روزگار دریافت و بارتباطی که از حیث بعضی اساطیر و عقاید میان این دو قوم وجود داشته است پی برد.

نثار کردن عصاره گیاه مقدس «هئوم»<sup>۳</sup> اساس ستایش و نیایش در اوستاست و در ودا نیز نثار کردن «سوم»<sup>۴</sup> دارای همین درجه از اهمیت است. البته نام این گیاه در ودا و اوستا چنانکمی بینید از يك ریشه است چه بنا بر قاعده‌یی که در دست داریم «س» ودائی در اوستا یا فرس هخامنشی به «ه» بدل میشود و بنا بر این میان

۱ - برای کسب اطلاعات جامع در باب اوستا رجوع کنید به :

C. de Harlez : Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, paris, 1881

Introduction p. XXXIX-LXXVII.

J. Darmesteter : Zend - Avesta. Paris 1892-1893. Vol. III, p. VII-CVII

Abel Hovelacque : l'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme, Paris

1880. p. 96 - 133 .

A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique .

Kopenhagen 1928

آقای ابراهیم پورداود : مقدمه ترجمه کتاها - مقدمه ترجمه یشتها ج ۱ ص ۱۴ - ۲۷ و مقدمه یسناها ج ۱ ص ۲۲ - ۳۲.



دو کلمه سوم و هوم از حیث ریشه بهیچ رری اختلاف و تفاوتی باقی نمی ماند .  
 تنها همین اتحاد در نام و در ستایش و احترام هوم اوستا و سوم ودا را یکدیگر  
 نزدیک نمیکند بلکه اساطیر مربوط با نهانیز در اوستا و ودا یکسان است . ستاینندگان  
 و نثار کنندگان داستانی سوم در ودا عبارتند از : و یوسوت<sup>۱</sup> - یم<sup>۲</sup> پسر ویوسوت -  
 تریت آپتی<sup>۳</sup> و نخستین ستاینندگان و نثار کنندگان هوم در اوستا و یونگهنت<sup>۴</sup> (ویونگهان)  
 پدر یم (جم) - ائوی (اثنیان - آبتین) پدر ثرتئون<sup>۵</sup> (فریدون) - تریت<sup>۶</sup> (اثرط)  
 پدر کرساسپ<sup>۷</sup> (کرشاسپ) میباشند .

در یسنای ۹ داستان جمشید و ضحاک و فریدون و کرشاسپ همه آمده و از آن  
 میان علی الخصوص داستان کرشاسپ با تفصیل بیشتری ذکر شده است که بموقع از آن  
 سخن خواهم گفت .

چنانکه دار مستتر مدعی است<sup>۸</sup> در این یسنا از یک واقعه تاریخی بزرگ نیز اثر  
 آشکاری باقی مانده و آن داستان اسکندر مقدونیست ولی صحت این ادعا هنوز بر من  
 مکشوف نیست .

در یسناهای دیگر جز «ها» ی ۱۷ که از آتوها و جز گاتاها که از زردشت و  
 گشتاسپ و یاران و نزدیکان این دو در آنها سخن میرود مطالب مهمی راجع بروایات  
 ملی نمی یابیم و تنها از باب اساطیر مذهبی میتوانیم با آنها اهمیتی دهیم .

در فر کرد دوم و ندیداد داستان «یم خشت» (جم شید) و ورجم کرد<sup>۹</sup> بتفصیل  
 آمده و این فر کرد از حیث اطلاعات مبسوطی که در باب جمشید و «ور» بما میدهد  
 اهمیت کم نظیری از حیث روایات ملی در اوستا دارد و ما از یم و «ورجم کرد» در  
 داستان جمشید بتفصیل سخن خواهیم گفت . در فر کرد ۲۰ و ندیداد داستان اثرط پدر  
 کرشاسپ آمده است .

۱ - Vivasvat - ۲ - Yama - ۳ - Trita - Aptya - ۴ - Vivanghant - ۵

۶ - Thrita - ۷ - Keresâspa - ۸ - Thraêtaôna - ۹

۸ - Zend - Avesta, Vol . I, P. 30-33 -

مهمترین قسمت اوستا از باب تدوین و حفظ روایات ملی و اساطیر مذهبی نساك معروف یشتهاست که اصل بسیاری از روایات ملی و حماسی ما در آن دیده میشود و در میان یشتهها از حیث تحقیق در ریشه و اصل روایات ملی و حماسی ایران مهمتر از همه: آبان یشت (یشت ۵) - تیریشت (یشت ۸) - گوش یشت (یشت ۹) - رشن یشت (یشت ۱۲) - فروردین یشت (یشت ۱۳) - بو-رام یشت (یشت ۱۴) - رام یشت (یشت ۱۵) - اردیشت (یشت ۱۷) - اشتادیشت (یشت ۱۸) - زامیاد یشت (یشت ۱۹) است.

بزرگترین مسأله‌یی که در آبان یشت مورد توجه قرار گرفتد ایراد اسامی عده‌یی از شاهان و پهلوانان و موضوعات داستانی توران و ایرانست مانند: هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، کرشاسپ، نوذر، اغریرت، افراسیاب و هنگ افراسیاب، کیکاوس، سیاوش و گنگ دژ، طوس، ویسد و خاندان او، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، جاماسپ، ارجاسپ تورانی، زریر، اندریمان (اندرمان شاهنامه) و عده کثیری از پهلوانان و دیگر معارف حماسه ملی ما که بجای خود از هر يك بتفصیل سخن خواهیم گفت.

آبان یشت اصلاً مختص است بستایش «اردویسور اناهیت»<sup>۱</sup> (ناهید) فرشته آب و نخستین قسمت از اجزاء دو گانه آن نیز کاملاً حاوی همین معنی است اما در جزء دوم از ستاینندگان ناهید یعنی پادشاهان و پهلوانان و نامداران و داستان آنان سخن رفته و از این جهت یکی از مهمترین قسمت‌های اوستاست که در آن داستانهای ملی ایران قدیم یعنی اساس حماسه ملی ما تدوین شده است.

بعد از آبان یشت یشت هشتم موسوم به تیریشت یا تشریشت اشاره مبهم و مختصری بداستان «آرش شوایتر»<sup>۲</sup> را متضمن است. اما یشت تالی آن یعنی یشت نهم (گوش یشت یا درواسپ یشت) در تحقیق ما اهمیت بسیار دارد چه در این یشت باز فهرست پادشاهان و بزرگان و دلیران تجدید و برخی از داستانها نیز با تفصیل بیشتری یاد میشود.

۱ - Ardivisura - Anáhita

۲ - در باب معنی و اصل صفت «شوایتر» رجوع کنید بشرح داستان آرش در همین کتاب.

بعضی اسامی جدید مانند هوتاوس<sup>۱</sup> ( در پهلوی هوتوس ) زن گشتاسپ که در روایات فارسی کتایون جای او را گرفته و نام دودختر کی گشتاسپ هومیا<sup>۲</sup> (همای) و وارید کنا<sup>۳</sup> ( به آفرین ) نیز در آبان یشت دیده میشود .

در یشت ۱۲ موسوم به رشن یشت بافسانه سیمرغ ( در اوستا: سن<sup>۴</sup> ) و درخت او که میان دریای فراخکرت رسته اشاره‌ی شده است ( بند ۱۷ ) .

در یشت ۱۳ معروف به فروردین یشت نام بسیاری از شاهان و پهلوانان و نام آوران داستانی و ایران عهداوستا مذکور است . این یشت از جهت اشتمال بر روایات پهلوانان و بزرگان داستانی و یا ذکر نام آنان از مهمترین یشتهاست و در ردیف آبان یشت قرار دارد . از داستانهای مهم این یشت داستان گیومرث ( گیه مرتن<sup>۵</sup> ) و زو ( اوزو<sup>۶</sup> ) پسر

تهماسپ ( توماسپ<sup>۷</sup> ) و منوچهر ( منوش چیتر<sup>۸</sup> ) از خاندان ائیریایو<sup>۹</sup> و کشورهای ایران و توران و سلم ( سبیریم<sup>۱۰</sup> ) و سائینی<sup>۱۱</sup> و داهی<sup>۱۲</sup> ( مملکت قوم داهه<sup>۱۳</sup> از قبایل سک ) است و گذشته از این فهرست طویل و مهمی از اسامی و اماکن که قسمت بزرگی از آنها در داستانهای ملی ما باقی مانده در این یشت آمده که بعضی در یشتهای دیگر تکرار شده است . فهرست اسامی فروردین یشت از بند ۸۵ شروع شده تا بند ۱۴۶ ادامه یافته و عده زیادی از این اسامی در داستانهای ملی منسی مانده است .

در یشت ۱۴ یعنی بهرام یشت نیز اشاره مختصری بداستان فریدون و ضحاک دیده میشود اما در یشت ۱۵ ( رام یشت ) باز شماره اسامی شاهان و پهلوانان فزونی میگیرد . فهرست این اسامی از هوشنگ آغاز و بنام هوتوس زن کی گشتاسپ ختم میشود و در این میان از کسانی مانند تهمورث و جمشید و اژی دهاک و فریدون و کرشاسپ سخن میرود . در یشت ۱۷ ( اردیشت ) اسامی عده‌ی از پادشاهان و بزرگان تکرار میشود .

۱ - Hutaosa - ۲ - Humayâ - ۳ - Wâridhkanâ - ۴ - Saena - ۵ -

۶ - Uzava - ۷ - Tûmâspa - ۸ - Manûsh - tchithra - ۹ - Airyâva - ۱۰ - Sairima - ۱۱ - Saini - ۱۲ - Dâhi - ۱۳ - Dâhe -

موضوع تازه این یشت ذکر « هوم » اسیر کننده افراسیاب است . فهرست اسامی در این یشت از هوشنگ آغاز و بکی گشتاسپ ختم میشود .

اهمیت یشت ۱۸ (اشتاد یشت) در آنست که به « آئیرینم خورنو »<sup>۱</sup> (فرایرانی) اختصاص دارد اما یشت ۱۹ معروف بزامیاد یشت از یشتهای مهم است و در ردیف آبان یشت و فروردین یشت قرار دارد . این یشت مختص است به « کوئنم خورنو »<sup>۲</sup> (فرکیانی) .

فرکیانی در این یشت نوبت بنوبت بشاهان و پهلوانان اختصاص یافته و مایه فتح و پیروزی آنان شده بنوعی که توانسته اند دشمنان ایران را براندازند . از کسانی که برای بدست آوردن فرکیانی کوشیده ولی بر آن دست نیافته اند انگر می نیو ( اهریمن ) و اژی دهاک ( ضحاک ) و فرنگر سین<sup>۳</sup> ( افراسیاب ) اند . داستان تلاش اهریمن و ضحاک و افراسیاب برای بدست آوردن فر و محروم ماندن آنان یکی از دلکش ترین قطعات حماسی این یشت است . از میان این دشمنان ایرانی تنها « افراسیاب گناهکار تورانی » یکبار از فرکیان برخوردار شد و آن هنگامی است که زنگیاب<sup>۴</sup> ( دراوستازئی نی گو ) دروغگو را کشت . در زامیاد یشت دو چیز دیگر برای ما اهمیت بسیار دارد . یکی فهرست جامعی که از پادشاهان کیان در آن می بینیم و دیگر داستان مفصل کرشاسپ .

دویشت « آفرین پیغامبر زردشت » و « ویشتاسپ یشت » که هر دو خاص گشتاسپ است نیز در آخر کتاب یشتها بنام یشت ۲۳ و یشت ۲۴ دیده میشود . در آفرین پیغامبر زردشت نام عده‌یی از بزرگان و شاهان داستانی با مهمترین صفات آنان آمده و از این حیث صاحب اهمیت است . اما از ویشتاسپ یشت فایده‌یی که ما در جست وجوی آنیم کمتر بدست میآید .

چنانکه دیده ایم از یشتها در باب داستانهای ملی و حماسی ایران مطالب مهم تازه‌یی بدست میرسد و این فصل بزرگ اوستا مشحونست با اسامی شاهان و پهلوانان و

۲ - Kavaênem Xvarenô

۱ - Airyanem Xvarenô

در باب فرایرانی و فرکیانی جداگانه در مقدمه داستان کیانیان سخن میگوئیم . ۳ - Frangrasyan

۴ - رجوع کنید بداسنان کاوس در همین کتاب . ۵ - Zainigav

معاریف داستانی ایران و ایران<sup>۱</sup> از گیومرث گرفته تا گشتاسپ و خاندان او و از اژی دهاک سه پوزه شش چشم (ضحاک) تا ارجاسپ تورانی و سایر معاندان و معارضان ایران. بعد از دوره گشتاسپ و یارانش سلسله روایات داستانی در اوستا قطع میشود و تنها مطالب و عناصر داستانی تازه‌یی بعقیده بعضی از محققان، آنگاه که در اواخر عهد اشکانی و اوایل دوره ساسانی بگرد آوردن اوستا همت گماشته بودند، در آن راه بسته ولی همه زماناً بعد پیش از گشتاسپ تعلق یافته‌است و ما از این داستانها هر يك بجای خود سخن خواهیم گفت.

چنانکه از این مقدمات دریافته‌ایم اوستا نخستین و کهن‌ترین کتابت است که داستانهای ملی و حماسی ما در آن تدوین شده است.

## ۲ - از اوستا تا ادبیات پهلوی

اگر در مقام مقایسه اوستا با روایات دوره ساسانی و ادبیات پهلوی خاصه با منظومهای حماسی ایران در قرن پنجم و ششم برآیدیم میان بعضی از قطعات آنها فرق فاحشی ملاحظه میکنیم. این تفاوت از لحاظ اصل داستان نیست زیرا از این حیث احياناً بتفاوتهای جزئی برمیخوریم، بلکه این اختلاف بیشتر در اختصار و تفصیل است. داستانهای ملی ما که در شاهنامه و منظومه‌های حماسی دیگر با آنهمه تفصیل و کمال یاد شده در اوستا اغلب بصورت اشارات مبهم و ناقص است چنانکه معمولاً با اضافه کردن روایات حماسی پهلوی و فارسی بر اشارات اوستایی میتوان این اشارات را روشن ساخت. از این امر دو نتیجه مهم بدست میآید:

۱ - همچنانکه گفتیم مدونین و مؤلفین اوستا با روایات مفصل و مدونی مواجه بوده اند که بر اثر شهرت و رواج تنها با اشارات مختصری از آنها قناعت نموده و اغلب بذکر اسامی شاهان و پهلوانان و مهمترین اعمال ایشان بسنده کرده‌اند.

۲ - چون در آثار عهد ساسانی و اسلامی اصل روایات اوستایی با اضافاتی تکرار شده پس روایات قدیمه میان ایرانیان بعد از اوستا نیز متداول بوده و ادامه می یافتند و

۱ - مراد از «ایران» ممالک غیر ایرانی است. این کلمه مرکب است از «ایران» و حرف نفی «آ».

یقیناً بنا بر آنچه در مقدمه کتاب ملاحظه شد مطالب تازه‌پی در آنها راه می‌جسته تا بتدریج بصورتیکه در شاهنامه و سایر کتب حماسی ایران اسلامی میبینیم در آمده است. یکی از قرائن مهم برای صحت نظر ما اشارات مورخان یونانی بعضی از داستانها در باب هخامنش جد شاهان هخامنشی و کوروش است که داستان نخستین بحدیث زال زر و قصه ثانوی سرگذشت کیخسرو در توران بی‌شبهت نیست.

آئلیان<sup>۱</sup> مورخ یونانی روایت کرده است که هخامنش جد نجیب‌ترین خاندان پارس را شاهینی تربیت کرده است<sup>۲</sup>. میدانیم که این روایت در باب يك فرد تاریخی جز وهم و پندار چیزی نیست اما باید دانست که این وهم و پندار نتیجه داستان دیگری است که اکنون بصورت داستان زال زر و تربیت یافتن او بدست سیمرغ (مرغوسن<sup>۳</sup> در اوستا که جزء اول آن بمعنی مرغ و جزء دوم بمعنی شاهین است) در آمده.

هرودوت مورخ بزرگ یونانی سرگذشت کوروش را در ماد چنانکه از قول پارسیان شنیده بود نگاشت و بنا بر این داستان «آستوا گس» جد مادری کوروش و پادشاه ماد و پسر از زادن بوزیر خود داد تا بقتل آورد ولی وزیر وی هارپا گوس<sup>۴</sup> او را بچوپانان داد و کوروش میان ایشان تربیت یافت.... و بعد انتقام خود را از آستوا گس گرفت.

سرگذشت کوروش شباهت بسیاری بد داستان کیخسرو در توران دارد چه کیخسرو نیز چنانکه میدانیم در میان چوپانان تربیت یافت و آخر کار نیز انتقام خود و خون پدر خویش را از جد مادریش افراسیاب گرفت<sup>۵</sup>.

شباهت این دو داستان بایکدیگر بدرجدهیست که تنها با تغییر چند اسم ممکن است آنها را باهم اشتباه کنیم. هرودت خود مدعیست که غیر از داستانی که از راویان معتمد در باب کوروش شنید سه نوع روایت دیگر در باب این پادشاه میان پارسیان معمول

۱ - Aelian - ۲ - رجوع شود به: Nöldeke : Das Iranische Nationalepos S4

۴ - Harpagos

۳ - Meregho Saéna

۵ - رجوع کنید بتاریخ هرودوت کتاب اول بندهای ۱۳۰-۱۰۸ ترجمه: Legrand (پاریس ۱۹۳۲)

بود<sup>۱</sup> و او روایتی را که بیشتر بعقل نزدیک بود انتخاب کرد غافل از آنکه روایت او بازمانده داستان کهنی است که میان پارسیان بدان صورت درآمده و شکل تازه‌یی یافته است و باز نمیدانست که چند قرن پس از وی همین داستان بصورت تازه‌تر و با تغییرات جدید بمؤسس شاهنشاهی ساسانی اردشیر پاپکان نسبت داده خواهد شد.<sup>۲</sup>

داستان دیگری که ما را ییاد داستانهای کهن میافکند داستان عشق‌بازی «زریادرس»<sup>۳</sup> است با «اوداتیس»<sup>۴</sup> که در گفتار بعد از آن سخن خواهیم گفت.

در ادبیات ارمنی آثار مستقیمی از روایات حماسی ایران باقی مانده است. گذشته از روایاتی که موسی خورنی مورخ قرن پنجم میلادی ذکر کرده است<sup>۵</sup> آثار حماسی مهمی در زبان ارمنی دیده میشود که بتمام معنی یادآور منظومه‌های حماسی ایران در قرنهای پنجم و ششم هجری است و از آن میان مهمتر از همه منظومه‌یست بنام «رستم‌زال» که دیرگاهی مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته و سرانجام چنین معلوم شده است که: با وجود نزدیکی زیاد شاهنامه و داستان منظوم «رستم‌زال» موضوع این کتاب مستقیماً از شاهنامه مأخوذ نیست بلکه بی‌واسطه یا مع‌الواسطه ب‌مأخذ آریایی دیگری منتهی میشود. علت این امر روابط متمدنیست که از دوره هخامنشی میان ایرانیان و ارمنیان وجود داشته و همین ارتباط نزدیک باعث شده است که زبان و خط و اساطیر و داستانهای ایرانی در میان آن قوم نفوذ شدید کند و داستان رستم زال و «بورزه» (برزو؟) و نظایر

۱- ایضاً هرودت بند ۹۵ از کتاب اول. ۲- موسی خورنی *Moses Xorenenis* معروف به هرودوت ارمنستان مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی داستانی در باب اردشیر نقل کرده است که بنا بر آن اردشیر را در کودکی ماده سگی شیر داد (حماسه ملی نلد که ص ۴). داستان گریختن اردشیر بفارس و جنگ او با اردوان چنانکه در گفتار بعد می‌بینیم هم با داستان تقلیدی کوروش بی شباهت نیست.

۳- *Zariadrès* ۴- *Odatis* اوداتیس = اوداتیس = *Houdâta*

۵- موسی خورنی همچنانکه در متن یاد کرده‌ایم عده‌یی از روایات ایرانیان را نام برده و اگرچه باین روایات با نظر تحقیر نگاه میکند و آنها را قصص القصص (*fables de fables*) مینامد، ولی توضیحات مختصری (*Mosis Xorenenis, ed. Whiston P. 77*) که در باب ضحاک و رستم (ایضاً صفحه ۹۶) داده ثابت میکند که این روایات در عهد او بصورت‌های بعدی نیز وجود داشته است:

( *J. Mohl: Livre de Rois, introduction, P. 6-7* )

اینها در ادبیات ارمنی بوجود آید.<sup>۱</sup>

از این مقدمات چنین برمیآید که پس از تدوین قطعات مختلف یشتها که بنا بر عقیده استاد «آرتور کریستن سن» پیش از عهد هخامنشی آغاز و در اواسط عهد اشکانی تمام شده است<sup>۲</sup> دنباله روایات حماسی ایران یکباره قطع نشده بلکه رواج آنها همچنان ادامه داشته و از ولایات شمال شرق و مشرق ایران بسایر نقاط نیز سرایت میکرده و گاه بصورتیهای تازه درمیآمده و اشکال جدید میگرفته و بهر حال طریق تکامل می پیموده و عناصر جدیدی که قبلاً از آنها سخن گفته ایم در آن راه می یافته است.

روایات ملی ایران ظاهراً از اواسط قرن پنجم میلادی ببعد شهرت و انتشار فراوانی یافت و تا بدرجدهی صورت مسائل تاریخی گرفت که اسامی داستانی با شدت بسیار بر سر کار آمد و حتی نام عده یی از شاهان و پهلوانان قدیم در خاندان شاهان و اشراف راه جست مانند کوات (قباد)<sup>۳</sup> و جاماسپ<sup>۴</sup> و گستههم<sup>۵</sup> و سیاوش<sup>۶</sup> و خسرو (انوشروان - پرویز) و رستم (پسرخزاد سردار ایرانی) و بهمن... و بعضی از آهنگهای موسیقی عهد ساسانیان با اسامی داستانی خوانده شد مانند گنج کاوس - گنج افراسیاب - آیین جمشید - باغ سیاوشان - کین ایرج - کین خسروی - کین سیاوش<sup>۷</sup>.

باین ترتیب می بینیم روایات ملی ایران در اواخر عهد ساسانی بقوت بسیار و شهرت بی منتهایی رسید و چون بر اثر وجود در اوستا اهمیت مذهبی نیز داشت هر چه بر علاقه ایرانیان بمزدیسنا افزوده میشد بر درجه قوت این روایات نیز اضافه میگردد تا بجایی که اغلب کتب مذهبی پهلوی که اکنون در دست داریم مشحونست بروایات ملی و حماسی ایران.

۱ - رجوع کنید بمقاله شاهنامه و زبان ارمنی «مجله آسیایی» جلد CCXXVII ص ۵۵۹ - ۵۴۹. ابن

مقاله عبارتست از خطابه Frédéric Macler در جلسه ۱۴ دسامبر ۱۹۳۴ انجمن آسیایی پاریس.

۲ - A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique, P. 5-45.

۳ - قباد بن فیروز. مجمل التواریخ ص ۷۳ - ۴ - برادر قباد که چندی بجای او نشست. ایضاً همان صفحه.

۵ - گستههم یا بسطام ایضاً ص ۷۷ و ۷۹ - ۶ - ایضاً همان صفحه از مجمل التواریخ - ۷ - رجوع کند

به مجمل التواریخ ص ۸۱ و مجله مهر سال سوم شماره ۱ مقاله آهنگهای موسیقی ایران بقلم آقای سعید نفیسی.



## ۴ - روایات ملی و داستانهای حماسی در ادبیات پهلوی

در اواخر عهد ساسانیان عده زیادی مؤلفات در باب داستانها و روایات ایران پیدا شده و این امر تا حدود قرن دوم و سوم هجری که بعضی از کتابهای مهم پهلوی وجود یافته است نیز ادامه داشته و از این طریق ندوین روایات ملی بتمامی در حدود دوسه قرن بصورتهای گوناگون بزبان پهلوی صورت گرفته است.

پس از یشتها و سایر قطعات داستانی اوستا نخستین کتابی که

### یادگار زریر

برای گرد آوردن قسمتی از روایات ایرانی نگاشته شده

« ایاتکار زریران » است. در گفتاری که بیحس در منظومه های

حماسی ایران پیش از اسلام مخصوص است از این کتاب و پهلوانان آن و اثری که از آن

در آثار حماسی فارسی مانده است بتفصیل سخن خواهیم گفت. این کتاب با صورت

فعلی خود متعلق با اوایل قرن ششم میلادی (سال ۵۰۰ میلادی یا اندکی بعد از آن)

و تقریباً دارای ۳۰۰۰ کلمه است<sup>۲</sup> ولی بنویست<sup>۳</sup> خاور شناس معروف فرانسوی ثابت

کرده است که نسخ موجود یادگار زریران صورت مغشوش و دست خورده ای از یک منظومه

متعلق به پیش از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است و خود از منظومه کهن تر

دیگری که « خاریس می تیلنی »<sup>۴</sup> از آن نام برده است. تقلید شده. این کتاب در

بعضی از نسخ « شاهنامه گشتاسپ » نامیده شده است. نخستین و مهمترین ترجمه آن

بدست گیگر بزبان آلمانی بسال ۱۸۹۰ صورت گرفت<sup>۵</sup> و این دانشمند سعی کرد روابط

میان یادگار زریر و شاهنامه را در داستان جنگ ارجاسپ و گشتاسپ آشکار کند و علاوه بر او

۱ - نلدکه : حماسه ملی ایران ص ۵

۲ - E. W. West : pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen philologie, zweiter Band, S. 117 - 118. Strassburg 1896 - 1904

۳ - Benveniste - ۴ Xarès de Mitylène

۵ - رجوع کنید بمقاله « بنویست » بعنوان « یادگار زریر » در مجلد ۲۱۰ Journal Asiatique

سال ۱۹۳۲.

۶ - Geiger: Das Yâtkâr -i- Zarîrân und sein Verhältnis zum Shâh-name

ثوودرنلد که نیز در باب آن تحقیقاتی کرده است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

در زمان ساسانیان خاصه در اواخر آن عهد کتب بسیاری بزبان پهلوی در باب تاریخ ایران و داستانهای ایرانیان و قصص و روایات مذهبی وجود داشته که نام عده‌یی از آنها فقط بوسیله مترجمان و مؤلفان عربی بما رسیده است و بعضی از آنها نیز هنوز باقی مانده و در معرض تحقیق دانشمندان واقعست. از میان این کتب آنچه را که در تحقیق ما حائز اهمیتی است خواه آنها که در کتب اسلامی یاد شده و اکنون از میان رفته و خواه آنها که اکنون باقیست از باب تشحیذ خاطر خواننده و توضیح مطالب کتاب یاد می‌کنیم:

یکی از این کتب قصص، داستان بهرام چوبین<sup>۲</sup> بود که بنا بر نقل ابوالفرج محمد بن اسحق بغدادی معروف بابن الندیم (متوفی سال ۳۸۵) در الفهرست، جبلة بن السالم بن عبدالعزیز کاتب هشام بن عبدالملک متوفی سال ۱۲۵ آنرا بعربی ترجمه کرد. از این کتاب مستقیماً اثری در دست نیست ولی مع الواسطه از آن در دو جا نشان داریم. نخست در شاهنامه که داستان بهرام چوبین در آن بتفصیل بسیار آمده و همین امر را بر آن میدارد که آنرا مانند سرگذشت اردشیر بابکان مأخوذ از یک داستان مکتوب بدانیم. دیگر در اخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری (متوفی سال ۲۸۱ یا ۲۹۰ هجری<sup>۳</sup>) که همه آن با تفصیل نسبی نقل شده است<sup>۴</sup>. بر اثر ترجمه این کتاب بعربی داستان بهرام چوبین و نام او در ادبیات عهد اسلامی شهرتی یافت.

۱ - Nöldeke : persische Studien, Bd. CXX, Wien 1892.

۲ - مسعودی: مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۳

۳ - کشف الظنون حجاج خلیفه چاپ فاوگل Flügel ج ۳ ص ۴۷۰ - برای کتب اطلاع از احوال

ابوحنیفه دینوری رجوع کنید به مقدمه کراچکوسکی Kratchkovsky بر اخبار الطوال که بضمیمه فهرست اخبار الطوال سال ۱۹۱۲ در لیدن بچاپ رسید.

۴ - رجوع کنید باخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ Guirgass لیدن ۱۸۸۸

داستان دیگری که نفوذ و تأثیر آن در شاهنامه محقق است  
**کارنامه اردشیر** داستان کوچک « کارنامک ارتخشیر پاپکان » است. این کتاب  
**بابکان** که مجموع کلماتش تقریباً ۵۶۰۰ است<sup>۱</sup> سرگذشتی است  
 داستانی از اردشیر بابکان که در پایان آن مختصری در باب شاپور پسر اردشیر و هرمزد پسر  
 شاپور سخن زفته و ما از آن هنگام بحث در آثار حماسی پیش از اسلام بتفصیل سخن  
 خواهیم گفت. تاریخ تألیف کارنامه حدود سال ۶۰۰ میلادیست از این کتاب در تواریخ  
 اسلامی نیز نامی آمده است. در الفهرست و سپس در مجمل التواریخ<sup>۲</sup> نام کتابی بعنوان  
**عهد اردشیر** یاد شده و از این کتاب در تجارب الامم ابوعلی مسکویه نیز سخن زفته<sup>۳</sup> و  
 آن خطبه ییست از اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی و نباید با کارنامه اردشیر اشتباه  
 شود. عهد اردشیر در قرن ششم نیز میان مورخان شهرتی داشت و این عبارت مجمل -  
 التواریخ « ... و نسخت عهد اردشیر معروفست »<sup>۴</sup> دلیل بزرگی بر شهرت کتاب مذکور در  
 حدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل التواریخ و القصص است. کتاب کارنامه اردشیر  
 را تئودور نلد که در سال ۱۸۷۸ با آلمانی ترجمه کرد.<sup>۵</sup>

در الفهرست جزء کتب تاریخی پهلوی که عربی نقل شده نام  
**داستان رستم** داستانی از رستم و اسفندیار آمده و ترجمه عربی آن بجبله بن -  
**و اسفندیار** سالم نسبت داده شده است<sup>۶</sup>. داستان رستم و اسفندیار از کتب  
 مشهور آن روزگار بوده و علی الظاهر اصل پهلوی آن میان  
 نویسندگان شاهنامه‌های منشور ویا نزد راویان خراسان شهرتی داشته زیرا مسلم است  
 داستان رستم و اسفندیار مانند چند داستان دیگر ( اردشیر پاپکان - بهرام چوبین - رستم  
 و سهراب - بیژن و منیژه و نظایر اینها ) داستان مستقلی است که بشاهنامه افزوده شده

۱ - رجوع شود بمقاله ادبیات پهلوی بقلم E. W. West در فقه اللغة ایرانی ج ۲ ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲ - چاپ کتابخانه خاور بتصحیح ملک الشعراء بهار ص ۶۱.

۳ - طبع لیدن ص ۹۹ - ۱۲۷. ۴ - مجمل التواریخ ص ۶۱.

۵ - Nöldeke: Geschichte des Artachshir i Papakan, 1878.

۶ - الفهرست ابن الندیم ص ۹ و ۳۰۵.

است. این داستان در اوایل عهد اسلامی نیز مشهور و رائج بود و یکی از مردم مکه بنام نضر بن الحارث<sup>۱</sup> در آغاز پیغامبری محمد بن عبدالله (ص) آنچه را که در سرزمین فرات راجع برستم و اسفندیار شنیده بود در مکه برای مردم حکایت می کرد و اهل مکه از شنیدن این داستان لذت بسیار می بردند<sup>۲</sup> و اصل این افسانه ظاهراً همان کتاب پهلوی رستم و سپندیات (سپند دات) بود که چنانکه دیده ایم بنا بر قول ابن الندیم جبلة بن سالم آنرا بتازی نقل کرد.

ثعالبی<sup>۳</sup> و فردوسی هر دو از داستان رستم و اسفندیار یاد کرده اند اما میان ثعالبی با استاد طوس در شرح بعضی از جزئیات اختلافاتی وجود دارد.

دیگر از داستانهای حماسی پهلوی که از آن در ادبیات اسلامی **داستان پیران ویسه** اثری می یابیم داستانیست بنام پیران ویسه که ظاهراً بصورت منظومه حماسی بوده و از این کتاب اسدی در ذیل لغت «وسنان» یاد کرده است.<sup>۴</sup>

یکی از کتب مهم حماسی که محققاً بنثر پهلوی وجود داشته **کتاب سکسکین** کتابیست که مسعودی<sup>۵</sup> هنگام گفتگو از غلبه «زو» بر افراسیاب از آن نام برده است. نام این کتاب در نسخ مختلف بصورتهای مصحف عجیبی مانند تبکتکین و النسکین و کیکین... آمده است. ظاهراً این اسامی همه غلط و دور از صوابست. مصحف فرانسوی مروج الذهب چاپ پاریس «باربیه دو مینار»<sup>۶</sup> این نام را «سکسیران» تصور کرد، و بعقیده کریستن سن<sup>۷</sup> این انتخاب دور از صواب نیست زیرا سکسیران بایست در زبان پهلوی سگسیران<sup>۸</sup> یعنی سران سک، سران سگستان (سیستان) بوده باشد. بعقیده من این نام در اصل کتاب کلمه یی

۱ - این نضر بن الحارث از بنی عبدالدار بوده و غیر از نضر بن حارث کلدۀ ثقفی است که ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء آورده است. ۲ - رجوع شود بسیره ابن هشام و مقدمه شاهنامه مول. ۳ - غرر اخبار ملوک

الفرس و سیرهم از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۵.

۴ - رجوع شود به مجله کاوه شماره ۴-۵ سال اول دوره جدید.

۵ - مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۸. ۶ - Barbier de Meynard

۷ - Sagésarân-۸ Christensen: Les Kayanides, Kopenhagen 1931, p. 143-۷

نظیر سَکسین ، سَکزین (سَگریان) ، سَکسین<sup>۱</sup> بوده است و رابطه موضوع کتاب با اخبار سیستان و داستان رستم چنین حدسی را ایجاد میکند . مطالب این کتاب عبارت بوده است از اعمال کیخسرو - گرفتار کردن قاتلان سیاوش - چاره گریها و جنگهایی که میان ایرانیان و تورانیان وجود داشت - اخبار رستم - اخبار اسفندیار و قتل او به دست رستم - داستان قتل رستم بوسیله بهمن بن اسفندیار «و غیر ذلک من عجائب الفرس الاول و اخبارها»

بدین ترتیب می بینیم کتاب مذکور یکی از مهمترین کتب حماسی و داستانی ایران بوده است که در آن قسمت بسیار بزرگی از روایات کهن متعلق بعهد کیانیان گرد آمده و بر رستم و پهلوانان سیستان اختصاص یافته بود . بر روایت مسعودی کتاب مذکور میان ایرانیان از جهت اشتهال بر اخبار اسلاف و ملوک ایشان، اهمیت و شهرت بسیار داشتند و آن را عبدالله بن المقفع از زبان پهلوی (من الفارسیة الاولى) بزبان عربی نقل کرده بود. از گفتار مسعودی چنین درمی یابیم که علی الظاهر از داستان رستم و اخبار جنگ رستم و اسفندیار و قتل رستم و جنگها و پهلوانیهای منسوب باو در خداینامد اثری نبوده و در این باب کتاب جداگانه‌یی بزبان پهلوی وجود داشته است .

اینک ترجمه اصل روایت مسعودی : «ایرانیان را در باب اعمال کیخسرو و گرفتار کردن قاتلان سیاوش پسر کیکاوس از جانب وی ، و چاره گریها و جنگهایی که میان ایرانیان و تورانیان بود ، و خبر رستم دستان ، روایاتی است که ذکر آن دراز میکشد و شرح و ایراد آن ما را برنج می افکند و این اخبار جملگی در کتاب «کیکین» ( کذا ) که ابن المقفع آن را از «فارسیة الاولى» ( مراد پهلوی است ) بعربی ترجمه کرده ، وجود دارد و همچنین است خبر اسبندیاز بن بستاسف بن لهراسف ( اسفندیار پسر ویشتاسپ پسر لهراسپ ) و کشته شدن او بدست رستم و قتل رستم دستان از جانب بهمن بن اسفندیار

۱ - سکسیک یا سکزیک پهلوی معادل بوده است باسگری که بزبان فارسی معنی سیستانی از آن مستفاد میشود .  
 " بک " یعنی بآء ماقبل مکسور و کاف فارسی از علائم نسبت در زبان پهلویست .

و دیگر عجایب و اخبار ایرانیان قدیم. این کتاب را ایرانیان از آن جهت که حاوی اخبار پیشینیان و پادشاهان ایشانست سخت بزرگ میدارند.

گذشته از کتاب سکسیکین که متعلق بقسمتی از عهد داستانی

**کتاب پیکار** کیانیان بود کتابهای دیگری نیز بزبان پهلوی در باب داستان

های عهد کیان وجود داشته و از آن میان عده‌یی بزبان عربی

نقل و ترجمه شده است. مسعودی علاوه بر کتاب سکسیکین از کتاب دیگری بنام

« کتاب البنکش » یاد کرده که موضوع آن جنگهای اسفندیار و فتح رویین دژ و سایر

اعمال این پهلوان بوده است<sup>۱</sup>. مار کوارت<sup>۲</sup> مستشرق معروف این کلمه مصحف یعنی

بنکش را « پیکار » دانسته است<sup>۳</sup> و در صورت صحت این حدس ( که ضعیف بنظر میآید )

نام کتاب با موضوع آن کاملاً موافق است. کتاب پیکار چنانکه گفته ایم حاوی مطالبی

مانند جنگهای اسفندیار و ایرانیان با تورانیان و داستان جنگهای اسفندیار در خراسان

و سیستان و زابلستان و جزاینها بوده است. کتاب پیکار هم بقول مسعودی بوسیله عبدالله

ابن المقفع بعربی ترجمه شد.

پیش از تحقیق در باب چند کتاب مهم دیگر پهلوی مانند آیین

نامه و خداینامه و کتب مذهبی که هر یک از نظر کارما شایان

**بعضی از کتب متفرقه پهلوی** توجه بسیارست، سزاوارتر آنست که از بعض کتب تاریخی و

داستانی پهلوی در اینجا نامی بمیان آوریم. از این کتب اطلاعات

مختصری بما رسیده ولی مسلماً همه آنها در قرون اولی هجرت بزبان عربی ترجمه شده

است. ذکر نام همه این کتب در اینجا دور از صوابست زیرا بسیاری از آنها عاری از ارزش

داستانی و تنها برخی دارای این مزیت بوده اند و از برخی دیگر تنها بعنوان مأخذ تاریخ

ایران در عهد ساسانیان میتوان سخن گفت. از میان این کتب که اغلب در الفهرست ابن-

الندیم از آنها سخن رفته است کتب ذیل را نام میتوان برد :

۱- التنبيه والاشراف و مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۴۳

۲ - Marquart

۳ - نقل از « کیانیان » تألیف کریستن سن ص ۱۴۳

مزدک نامه<sup>۱</sup> و کتاب التاج<sup>۲</sup> و داستان شهر براز<sup>۳</sup> با پرویز و کتاب دارا و بت زرین؛ و کارنامه<sup>۴</sup> انوشروان که عربی ترجمه شده و از کتب معروف قرون اولی اسلامی بود و چنانکه در تجارب الامم می بینیم ابوعلی مسکویه (متوفی بسال ۴۲۱) از این کتاب استفاده کرد. - و **لهراسپ نامه** که علی بن عبیده الریحانی آنرا عربی نقل کرد و گزارش **شطرنج<sup>۵</sup> و نامه تنسر<sup>۶</sup>** که موضوع آن دفاع از اعمال اردشیر بابکان و پاسخ تنسر هیربدان هیربد بنامه بیست که گشنسپ شاه یکی از امرای مازندران نگاشته بود. این نامه را عبدالله بن المقفع عربی ترجمه کرد و یکی از نسخ این ترجمه در اوایل قرن هفتم بدست محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان افتاده و او عین آنرا بفارسی ترجمه کرده است<sup>۷</sup> - و دیگر **داستان خسرو و شیرین** که در المحاسن و الاضداد منسوب بجساحظ بصری از آن سخن رفته است. شیرین همان «سیرا» زن آرامی خسرو و فرهاد از سپهبدان او و بنا بر افسانهها عاشق شیرین بود و شاید افسانه مذکور در پهلوی اصلی داشت.

از کتب منسوب بدوره اردشیر بابکان مقدار زیادی در اوایل دوره اسلامی بجامانده و بزبان عربی نقل شده بود. در مجمل التواریخ چنین آمده است: «اندر عهد اردشیر بابکان... حکیمان بسیار جمع شدند پیش او که علم را خریدار بود چون هر مز آفرید و به روز و بر زمهر

۱ - رجوع شود به حمزه و الفهرست و به پاورقی ص ۱۲ شماره ۱۰ سال اول دوره جدید مجله کاوه و به کتاب کیانیان کریستن سن ص ۱۴۳.

۲ - صاحب الفهرست از دو کتاب «التاج» نام میبرد یکی در سیرت انوشیروان ترجمه ابن المقفع عربی و دیگر کتاب التاج و آنچه ملوک ایرانی بدان تفاؤل میکردند. از کتاب التاج ترجمه ابن المقفع در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه اقباسانی موجود است و اغلب آنها راجع بحکایتهای خسرو پرویز است - آقای تقی زاده، مجله کاوه شماره مذکور.

۳ - شهر براز همانست که در شاهنامه گراز خوانده شده است. گراز جزء دوم لقب این مرد یعنی شهر براز (وراز - براز - گراز) است. در شاهنامه لقب او فرابین و در طبری (ص ۱۰۰۲) فرهان یاد شده و همانست که در کتب تاریخ بنام جشنسپنده (گشنسپ بنده) موسوم است (برای اطلاع بر احوال او رجوع کنید به: مجمل التواریخ ص ۸۲-۸۳).

۴ - رجوع شود بهمین کتاب شرح داستان دارا.

۵ - الفهرست ص ۱۱۹-۱۲۰.

۶ - این کتاب را مرحوم مغفور ملک الشعراء بهار در مجله مهر بفارسی ترجمه کرده است.

۷ - رجوع کنید به مقاله آقای جمال زاده «یک نامه از عهد ساسانیان». نامه تنسر، مجله کاوه شماره ۱۱ سال اول دوره جدید ص ۴-۷ و کتاب نامه تنسر چاپ آقای مجتبی میهنوی، تهران، و دارمستتر: «نامه تنسر به پادشاه طبرستان» در مجله آسیایی دوره ۹ مجلد ۳.

و ایزداد و اینها همه مصنف کتابها و علوم بوده اند از هر نوع که از آن بسیاری نقل کردند به الفاظ تازی .

زبان پهلوی چندین کتاب تاریخی و ادبی دیگر نیز موجود است که دو تای آن یعنی ایاتکار زریران و کار نامه اردشیر بابکان را قبلا نام برده ایم . از میان دیگر کتابهای ادبی و تاریخی و جغرافیایی پهلوی که برای ما حائز اهمیت و اعتبار است پند نامک بزرگمهر و اندرز خسرو کواتان و ماد یگان چترنگ و شترستانهای ایرانرا میتوان نام برد .

**پند نامک و چورگمتر بختگان** <sup>۱</sup> - پند نامه بزرگمهر بختگان یکی از آثار مهم زبان پهلویست که قرابت میان آن و پند نامه بزرگمهر در شاهنامه مشهود است . متن این کتاب را پشوتن دستور بهرام جی سنجانا در سال ۱۸۸۵ با ترجمه انگلیسی بنام گنج شایگان منتشر ساخت ولی وست مستشرق معروف انگلیسی در انتقاد محققانه خود بر آن ثابت کرد که این کتاب غیر از گنج شایگان و تا فقرة ۱۲۰ از آن متعلق برساله پند نامه بزرگمهر و از آن پس متعلق به « پند نامک زرتشت » است و بقیه پند نامه بزرگمهر را وست در همان مقاله که بصورت کتابی جدا گانه منتشر شده است نشان داد <sup>۲</sup> . این رساله با نام « و چورگمتر بوختگان » آغاز میشود و عبارتست از چند سؤال انوشیروان و پاسخهای بزرگمهر بدو . چنانکه گفته ایم میان این رساله و پند نامه بوذرجمهر در شاهنامه موارد قرابت بسیار مشهود است و پشوتن سنجانا بعضی از آنها را پیدا کرده و در صفحات ۵ و ۶ و ۸ و ۱۵ و ۱۶ از مقدمه انگلیسی بر کتاب مذکور نشان داده است .

**اندرز خسرو کواتان** ( اندرز خسرو پسر قباد ) رساله ییست در اندرز انوشیروان بدرباریان و تردیکان خود در مرض موت . مطالب این رساله نیز با اندرز انوشیروان

۱- Votchurgmitr - i- Buxtân

۲- E. W. West: Notes sur quelques petits textes pehlevis.

La Mnséon, VI 236 - 272.

و نیز رجوع شود به خرده اوستا تألیف آقای پورداد ص ۳۸ .



در شاهنامه قرابتی دارد. رساله اندرز خسرو کواتان کوچک و بر روی هم دارای چهار قسمت نامتساوی و مجموع کلمات آن ۳۸۰ است. این رساله را نیز پیشوتن سنجانا همراه گنج شایگان با انگلیسی ترجمه و چاپ کرد. دو سال بعد از آن هم رساله مذکور بدست «لازارتلی» با انگلیسی ترجمه شد.

**مادیگان چترنگ** یا چترنگ نامک ( شطرنج نامه ) رساله کوچکی است در باب پیدا شدن شطرنج و اختراع نرد بوسیله بزرگمهر که چنانکه میدانیم در شاهنامه نیز آثاری از داستان آن باقی مانده است. نسخه پهلوی و پارسی و گجراتی با ترجمه انگلیسی این رساله نیز همراه کتاب گنج شایگان چاپ شد و در سال ۱۸۸۷ «زالمان» این کتاب را با آلمانی ترجمه کرد<sup>۱</sup> و نولدکه مستشرق معروف بر آن توضیحاتی افزود<sup>۲</sup>.

**شهرستانهای ایران** - مهمترین کتاب جغرافیایی پهلوی رساله بیست بنام شهرستانهای ایران. این رساله حاوی ۸۸۰ کلمه و راجعت بینای عده‌یی از بلاد ایران. آخرین شهری که در این کتاب از آن یاد شده بغداد است که بامر ابو جعفر دوانیک ( ابو جعفر منصور دوانیقی ) ساخته شد ( بند ۶۷ ). نسخه فعلی این رساله متعلق بقرون متأخر اسلامی است اما محققاً تاریخ بنای بغداد قسمتی الحاقی است نه ادلی زیرا با توجه ببعضی از قرائن چنین بر می آید که رساله مذکور پیش از اسلام مدون گشته است خاصه که بعضی از کلمات کهن اوستایی در جای جای آن استعمال شده مانند خیون و توری (= تورانیان یا ترکان - تور) که در ایام اسلامی اصلاً معمول نیست. این رساله اولین بار بوسیله « ادگار بلوشه » مستشرق معروف فرانسوی<sup>۳</sup> و سپس دوبار در هندوستان چاپ و ترجمه شد و آخرین ترجمه صحیح و منقح آن بدست « مار کوآرت » صورت

۱- Casartelli: Tow Discours of Chosroes the Immortel - Sould, London 1887.

۲- Salemann: Mittelpersische Studien, p. 207 - 242, - Petersburg 1887.

۳- Nöldeke: Persische studien; Wien 1892. -

۴- E. Blochet: Liste géographique des Villes de l'Iran

گرفته و پس از فوت او بوسیله « مسینا » چاپ شده است<sup>۱</sup>. از این کتاب اطلاعات بسیاری در باب داستانهای ایران قدیم بدست میآید مانند بنای سمر کند (سمرقند) بدست سیاوش وزادن کیخسرو در آنجا و داستانهای جم و اژی دهاک و فریدون و لهر اسپ و گشتاسپ و افراسیاب گجستک (ملعون) و بنای شهرستان نوازک در بلخ بامر سپندیات (اسفندیار) و بنای شهر طوس بدست طوس سپهبد که سپهبدی پس از وی به زریبر و پس از زریبر به بستور (نستور) و پس از بستور به کرزم رسید. بنابراین ملاحظه میشود که مطالعه این کتاب نیز مانند سه کتاب دیگر از لحاظ تحقیق در اساس و ریشه داستانهای حماسی ما حائز اهمیت بسیار است.

**کتاب مذهبی پهلوی**  
**و حفظ روایات قدیم**  
**در آنها**

از میان کتب دیگری که روایات ایران قدیم (بهیاتی که در عهد ساسانی بوده) در آنها تدوین شده کتب مذهبی پهلویست. اغلب این کتب متعلق با وایل عهد اسلامی و بعضی از ایام پیش

از اسلام است. اهمیت این کتب برای ما در آنست که قسمت اعظم روایات ملی ایرانیان و حتی قطعاتی از فصول گمشده اوستا را حفظ کرده و وسیله آنند که ما بتوانیم روایات ملی خود را با اصل و اساس آنها در ایام پیش از اسلام مقایسه کنیم. بعبارت دیگر این کتب باضافه چند کتاب تاریخی و داستانی و ادبی دیگر واسطه میان یشتها و قطعات دیگر اوستا از طرفی و روایات حماسی فارسی از طرفی دیگر شمرده میشود و چنانکه در گفتار چهارم این کتاب خواهید دید مطالعه این کتب فواید بیشماری در تحقیق اصول و مآخذ اصلی داستانهای ملی و پهلوانی ما دارد. از میان این کتب آنها که برای ما در درجه اول اهمیت قرار دارند عبارتند از:

**دینکرت** - دینکرت مهمترین و مفصلترین کتب پهلویست که اکنون در دست داریم. این کتاب اصلاً در ۹ مجلد بود ولی اکنون از مجلدات نه گانه آن دو مجلد در دست نیست. نام اصلی این کتاب زند آکاسیه بود ولی در ادبیات پهلوی بدینکرت

۱ - Marqwart : A Catalogue of the provincial Capitals of Eranshahr, edited by G. Messina. Roma . 1931.

مشهور است . مجموع کلمات این کتاب را وست بتقریب ۱۶۹۰۰۰ دانسته است . زند - آکاسیه اصلاً بدست « آتور فرنبغ فرخزاتان » ( آذر فرنبغ پسر فرخزاد ) تدوین شد و این مرد همانست که در حضور مأمون خلیفه عباسی با مردی بنام ابالش مناظره کرد و از مناظره او ابالش کتابی بنام گجستک ابالش پدید آمد . بدین ترتیب آذر فرنبغ در قرن دوم و سوم هجری میزیست و کتاب او نیز متعلق بهمین عهد است .

دینکرت مجموعه بزرگی از اطلاعات دینی و عادات و عقاید و روایات و تاریخ و ادبیات مزدیسناست . مهمترین فایده آن در اینست که بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانی در مجلد هشتم آن خلاصه شده است و ما از مطالب بعضی از این نسکها که از دست رفته است تنها از راه همین کتاب و یا بعض کتب که حاوی مطالبی از آنهاست اطلاعاتی داریم .

در مجلد سوم این کتاب که تقریباً حاوی ۷۳۰۰۰ کلمه است گذشته از بعضی مطالب تاریخی از احوال جمشید و قیام ضحاک بر او سخن رفته است . مجلد چهارم دینکرت نزدیک ۴۰۰۰ کلمه و مجلد پنجم ۶۰۰۰ و مجلد ششم ۲۳۰۰۰ کلمه دارد . در آغاز مجلد ششم از پوریوتکیشان<sup>۱</sup> که از آنان هنگام بحث در داستان پیشدادیان سخن خواهیم گفت، یاد شده است .

در مجلد هفتم که در حدود ۱۶۰۰۰ کلمه دارد مخصوصاً از خلقت گیومرث و داستان سیامک و ویگرد<sup>۲</sup> رهوشنگ و جانشین او تخموروپ<sup>۳</sup> ( تهمورث ) و بیم ( جم ) و فرتون<sup>۴</sup> ( فریدون ) و آئیریچ<sup>۵</sup> ( ایرج ) و مانوش چیهر<sup>۶</sup> ( منوچهر ) و اوزوب<sup>۷</sup> و کرشاسپ سامان<sup>۸</sup> و کیقباد و کی ارش<sup>۹</sup> ( کی آرش ) و کی اوس ( کیکاوس ) و آئوشنور<sup>۱۰</sup> ( اوشنر ) و کی سیاوخش و کی خسرو و رسیدن فرزند دشت و کی گشتاسپ ( ویشتاسپ ) : با تفصیل زیاد سخن رفته است .

Taxmôrup - ۳	Vaêgard - ۲	Pôryôt-kêshân - ۱
Mân ûshtchihar - ۶	Aîritch - ۵	Frêtûn - ۴
Kai - Arsh - ۹	Kerêshâsp i Sâman - ۸	Aûzôb - ۷
		Aôshnôr - ۱۰

مجلد هشتم دینکرت تقریباً دارای ۱۹۰۰۰ کلمه و شامل خلاصه‌یی از بیست و یک نساک اوستاست که مجموع نساکهای اوستا در عهد ساسانیان بود. مجلد نهم شامل ۲۸۰۰۰ کلمه و متضمن خلاصه‌یی از مطالب مذهبی سه نساک اوستاست.

چنانکه از فهرست مطالب مذکور بر می‌آید دینکرت از حیث حفظ و تدوین داستانهای ایران قدیم چنانکه در عهد ساسانیان و در ادبیات پهلوی متداول بود اهمیت بسیار دارد. کتاب مذکور در ۱۹ مجلد بوسیله دستور پشوتن سنجانا (۹ مجلد) و پسرش داراب سنجانا (۱۰ مجلد) با حواشی و ملاحظات و ترجمه انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی در بمبئی بچاپ رسید.

**بند هشتم** - دومین کتاب مهم و معروف پهلوی کتابیست موسوم به بندهشن که از آن دو نسخه هندی و ایرانی شهرت دارد. در این کتاب از مطالبی راجع بخلقت و مسائل دیگر دینی و برخی امور تاریخی و جغرافیایی سخن میرود و مهمترین فصل آن برای ما فصل ۳۳ است بعنوان « اندر گزند هزاره هزاره که بایران شهر رسید ». در این فصل یکدوره از تاریخ داستانی ایران را تا پایان دوره ساسانی میتوان دید و چون خلاصه‌یی از داستانهای ایرانی و جامع آنست اهمیت بسیار دارد. قسمتی از این فصل را دارمستتر در مجلد دوم از کتاب زند اوستای خود ترجمه کرد و بر آن توضیحاتی نگاشت<sup>۱</sup> فصل دیگر این کتاب یعنی فصل ۳۵ در باب اصل و نسب کیانیان و فصل ۳۱ در باب نواحی مهم ایران شهر که مقر کیانیان بود و قسمتی از فصل ۱۴ در باب گسستن فرشاهی از جمشید است و بر روی هم مطالب مهم تاریخی و جغرافیایی راجع بایران قدیم در این کتاب میتوان یافت.

۱ - در باب دینکرت علاوه بر حواشی پشوتن سنجانا و داراب سنجانا بر اصل کتاب در مجلدات نوزده گانه مذکور، رجوع کنید به :

E. W. West : The Sacred Books of the East' Vol. XXXVIII Parth IV and XLVII Patth V.

Pahlavi Literature im Grundriss der Iranschen Philologie, B. II, S. 91-98.

J. Darmesteter : Le Zend-Avesta, Vol. II, P. 398-402 - ۲  
Paris 1892.

از این کتاب در ادبیات فارسی نیز اثری برجای مانده و آن در تاریخ سیستان<sup>۱</sup> در این کتاب دو بار از بند هشن راجع بعجایب سیستان استفاده شده و نام آن « ابن دهشتی گبرکان » آمده است و این تحریف یقین نتیجه تصرف بی اطلاعت شهرت بند هشن در اروپا و ترجمه های متعدد این کتاب نخست بوسیله آنکتیل دوپرون آغاز شد که در سال ۱۷۷۱ ترجمه بی از آنرا همراه زنداوستای خود منتشر ساخت<sup>۲</sup>. ترجمه های دیگری نیز از این کتاب بدست وسترگارد<sup>۳</sup> و هوگک<sup>۴</sup> و وندیشمن<sup>۵</sup> و وست<sup>۶</sup> صورت گرفت. نسخه کامل این کتاب در سال ۱۹۰۸ بوسیله اروارد تهمورث دینشاجی انکلساریا<sup>۷</sup> با مقدمه بی بقلم بهرام گور تهمورث انکلساریا در بمبئی بچاپ رسیده است.

**داستان دینیک** - این کتاب در حدود ۲۸۶۰۰ کلمه دارد و یکی از کتب بزرگ و معتبر پهلویست که در قرن نهم میلادی بدست موبدی موسوم بدیودان یم<sup>۸</sup> تالیف شد.

**روایت پهلوی** - همراه نسخه داستان دینیک کتابی بنام روایت پهلویست دارای ۲۶۰۰۰ کلمه و از آن برخی اطلاعات در باب داستانهای قدیم مثلا داستان کرشاسپ و جم بدست میآید.

**آرداویرافنامه** - یکی از کتب مهم مذهبی مزدیسنان موسوم است بارتا ویراف نامک<sup>۹</sup> حاوی ۸۸۰۰ کلمه که مهمترین اشاره تاریخی آن داستان حمله اسکندر است از جانب اهریمن بایران و برانداختن آیین مزدیسنا در مقدمه نخستین فصل از آن کتاب.

۱ - تاریخ سیستان صفحات ۱۶ و ۱۷.

۲ - Anquetil du Perron: Zend-Avesta, Vol. II, P. 343-422. - Paris 1892.

۳ - Westergard: Bundehesh. Liber Pahlvicus. 1851

۴ - Haug: Uber die Pehlwi-Sprache und den Bundehesh. 1854

۵ - Windischmann: Zoroastrische Studien. Berlin 1863.

۶ - West: Bundahish SBE. V, 1-115

۷ - Ervard Tahmuraz Dinshaji Anklesaria: Great Bundahish. - Bombay, 1908.

۸ - Artâ Virâf Nâmak - ۹ Yûdân - Yim, - ۸

تألیف این کتاب ظاهراً در اواسط قرن نهم میلادی صورت گرفته است و قدیم ترین نسخ خطی آن متعلق بقرن چهارم هجریست. کتاب اردا ویرافنامه را زرتشت بهرام پسر اردشیر از شعرای قرن هفتم هجری بشعر فارسی ترجمه کرد و نخستین بیت آن چنین است :

سر دفتر بنام پاک یزدان      نگهبدار زمین و چرخ گردان

نخستین ترجمه اردا ویرافنامه در اروپا بدست پوپ بسال ۱۸۱۶ صورت گرفت<sup>۱</sup> و در سال ۱۸۸۷ نیز بار تلمی آترا بفراسه ترجمه کرد<sup>۲</sup>.

**مینوی خورد<sup>۳</sup>** - مینو خورد یکی از کتب دینی است که از حیث مطالب اخلاقی و اساطیری و معرفت باموردینی اهمیت بسیار دارد. متن پازند این کتاب بسانسکریت و اوستایی نیز نقل شده و ترجمه اوستایی آن بوسیله یکی از موبدان بزرگ بنام نریوسنگ<sup>۴</sup> (قرن پانزدهم میلادی) صورت گرفته است. این کتاب را وست مستشرق معروف بانگلیسی ترجمه کرد و با مقدمه‌یی جامع و املاء متن آن بحروف لاتین و با فرهنگی از متن پازند و دستوری برای زبان پازند بسال ۱۸۷۱ منتشر ساخت<sup>۵</sup>. مهمترین فصل این کتاب فصل بیست و هفتم آنست که از ۷۶ بند پدید آمده و شامل بزرگترین اعمال پادشاهان ایران تا گشتاسپ است مانند: برانداختن دوسوم از دیوان مازندران بدست هوشنگ و پدید آوردن خط بوسیله تهمورث از دیوان و بنای «ورجم کرد» بدست جمشید و بيمرگی مخلوقات در ششصد سال و شش ماه و شانزده روز از سلطنت او و امثال اینها.

The Arda viraf Nameh, or the Revelation of Arda -- ۱

Viraf. London 1816.

M. A. Barthélemy: Artâ-Virâf Nâmak ou Liver d'Arda -- ۲

Virâf, Paris 1887.

در باب اردا ویرافنامه گذشته از مقدمه بارتلمی رجوع کنید به مقاله وست در فقه اللغة ابرانی ج ۲ ص ۱۰۸.

Neriosengh -- ۴

Mainyô i Xard -- ۳

E. W. West: The Book of the Mainyo i khard, The -- ۵

Pazand and Sanskrit texts, London and Stuttgart 1871

زات سپرم<sup>۱</sup> - این کتاب در حدود ۱۹۰۰۰ کلمه دارد و دارای سه قسمت است .  
مطلب مهم تاریخی آن دو داستان ازکای اوس<sup>۲</sup> (کوس) و سريتو<sup>۳</sup> پهلوانست . وست این  
کتاب را بانگلیسی ترجمه کرد<sup>۴</sup> .

اٲوگمدٲچا<sup>۵</sup> این کتاب ترجمه بعضی از قطعات اوستا و حاوی تفسیری بر  
آنست . در این کتاب اشاراتی بداستان هوشنگ پیشداد و تهمورث زیناوند پسر و یونگهان  
و جم شید پسر و یونگهان و دهاک و فریدون ائفیان شده است . اٲوگمدٲچا بوسیله  
گیگر با توضیحات و تفسیر لغات بزبان آلمانی ترجمه شد<sup>۶</sup> و ترجمه دیگر نیز از یک  
قسمت آن بدست دار مستتر بزبان فرانسه صورت گرفت<sup>۷</sup> .

• علاوه بر کتبی که گفته ایم چندین کتاب دینی دیگر مانند « زند بهمن یشت »  
و « شایست نشایست » و ترجمه قطعات مختلف اوستا و « یتیت ایرانیک » و امثال اینها  
بزبان پهلوی موجود است که چون بکار تحقیق ما در داستانهای ایران قدیم نمیآید از  
ذکر آنها صرف نظر میشود . طالبان اطلاع رجوع کنند بمقاله فاضلانه و جامع وست  
در مجلد دوم از فقه اللغة ایرانی بنام « ادبیات پهلوی » .

یکی از کتب مهم عهد ساسانی که محققاً باید از ماخذ مهم  
تاریخی شمرده شود کتابیست بنام آیین نامه که آن را عبدالله  
ابن المقفع بزبان تازی نقل کرده بود . آیین نامه کتابی بزرگ  
بود که در آن رسوم و آداب درباری و ملی و اسرار و اخبار و مراتب دولتی عهد ساسانیان  
و شاید عهد مختلف آمده و « گاهنامه » یکی دیگر از کتب معروف عهد ساسانی جزئی  
از آن بوده است . گاهنامه کتاب عظیمی بود در شرح مراتب درباریان و درجات مختلف

Sritô - ۳

kai - ūs - ۲

Zât-Sparam - ۱

E. W. West: Selection of Zât - Sparam, Parth I SBE. - ۴

p. 153 - 187 .

: Aogemadaêchâ - ۵

Geiger : Aogemadaêchâ, 1878. - ۶

Darmesteter: Le Zend-Avesta , V. III , P. 154 - 166 . - ۷

Paris 1893 .

طبقات آنان و اسامی شهر داران و عمال دولتی<sup>۱</sup>.

مسعودی در باب این کتاب چنین نگاشته است<sup>۲</sup>: «پارسیان را کتابیست که آنرا کهنامه (گهنامه - گاهنامه) گویند و در آن مراتب دولتی ایرانیان ثبت است و عدد این مراتب بنا بر ترتیبی که پارسیان داده بودند ششصد بود. این کتاب جزئی از آئین-نامه (آیین نامه) است که معنی آن «کتاب رسوم» میشود و آن کتاب عظیمی است در هزار ورق و جز نزد موبدان و بزرگان ایرانی ترد کسی یافته نمیشود.»

عده‌یی از نویسندگان و مورخان بزرگ اسلامی از این کتاب در شرح تشکیلات درباری و مدنی ایران استفاده کرده و بعضی نیز مستقیماً قطعاتی از آن (ترجمه ابن المقفع) را در کتب خویش آورده‌اند.

ابن قتیبه دینوری قسمتی از آنرا تحت عنوان «آداب الفروسة»<sup>۳</sup> و قسمت بزرگی را در فصل «مذاهب العجم فی العیافة والاستدلال بها»<sup>۴</sup> آورده و نام کتاب را همد جا «آیین» نگاشته است.

ثعالبی از این کتاب در ذکر مراتب درباریان (از عهد جمشید تا انوشیروان) محققاً استفاده کرد<sup>۵</sup> و مأخذ مسعودی نیز در ذکر مراتب ایرانیان در عهد سلاطین ساسانی<sup>۶</sup> و در بیان رسوم دربار ایران و تقسیم طبقات مردم بفرمان اردشیر بابکان<sup>۷</sup> ظاهراً کتاب آیین نامه بود.

«کتاب الصور» یا «کتاب صورت پادشاهان بنی ساسان» یا

«کتاب صورة» که در مجمل التواریخ و القصص چند بار نام

آن آمده است<sup>۸</sup> کتاب بزرگی بوده مشتمل بر بسیاری از

اخبار ملوک و ابنیه و سیاسات پارسیان، این کتاب از لحاظ عظمت همپایه خداینامه و

آیین نامه و گاهنامه و دارای مطالبی تازه تر از آنها بود. ظاهراً کتاب بی نامی که

۱ رجوع کنید به: الفهرست چاپ لایپزیک ص ۱۱۸ و ۳۰۵ و التنبیه چاپ لیدن ص ۱۰۴.

۲ - التنبیه ص ۱۰۴ . ۳ - عبون الاخبار ص ۱۳۳ . ۴ - ایضاً ص ۱۵۱-۱۵۳.

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس چاپ پاریس ص ۱۴ - ۵ . ۶ - التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص ۱۰۳ .

۷ - مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۵۲ پیوسته . ۸ - مجمل التواریخ چاپ تهران ص ۳۳ و ۳۷ .



مسعودی از آن یاد کرده و وصف آنرا زیلا می بینیم همین کتاب‌الصور است که حمزه و صاحب مجمل (بنقل از حمزه) نیز از آن استفاده کرده‌اند.

ابوالحسن علی بن حسین المسعودی (متوفی بسال ۳۴۶) در باب این کتاب چنین گوید: «در شهر اصطخر فارس بسال ۳۰۳ در یکی از خاندانهای بزرگ ایرانی کتاب عظیمی مشتمل بر بسیاری از علوم ایرانی و اخبار ملوک و ابنیه و سیاسات پارسیان دیدم که از آنها حتی در کتب ایرانی مانند خداینامه و آئین‌نامه و کهنامه و جز آنها اثری نیافتم. در این کتاب صورت بیست و هفت مرد وزن از پادشاهان ساسانی مصور است، تصویر هر یک از اینان در روز مرگ برداشته شده خواه در جوانی مرده باشند و خواه در پیری و در این تصاویر همه خصائص آنان چون نشان و تاج و ریش و رخساره نموده شده است. و پارسیان را رسم بر آن بود که چون پادشاهی از ایشان می‌مرد او را بصورتی که بود تصویر میکردند و آن تصویر را بخزائن سلطنتی می‌بردند تا برهیچیک از ایشان صفت مرده پوشیده نماند مثلاً آنرا که در جنگ بود ایستاده و آنرا که بکاری بود نشسته تصویر میکردند و سیرت هر یک از آنان و آنچه را در پادشاهی ایشان از امور بزرگ و حوادث جلیل صورت میگرفت بتفصیل می‌نگاشتند. تاریخ این کتاب که از روی آنچه در خزائن ملوک فارس یافتند نوشته شده بود، نیمه جمادی‌الآخره سال ۱۱۳ بود و همین کتاب را برای هشام بن عبدالملک از فارسی (مراد پهلویست) عبری ترجمه کردند.»<sup>۱</sup> و گویا مترجم آن جبلة بن سالم بوده است.

### ۵ = خداینامه

مهمترین اثر تاریخی و داستانی عهد ساسانی و کتابی که مطالب آن لاشک در قسمت اعظم از تواریخ مهم اسلامی متعلق بسده‌های سوم و چهارم مستقیماً و در تواریخ قرون بعد مع‌الواسطه نقل شده خداینامه است که اهمیت فراوان آن مارا بر آن داشت تا مبحثی خاص برای آن ترتیب دهیم:

نگارش تاریخ در ایران از روزگاران قدیم سابقه داشته و گذشت از بعضی

روایات یونانی از مآخذ دیگر نیز در این باب اطلاع مبسوط بما رسیده است، از آنجمله برخی از اشارات کتب مقدس انبیاء بنی اسرائیل حکایت میکنند که در عهد شاهان ماد و فارس وقایع کشوری و دزباری نگاشته و ضبط میشده و از مجموعه آنها تواریخی پدید میآمده است که هنگام حاجت از آن استفاده میتوانستند کرد<sup>۱</sup>. این تواریخ حکم سالنامه هایی را داشت که وقایع بترتیب سال و ماه و روز در آنها ثبت شود مانند عده بی از تواریخ اسلامی (تاریخ محمد بن جریر الطبری - تاریخ ابن اثیر و امثال اینها ...)

از عهد اشکانیان اطلاع صریحی در این باب در دست نیست اما در عصر ساسانیان نگرش تاریخ بمعنی کامل قدیمی خود معمول بوده است و از آنچه تا کنون نگاشته ایم این معنی تا درجه بی ثابت میشود و همچنین از آثار «آگاثیاس»<sup>۲</sup> چنین برمیآید که در عهد خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ الی ۵۷۹ میلادی) دفترهای رسمی وقایع در دربار شاهنشاه ساسانی وجود داشت. این دفاتر با نهایت دقت حفظ میشده است و در آنها اسامی شاهان ساسانی ر با وقایع دوره آنان ثبت میکرده اند<sup>۳</sup>. ظاهراً این تواریخ شامل سرگذشت شاهان دایستانی از گیومرث ببعده نیز بوده و محققاً تواریخ جامع دوره ساسانی از نخستین بشر (گیومرث) یا نخستین شاه (هوشنگ) آغاز میشده است زیرا در غیر این صورت یقیناً تواریخ دوره اسلامی از حیث شروع تاریخ ایران و ترتیب و تسلسل فصول بایکدیگر اختلافات بزرگ داشتند در صورتیکه خلاف این امر بر ما مسلم است. از این گذشته چنانکه از مطالعه در آثار پهلوی در می یابیم ایرانیان آن عهد میان دوره اساطیری و تاریخی بهیچگونه امتیازی قائل نبوده و بعبارت دیگر دوره های اساطیری را درست مانند ادوار تاریخی تصور میکرده اند.

ایرانیان عهد ساسانی از سلاطین مادی و هخامنشی اطلاعی نداشتند و از میان سلاطین هخامنشی تنها دارا نامی (داریوش سوم) را میشناخته اند که از «گجستاک الکسندر ارومیاک» اسکندر ملعون رومی (یونانی) شکست یافت و بدست او کشته شد و نیز میدانستند اند

۱ - کتاب عزرا، باب چهارم آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۹ - کتاب استر باب ششم و دهم Agathias-۲

شاعر و مورخ مشهور یونانی در قرن ششم میلادی - ۳ - نلد که : حماة ملی ایران، ص ۱۳

که غیر ازین دارا دازای دیگری نیز وجود داشت . این دودارا در روایات عهدساسانی پدر و پسر شدند و داریوش سوم در روایات پهلوی دازای دارایان و در روایت فارسی دارا پسر دارا ( یاداراب ) خوانده شد .

اطلاع ایرانیان عهدساسانی از اشکانیان نیز بسیار کم بود زیرا بر اثر دشمنی ساسانیان با این طایفه اسامی و سرگذشت پادشاهان اشکانی ثبت نمیشد و ازینروی جز چند اسم و بحث های مختصری در باب ملوک الطوائف عهد مذکور چیزی نمیدانستند و از آنان بقول نلدکه : « جز اسم و عدد مطلب دیگر باقی نمانده بود »<sup>۱</sup>  
در دوره ساسانی بنا بر اشاراتی که کرده ایم تواریخی وجود داشته است اما از میان آنها مهمتر از همه و آنکه در تواریخ اسلامی نفوذ فوق العاده بی کرد کتابیست که در اواخر عهد ساسانی بنام **خوتای نامگ**<sup>۲</sup> ( خداینامه ) وجود یافت .

در مقدمه بایسنقری چنین آمده است که : « . . . چون زمان یزدجرد شهریار<sup>۳</sup> رسید مجموع آن [ اخبار که در عهد انوشیروان گرد آورده اند ] در تواریخ متفرق در خزانه جمع شده بود . دانشور دهقان را که از جمله اکابر مداین بود و شجاعت و حکمت باهم جمع داشت بفرمود تا آن تواریخ را فهرستی نهاده از ابتدای دولت کیومرث تا انتهای دولت خسرو پرویز بر ترتیب یاد کرد و هر سخن که در آنجا مذکور نبود از موبدان و ادیبان پرسید و آنرا ملحق گردانید و تواریخی جمع شد در غایت کمال . . . »

در مقدمه شاهنامه ابو منصور معروف بمقدمه قدیم شاهنامه<sup>۴</sup> « فرخان » موبدان موبد عهد یزدگرد شهریار و « رامین » بنده یزدگرد از مؤلفان تاریخ ایران شمرده شده اند و این اشارت مقدمه قدیم دلیل بزرگی است بر صحت روایت مذکور در کلیات مطلب، نه در همه اجزاء . تئودور نلدکه در باب صحت این روایت چنین میگوید :  
« بگمان من این اطلاعات که معلوم نیست از زیر دست چند تن گذشته صاحب اصل و اساسی صحیح است . تا مرگ خسرو دوم ( پرویز ) انتشارات مورخان و شاهنامه بنسبت زیادی با هم مطابق است و این نکته بطور قطع میرساند که مأخذ شاهنامه و مورخان مأخذی واحد بوده و کمی پیش از آنوقت نوشته شده است . . . دلیل دیگر بر این که این کتاب در عهد یزدگرد نوشته

۱ - حماسة ملی ایران ، نلدکه ص ۱۳ .

۲ - Xvataināmag - ۲

۳ - آخرین شاهنشاه ساسانی که از ۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی سلطنت کرده است .

۴ - بیست مقاله آفای قزوینی ج ۲ . چاپ آفای عباس اقبال ، طهران ص ۴۰ .

شده آنست که در آن از خسرو دوم (پرویز) پدر بزرگ یزدگرد به نیکی سخن رفته در صورتیکه پسر خسرو (شیرویه) که پدر و برادران خود و از جمله شهریار پدر یزدگرد را کشته بود، بزشتی یاد شده است.<sup>۱</sup>

ما نیز چنانکه خواهید دید در صحت این روایت تردیدی نداریم اما در تصور دهقانی بنام دانشور نمیتوانیم با نویسندگان مقدمه بایسنقری همداستان باشیم. ژول مول<sup>۲</sup> و نلد که و بتبعیت ایشان بعضی از محققان شاهنامه<sup>۳</sup> در این امر با نویسندگان مذکور همراهند و حتی نلد که در آغاز کار چنین میپنداشت که دانشور صفت دهقانست نه نام او اما بعد از این عقیده باز گشت و از متن مقدمه بایسنقری پیروی کرد. بعقیده ما نویسندگان مقدمه مذکور مانند بسیاری از موارد در تصور و ضبط این نام از طریق صواب دوری گزیده اند زیرا بچنین نامی در عهد پیش از اسلام و دوره اسلامی هیچگاه مصادف نشده ایم و اگر بخواهیم آنرا تخلص یا لقب تصور کنیم باز هم دلیل قاطعی بر وجود اینگونه القاب در عهد ساسانی نداریم.

منشاء اشتباه نویسندگان مذکور اشارات متعددیست که در شاهنامه بر روایت دهقان سخنگوی، دانا، پیر و... شده است و نمونهایی از این اشارات را در مبحث روایات شفاهی خواهید دید. نقل قول از دهقان و موبد در شاهنامه (که بنا بر آنچه خواهیم گفت اشارات غیر مستقیمی با استفاده از روایات شفاهی در نگارش داستانهای شاهنامه منشور است) باعث آن شده است که نویسندگان مقدمه بایسنقری برای نگارش کتاب مذکور کسی را بنام دانشور دهقان تصور کنند یعنی صفتی را که دهقانان بدان شهرت داشتند (دانشور) نام پندارند و دهقان را صفت آن بدانند و آنگاه چنین مردی را صاحب سیف و قلم شمرند و نگارنده کتاب بشمار آورند. شهرت طبقه دهقانان در اوایل عصر اسلامی (که ظاهراً نویسندگان مقدمه بایسنقری از آنان اطلاع درستی نداشته اند) هم مؤید این گمان گشت ولی برای صحت این قول و وجود دهقانی بنام دانشور هیچ دلیل تاریخی در دست نیست و در این باب تنها با اشارات دور از تحقیق نویسندگان قرن نهم قناعت نمیتوان کرد.

۲- مقدمه شاهنامه ص ۷

۱- حماسه ملی ایران چاپ دوم ص ۱۴.

۳- Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935.

اما دهقانان یکی از طبقات قدیم نجبای ایران بوده اند . چنانکه از بعضی اشارت کتب اسلامی<sup>۱</sup> بر میآید این طبقه صاحب ضیاع و مکننت و دارای نوعی از اشرافیت ارضی بوده و ظاهراً در ایام پیش از اسلام از طبقات ممتاز ایران شمرده می- شده‌اند و «این پادشاهی بدست ایشان بود»<sup>۲</sup> . دهقانان در ایام اسلامی نیز نفوذ محلی خود را حفظ کرده و جزء طبقه اشراف و بزرگان کشور و در زمره توانگران بوده و اغلب در کار حکام عرب دخالت میکرده‌اند .

از مطالعه در احوال این گروه چنین بر میآید که روایات و یادگارهای تاریخی ایران را با دقت و مراقبت فراوان حفظ میکرده‌اند و بهمین سبب در مقدمه ابو منصور چنین مییابیم که: «این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت»<sup>۳</sup> دلیل عمده این اطلاع آن بود که دهگانان بی کم و کاست با خصائص نژادی ایران باقی ماندند و با هیچیک از اقوام خارجی آمیزش نکردند و بدین طریق خود را ایرانی واقعی میانگاشتند و در این گمان مصیب بودند و حتی همین وضع نژادی دهاقین باعث شده بود که ایرانیان پیش از مغول بجای ایرانی واقعی گاه کلمه دهقان را استعمال کنند مثلاً در این دو بیت از فردوسی کلمه دهقان درست بمعنی ایرانی در برابر ترک و تازی استعمال شده است :

ز ایران و از ترک و از تازیان      نژادی پدید آید اندر میان  
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود      سخنها بکردار بازی بود

و در بیت ذیل از منظومه « لیلی و مجنون » نظامی دهقان در برابر عرب قرار گرفته:

دهقان فصیح پارسی زاد      از حال عرب چنین خبر داد

و ترکیب « تازی و دهقان » در ادبیات فارسی همان شهرتی را دارد که ترکیب « ترک و

تازیك = تاجیک » و این بیت بو حنیفه اسکافی دلیل روشنی است بر این معنی :

مأمون آن کز ملوک دولت اسلام      هر گز چون او ندید تازی و دهقان

۱ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۵ و ۶ و چهارم مقاله شرح حال فرخی و شرح حال فردوسی .

۲ - بیت مقاله ج ۲ ص ۲۴ . ۳ - ایضاً بیت مقاله ج ص ۴۴ .

در بیت ذیل از عنصری :

خدایگانا گفتم که تهنیت گویم      بچشن «دهقان آیین» موسم بهمن ...

ترکیب «دهقان آیین» صفت جشن سده و بمعنی آیین دهقان (رسم ایرانی) است و بنا براین «جشن دهقان آیین» چنانکه برخی از معاصرین پنداشته اند نام دیگر جشن سده نیست<sup>۱</sup> و اگر در این بیت از فردوسی :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد      دلیر و بزرگ و خردمند و راد

دهقان را بمعنی طبقه دهقانان تصور نکنیم باید لاشک آنرا «ایرانی» بدانیم و در این صورت معنی «دهقان نژاد» ایرانی نژاد است.

دهقانان مردمی صاحب مکنّت و توانگر بودند. در تاریخ بخارا چند بار بنام آنان باز میخوریم که در همه جا با صفاتی که مبین همین معانی است ذکر شده و حتی دهقانان و ملک زادگان با هم آمده‌اند<sup>۲</sup> و در تاریخ ایران برخی از دهقانان را می‌شناسیم که بدرجات سیاسی بزرگ نائل شده‌اند مانند احمد بن سهل از امرای معروف عهد سامانی<sup>۳</sup>.

از این بیت رودکی مقام و مرتبه دهقانان در نخستین دولتهای اسلامی بخوبی فهمیده میشود :

یک صف میران و بلعمی بنشسته      یک صف حران و پیر صالح دهقان<sup>۴</sup>

طبقه دهقانان چنانکه قبلاً نیز اشارتی کرده ایم بر اثر تعلق خود به ایران پیش از اسلام و بخاندانهای اشرافی و سلطنتی قدیم و خاطراتی که از دوران عظمت اجداد بیاد داشتند، بحفظ روایات ملی و محلی همت می‌گماشته و اغلب آنها را از حفظ داشته و حکایت میکرده‌اند و بهمین جهت است که در بعضی از فرهنگ‌های فارسی برای «دهقان» معنی مورخ نیز تصور کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۱ - در این باب رجوع کنید بمقاله جشن سده بقلم نگارنده . شماره ۱۲ سال ۲ مجله ایران امروز .

۲ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۹ سطرهای ۲ و ۹ . ۳ - زمین‌الخبار گردیزی چاپ تهران ص ۲۰ .

۴ - تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۳۱۹ . ۵ - فرهنگ رشیدی - فرهنگ برهان جامع ذیل

کلمه دهقان و دهگان .

فردوسی چنانکه خواهیم دید چندین بار بروایت دهقانان اشارت کرده است و بلعمی هنگام بحث از مآخذ داستانی گیومرث چنین میگوید: « و گفتار دهقانان یاد کنیم که گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم از گفتار دهقانان کنیم. »

مسلم است که دهقانان از تاریخ گذشته اطلاعاتی داشته اند و همچنانکه این گروه در تهیه تواریخ بزرگ دوره اسلامی (راجع بایران قدیم) و روایات حماسی و ملی ایران دخیل بوده اند بهمان طریق هم شاید در یآوری موبدان و بنا بر اشارت مقدمه بایسنقری تألیف و تدوین روایات قدیم و استفاده از روزنامه‌ها و تواریخ در باری عهد ساسانی نیز رنج برده باشند و بدین طریق و با توجه با اشارات مختلف باید باصالت این قول اعتماد داشت.

اکنون باید دید نام کتابی که در عهد یزدگرد تألیف شده چه بوده است: در بعضی از تواریخ معتبر که در نخستین قرون هجرت تألیف شده یکی از کتب تاریخی بزرگ که بزبان پهلوی وجود داشته و پیش از تسلط مسلمانان در ایران تألیف و سپس بوسیله عبدالله بن المقفع و بعضی از مترجمان دیگر عربی ترجمه شده بود: اشاراتی وجود دارد. اصل این کتاب در مآخذ معمولاً **خداینامه** و خداینامه نامیده میشود<sup>۱</sup>. از ترجمه این کتاب در تواریخ و کتب معتبری مانند سنی ملوک الارض، تاریخ طبری، ترجمه بلعمی، مجمل التواریخ والقصص، تاریخ سیستان، آثار الباقیه و عیون الاخبار نقلهایی شده است و از مقایسه آنها با روایات کهن دیگر و با شاهنامه میتوان گفت کتاب عهد یزدگرد همان خداینامه بود که ترجمه آن بزبان عربی سیرالملوک و در فارسی شاهنامه شده است و بنا بر این اکنون هنگام آن رسیده است که در باب خداینامه و ترجمه های عربی آن تا آنجا که فرصت داریم سخن بگوئیم:

خداینامه و خداینامه تلفظ جدیدی از «خوتای نامک» در زبان پهلویست.

۱ - سعودی: التنبیه والاشراف ص ۱۰۶ - حمزه اصفهانی ص ۱۶ و ۲۴ و ۶۴ - الفهرست: ص ۲۴۴. در

الفهرست این نام باشتباه ناسخ اختیار نامه ثبت شده است.

«خوتای» در زبان پهلوی بمعنی شاه است<sup>۱</sup>. این معنی در دوره اسلامی نیز چند گاهی رایج بود - ملوک بخارا و ملوک گوزگانان را بخارا خداه و گوزگانان خداه یعنی بخارا شاه (شاه بخارا) و گوزگانان شاه (شاه گوزگانان) میخواندند<sup>۲</sup> و در تاریخ بخارا نیز کلمه بخارا خدات (خداه) بمعنی شاه بخارا دیده شده است<sup>۳</sup>. در شاهنامه هم چند بار خدای بمعنی شاه آمده است. فردوسی فرماید:

برون رفت مهراب کابل خدای      سوی خانه زال زابل خدای

و دقیقی گوید:

مگر شاه ارجاسپ توران خدای      که دیوان بدندی پیشش بیای

کلمه دیگری نیز از زبان پهلوی بهمین معنی در زبان فارسی از نخستین قرون هجرت تا دیر گاهی معمول بود و آن «خداوند» است که اغلب و در بیشتر از کتب معنی شاه از آن مستفاد میگردد<sup>۴</sup> ولی از همان اوان میان کلمه خدای و خداوند تفاوتی بود بدین معنی که خدای و خدا را بتدریج بمعنی «الله» و خداوند را بمعنی شاه و صاحب استعمال کردند و در بیت ذیل از عبدالملک برهانی فرق این دو کلمه بخوبی آشکار است:

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق      اورا بخدا و بخداوند سپردم<sup>۵</sup>

و در این بیت از لیبی «خداوند» بمعنی صاحب و آقا استعمال شده است:

یک بنده مطواع به از سیصد فرزند

کآن مرگ پدر خواهد و این عمر خداوند<sup>۶</sup>

«خدا» نیز گذشته از معنی شاه (که قبلاً اشاره کرده‌ام) در دوره های اسلامی گاه بمعنی صاحب و رئیس استعمال شده است مثلاً در لقب مشهور «سامان خداه» جد

۱ - مثلاً رجوع کنید به کتاب یادگار زریر ترکیب مکرر خیونان خدای بمعنی شاه خیون . ۲ - الآثار الباقیه،

طبع لایبزیك مس ۱۰۲ - ۳ - تاریخ بخارا چاپ تهران مس ۸ و ص ۷۰ . ۴ - رجوع کنید به تاریخ

بیهقی موارد مختلف کلمه خداوند بمعنی شاه و خداوند زاده بمعنی شاهزاده . و در همین مورد رجوع شود به

چهارمقاله چاپ آقای سید جلال تهرانی مس ۳ . و سیاستنامه چاپ آقای اقبال مس ۱ و ۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ .

۵ - چهارمقاله . شرح حال امیر معزی . ۶ - نقل از سیاستنامه چاپ آقای اقبال مس ۱۴۶ .



سامانیان<sup>۱</sup> و در کلمات «دهخدا» و «خانه خدا» و «کدخدا» و «ناخدا» همه معنی صاحب و رئیس و بزرگ وجود دارد و حتی ممکن است تصور کرد که معنی شاه و الله هم از همین معنی اصلی خدا (یعنی صاحب و مالک) آمده باشد چنانکه کلمه رب عربی نیز اصلاً بمعنی مالک استعمال میشد (مثلاً در تر کیب رب البیت و رب الدار) و سپس بمناسبت همین معنی اصلی بجای الله استعمال شد.

از این بحث مختصر درمی یابیم که معنی اصلی خدای (خوتای) در زبان فارسی یکباره متروک نماند و بنا بر این خوتای (خدای) یعنی شاه و نامک هم همانست که امروز مانند بسیاری از کلمات پهلوی (یامک یعنی جامد، شتک یعنی شده - در تر کیب بشتک بخت - و جز اینها<sup>۲</sup>) کاف آن حذف شده و با الحاق هاء حرکت نامه نگاشته میشود. پس **خوتای نامک** معادل است با **شاهنامه**. در مجمل التواریخ هم این معنی بخوبی توضیح شده است آنجا که گوید: «چنین گوید (حمز بن الحسن) که در تاریخ ملوک الفرس بسیار نسخهها تأمل کردم که ایشان خدا نامد خوانند، که پادشاهان را خدایگان خواندندی - یعنی شاهنامه...»<sup>۳</sup>

خداینامه (شاهنامه پهلوی) کتابی بود در تاریخ و سیر ملوک ایران از گیومرث تا پادشاهان اخیر ساسانی که در آن قصص و روایات و داستانهای ملی و مذهبی و حقایق تاریخی (راجع باغلب از پادشاهان ساسانی) گرد آمده بود. در این کتاب روایات داستانی و تاریخی بی آنکه از یکدیگر تمایزی داشته باشند بهم آمیختند بود. منشاء داستانهای آن اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم بود که قبلاً در باب آنها سخن گفته ایم. این داستانها بتدریج کمال یافت و بعضی اساطیر مذهبی نیز بر آنها افزوده شد و سلسله شاهان و پهلوانان ترتیب و تنظیم یافتند نسب نامدهایی پدید آمد و بصورتی رسید که قابل تدوین

۱ - تاریخ بخارا ص ۷۰. وجه تسمیه او چنین آمده است: «او را سامان خدات بدان سبب خوانند که درهی بنا کرده است و آن را سامان نام کرده است او را بآن نام خوانده اند» و نیز در این باب رجوع شود به: مجمل التواریخ ص ۳۸۶ - در بعضی مآخذ این لقب با اسم بدون تصریح و وجه تسمیه آمده است، رجوع کنید به زین الاخبار چاپ طهران ص ۱۴. ۲ - در کلمه ربتک یعنی امرد که اصل پهلوی آن ربتک است این صورت باقی مانده است. فرخی گوید: ربتکان خواب نادیده مصاف اندر مصاف ۳ - مجمل التواریخ ص ۸۵.

در کتب تاریخی شد و با چنین صورتی در خداینامه راه جست - بعضی از داستانهای غیر ایرانی مانند داستان اسکندر<sup>۱</sup> هم ظاهراً جزء داستانهای ایرانی در این کتاب داخل شده بود و گذشته از این افسانه‌هایی نیز که در اواخر عهد ساسانی در باب اشخاص تاریخی مانند اردشیر بابکان رایج شده بود در این کتاب جزء مطالب تاریخی در آمد. بر روی هم مطالب خدای نامد در باب عهد ساسانی جز در برخی موارد کامل و مفید بود ولی اهمیت این کتاب خصوصاً در انشاء آن بود و عین این کیفیت در سیر الملوک عبداللہ بن المقفع نیز راه یافت تا بجایی که جاحظ بصری در البیان والتبیین آورده است: « هر که بعقل و ادب و علم بر مراتب و عبر و امثال و الفاظ مستحسن و معانی بزرگ نیازمند است باید بسیر الملوک مراجعت و نظر کند» - در کتاب خداینامه بصحت انساب سلاطین توجه زیاد شده و داستانها و روایات آن همه جا با مبالغه و اغراق و افکار حماسی و قهرمانی همراه بوده است.

متن پهلوی خداینامه در اوایل عهد اسلامی از میان رفت اما آثار فراوانی از آن در کتب تاریخی باقی ماند و اصل آن مانند بسیاری از کتب تاریخی و ادبی پهلوی در آغاز قرن دوم هجری بوسیله عبداللہ بن المقفع بعربی ترجمه و بد سیر الملوک الفرس - سیر الملوک - سیر ملوک - تاریخ ملوک الفرس - کتاب سیرة الفرس<sup>۲</sup> موسوم شد.

در متن پهلوی خداینامه اشتباهات و زیاده و نقصان فراوان وجود داشت و علاوه بر بی‌مبالاتی نساخ اشکال خط پهلوی نیز بوجود این نقائص یاری میکرد و حتی بنا بر تحقیقاتی که صورت گرفته مطالب مختلفی از کتب دیگر نیز در آن راه یافت خصوصاً از «آیین نامک» که شرح آن قبلاً گذشت<sup>۳</sup>. شهرت کتاب خوتای نامک نیز در آغاز عهد اسلامی فراوان و نسخهای متعدد از آن در میان بود اما بتدریج بر اثر ترجمه ابن المقفع (سیر الملوک) و شهرت و رواج آن متن اصل پهلوی از میان رفت.

۱ - رجوع کنید به داستان اسکندر در همین کتاب .  
 ۲ - حمزه چاپ Gottwald ص ۸ و ۱۶ .  
 الفهرست ص ۲۴۴ . الانصار الباقیه ص ۹۹ . مجمل التواریخ ص ۲ - ۶۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۷۲ - ۴۳۶ - ۱۶۷ -  
 ۱۵۸ - ۸۵ . تاریخ سیستان ص ۱۱ .  
 ۳ - رجوع شود بمقدمه فاضلانیدی که Zotenberg بر غرر اخبار ملوک الفرس ثعالی چاپ پاریس سال ۱۹۰۰ نگاشته است . مقدمه آن کتاب ص ۴۲ .

بر اثر ترجمه خداینامه که در قرون اولی هجرت شهرت فراوانی داشت روایات و داستانهای ملی ایرانیان در میان مسلمین معروف و منتشر گشت و نسخ متعددی از آن برداشته شد و بر اثر بی‌مبالاتی نساخ در آن خطاها و زیادتها و نقصانها راه یافت تا بجایی که موسی بن عیسی الکسروی که متن او یکی از مآخذ حمزة بن الحسن الاصفهانی بود توانست از میان نسخ مختلف سیر الملوك دو نسخه را نیز با یکدیگر موافق یابد<sup>۱</sup> و بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور برای تهیه کتاب «تاریخ پادشاهان ایران» ناچار شد بیست و اند نسخه از کتاب خداینامه را مقابله کند<sup>۲</sup>.

حمزه گوید: «موسی بن عیسی الکسروی گفت که من در کتاب موسوم بخداینامه نظر کردم و این همان کتابست که پس از نقل بزبان عرب به کتاب تاریخ ملوك الفرس معروف شد. در این کتاب چند بار نظر کردم و تحقیقی دقیق در آن بجای آوردم و در نتیجه نسخ آنرا چنان مختلف یافتم که حتی دو نسخه از آنها نیز با یکدیگر موافق نبود و دلیل این امر اشتباه ناقلان آن از زبانی بزبان دیگر بود.»<sup>۳</sup>

قول بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور از بلاد فارس نیز در این باب چنین است: «من بیست و اند نسخه از کتاب معروف بخداینامه را گرد آوردم تا مگر از روی آنها تواریخ ملوك ایران را از روزگار گیومرث نخستین بشر تا آخر روزگار عجم و انتقال پادشاهی از آنان بعرب، اصلاح کنم.»<sup>۴</sup>

ابوریحان بیرونی در شرح داستان گیومرث میگوید: «ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر داستان خلق انسان را در شاهنامه خود بصورتی غیر از آنچه ما گفته ایم نقل کرده و گفتار خود را بقول خویش از روی سیر الملوك عبدالله بن المقفع و سیر الملوك محمد بن الجهم البرمکی و هشام بن القاسم و بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور و بهرام بن مهران الاصفهانی تصحیح نموده و آنگاه آنرا با آنچه بهرام الهروی المجوسی آورده مقابله کرده است.»<sup>۵</sup>

آنچه از آثار الباقید نقل شده مدلل میدارد که غیر از عبدالله بن المقفع کسان دیگری نیز بترجمه یا تهذیب خداینامه پرداخته‌اند. بنا بر آنچه از کتاب حمزة بن الحسن<sup>۶</sup> و فهرست<sup>۷</sup> و آثار الباقید<sup>۸</sup> و مجمل التواریخ<sup>۹</sup> و مقدمه قدیم شاهنامه<sup>۱۰</sup> و مقدمه ترجمه تاریخ

۱ - حمزه ص ۱۶-۱۷      ۲ - ایضاً ص ۲۴      ۳ - ایضاً ص ۱۶-۱۷      ۴ - ایضاً ص ۲۴

۵ - الآثار الباقیه چاپ لایپزیک ص ۹۹      ۶ - ص ۸      ۷ - ص ۲۴۴ و ۲۴۵      ۸ - ص ۹۹

۹ - ص ۲      ۱۰ - ص ۴۰ - ۳۹

طبری برمیآید مترجمین و مهذبین خداینامه اینان بوده‌اند :

- ۱- ابن المقفع ۲- محمد بن الجهم البرمکی ۳- زادوید بن شاهویه الاصفهانی
  - ۴- محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی ۵- هشام بن قاسم الاصفهانی ۶- موسی بن عیسی الکسروی ۷- بهرام بن مردانشاه موبد شهر شایور از بلاد فارس ۸- اسحق بن یزید ۹- عمر بن الفرخان ۱۰- بهرام الهروی المجوسی ۱۱- بهرام بن مهران الاصفهانی .
- نسخ مختلفی که بر اثر ترجمه بعضی از این گروه و تهذیب و تألیف برخی دیگر از سیر الملوك پدید آمد جعلی در قرن چهارم وجود داشت . پیش از تحقیقات «روزن» اغلب چنین می‌پنداشتند که مترجم اصلی و واقعی خداینامه عربی عبدالله بن المقفع است و سیر الملوك کهای دیگر مبتنی بر آن اصل شمرده میشود . نلد که چنین میگوید :
- « همه سیر الملوك کها بعد از ابن المقفع ترجمه شده و ظاهراً همه این مترجمان از کتاب پیشرو خود ابن المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطور تحقیق سبب اختلافات آن کتب با سیر الملوك ابن المقفع در جزئیات و تفصیل امور معلوم نیست . ممکن است بعضی از آنها از ماخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهایی گرفته و داخل روایات ایرانی کرده باشند و از آنجمله است سرگذشت یولیانوس که از يك زمان سریانی بداستانهای ایرانی راه یافت<sup>۲</sup> . »

زوتنبرگ<sup>۳</sup> در مقدمه<sup>۴</sup> فاضلانیدی که بر کتاب غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی نگاشته هم بر این عقیده رفتد است که ماخذ نگارش تمام سیر الملوك های بعد از ابن المقفع کتاب سیر الملوك اوست<sup>۵</sup> اما تحقیقات بارون روزن<sup>۶</sup> که در باب خداینامه جامعتر از همه این محققان است پایه این اعتقاد را سست میسازد . روزن ترجمه ابن المقفع را تنها ترجمه‌یی از خداینامه پهلوی یا تنها کتابی که اصل و اساس سیر الملوك کهای دیگر باشد تصور نمیکند بلکه بوجود سیر الملوك کهای دیگری غیر از سیر الملوك ابن المقفع

۱- برای اشتباه بهرام بن مهران با محمد بن بهرام بن مطیار برعکس آنچه برخی اندیشیده‌اند دلیلی درست نیست .  
 ۲- مقدمه تئودور نلد که بر ترجمه فصل ساسانیان از کتاب محمد بن جریر الطبری نقل از مجله کاوه ص ۸ شماره ۱۱ سال اول دوره جدید ۳- Zotenberg ۴- مقدمه کتاب غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی چاپ پاریس ۱۹۰۰ ص ۴۲ - ۴۳ ۵- Baron V. Rosen - چون مستقیماً بکتاب بارون روزن راجع بخداینامه که سال ۱۸۹۵ در پترسبورگ Petersburg ( لنین گراد حالیه ) چاپ شده دست نیافتم از سخنان منقول او در کتاب « نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران » تألیف کریستن سن ج ۲ ص ۸۱-۸۲ استفاده کرده‌ام .

عقیده دارد که ترجمه آنها مستقیماً از متون پهلوی صورت گرفته است و با توجه به سخنان حمزه بن الحسن که قبلاً دیده ایم مترجمان و مؤلفان سیر الملوك را بسد دست تقسیم میکنند: نخست - مترجمان که عبارتند از: ابن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی<sup>۱</sup> و زادویه بن شاهویه اصفهانی. این مترجمان در وضع اصلی کتب دست نبرده و تغییرات عظیم در آن را نداده اند و دخالت آنان در اصل چندان کم بود که هیچگاه مایه نفس عنوان مترجم از آنان نمیگردد.

دوم - مترجمانی که بکامل ساختن مواضع و قسمتهای مختلف کتاب پرداخته و حکایات تاریخی و قصصی از کتب دیگر پهلوی بر کتاب افزوده اند مانند محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی و هشام بن قاسم اصفهانی.

سوم - مؤلفانی مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه که کار آنان مقابله نسخ مختلف ترجمه های خداینامه با یکدیگر و انتخاب اصح از میان آنها بود. این گروه پس از مقابله و تصحیح نسخ مطالبی را که در کتب دیگر یافتند نیز بر اصل کتاب افزودند و حتی در مواردی که میان داستانها و روایات مشابه تناقضی مشاهده کردند بتغییر و تبدیل آنها پرداخته و بخیال خود آنها را بصورت اصلی خود در آورده اند. روزن پس از گرد آوردن قطعاتی از کتاب موسی بن عیسی الکسروی و از مجمل التواریخ و کتب جاحظ و حمزه ثابت کرده است که کتاب کسروی در دست حمزه بود و مطالبی که از روایات هندی اخذ شده بود در آن وجود داشت و بدین ترتیب ترجمه خداینامه نبود بلکه تألیفی از خداینامه و چند مأخذ دیگر<sup>۲</sup>.

۱ - محمد بن جهم البرمکی منجم و شاعر بزرگ عهد هارون است که بر اثر تقرب بهرام که ملقب برمکی بود.

۲ - برای روشنی بیان و اینکه برخی از این گروه نقل و بعضی دیگر جامع و گروهی مذهب خداینامه ها (سیر الملوك) بوده اند اینک عین عبارت حمزه بن الحسن در این باب نقل میشود: «فأنقول ثمانی نسخ وهي كتاب سير ملوك الفرس من نقل ابن المقفع و كتاب سير ملوك الفرس من نقل محمد بن الجهم البرمکی و كتاب تاريخ ملوك الفرس المستخرج من خزائن المأمون و كتاب سير ملوك الفرس من نقل زادویه ابن شاهویه اصفهانی و كتاب سير ملوك الفرس من نقل اوجسج محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی و كتاب تاريخ ملوك بنی ساسان من نقل اوجسج هشام بن قاسم اصفهانی و كتاب تاريخ ملوك بنی ساسان من اسلاح بهرام بن مردانشاه موبد کورة شابور من بلاد فارس. ص ۹ - ۱۰ تاریخ سنی ملوك الارض چاپ برلین.

نلد که در باب سير الملوك ابن المقفع چنین میگوید: « ابن المقفع ظاهراً در ترجمه خود دقت فراوان کرده و مواظب مطابقت آن با متن اصلی بوده است و اگر چه میخواست ترجمه تاریخ شاهان ایران را با ذوق اهل زمان مطابقت دهد و شاید در مواردی که حسیات مذهبی مسلمین در نظر بوده مانند سایر مؤلفان و یا تهنید کنندگان بعضی حذفها یا تغییرات بکار برده باشد، ولی ظاهراً تصرفات زیادی در اصل نکرده و حتی در عبارت پردازی نیز از اصل کتاب فراتر نرفته است و مطابقت مندرجات کتاب او با سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطه او از اصل ترجمه کرده اند (مانند شاهنامه بی که مآخذ فردوسی بود) آثار این بدگمانی را از او زایل میکند.<sup>۱</sup>»

شهرت سير الملوك. بزبان عرب چندان زیاد بود که بسیاری از نویسندگان و مورخان بزرگ خود را با استفاده از آن نیازمند میدیدند و هریک از ترجمه های مختلف خداینامه يك یا چند تا را بر میگزیدند و از مطالب آن در کتاب خود میگنجانیدند.

شرح تاریخ داستانهای ایران از آغاز دوره گیومرث تا عهد یزدگرد بن شهریار که در کتب معتبری مانند عیون الاخبار ابن قتیبه و اخبار الطوال دینوری و تاریخ طبری و بلعمی<sup>۲</sup> و مروج الذهب و التنبیه و الاشراف مسعودی و سنی ملوک الارض حمزة بن الحسن اصفهانی و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و الآثار الباقیه بیرونی و شاهنامه فردوسی (البته بطور غیر مستقیم) و مجمل التواریخ و القمص<sup>۳</sup> و کامل التواریخ ابن الاثیر<sup>۴</sup> می بینیم بی واسطه یا مع واسطه از متن خداینامه و یا از سير الملوك ابن المقفع و ترجمه های دیگر خداینامه اقتباس شده است.

از ترجمه های مختلف خداینامه مانند اصل کتاب اثری برجای نمانده است و تنها از آنها قطعاتی ناقص در بعضی از کتب باقیست. بعقیده نلد که: « ابن قتیبه (ابو محمد

۱ - نقل بمعنی از ص ۸ شماره ۱۲ سال اول دوره جدید کاوه

۲ - کتاب او ترجمه بی از تاریخ محمد بن

جریر الطبرست ولی در عین حال از مآخذ دیگر نیز استفاده کرده است

۳ - مآخذ مهم و اصلی مجمل

التواریخ در نقل مطالب خداینامه، تاریخ حمزة اصفهانیست اما گذشته از آن مآخذ مهم دیگری هم استفاده کرده است

۴ - مآخذ ابن الاثیر در این مورد تاریخ طبرست منتهی آنرا خلاصه کرده و گاه مطالبی را که از

مآخذ دیگر گرفته بر آن افزوده است

۵ - حماسه ملی ایران ص ۱۵ و *Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden*

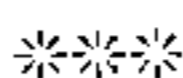
از نلد که ص ۲۱ منقول از کتاب نخستین

بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان تألیف کریستن سن ص ۶۵ و مجله کاوه ص ۸ - ۷ شماره ۱۲ سال اول دوره جدید

عبدالله بن مسلم متوفی بسال ۲۷۶ صاحب عیون الاخبار) تنها نویسنده‌یی بود که ترجمه ابن المقفع را در دست داشت و از آن استفاده کرد و نویسندگان دیگر بر اصل آن دست نیافته و تهذیبهای آنرا در اختیار داشته‌اند. ابن قتیبه از سیر الملوك ابن المقفع قسمتهایی را در کتاب معروف خود نقل کرده و مفصل‌تر از همه آنها قسمتی است در خاتمه کار فیروز پادشاه ساسانی. بر روی هم منقولات ابن قتیبه در عیون الاخبار کمتر بکار تحقیق در داستانهای ایران قدیم می‌آید ولی بالعکس آنچه در کتاب المعارف خود از سیر الملوك ابن المقفع آورده در این باب مورد استفاده است. »

ترجمه‌های دیگر مستقیماً و یا مع الواسطه از خداینامه بزبان دری و بنام « شاهنامه » صورت گرفته است که ما در آن باب جداگانه سخن خواهیم گفت.

گذشته از این در جزء سیر الملوك که باید کتابی را بعنوان « تاریخ ملوك الفرس » که از خزانه مأمون ( مراد خزانه‌الکتب مأمون است ) استخراج شده بود، نام برد و همین کتاب در مقدمه قدیم شاهنامه « نامه پادشاهان پارس از گنج خانه مأمون » نامیده شده است.<sup>۲</sup>



اگر موقتاً رشته مطالعه خود را بگسلیم و بیخس چهارم این کتاب در تحقیق ریشه داستانهای قدیم و مقایسه مطالبی که از ماخذ مختلف اسلامی در باب آنها بدست می‌آید مراجع کنیم می‌بینیم همان‌ماخذ مهم مانند غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی و تاریخ پسر جریر و شاهنامه و ترجمه طبری و امثال اینها در بعضی مطالب مغایرت و بینوتی مشهود است. این بینوت و مغایرت از آنجهت نیست که نویسندگان و صاحبان بزرگ این آثار بجعل احادیث و روایات پرداخته باشند بلکه دلیل بزرگ این امر اختلاف منابع آنها بایکدیگر است. مطالب بعضی از این نویسندگان در فصول معین از ترجمه‌های خداینامه و مطالب برخی در همان فصول از ماخذ دیگر اقتباس شده و همین امر باعث اختلاف آنها بایکدیگر گردیده است. در بسیاری از موارد شاهنامه و غرر اخبار ملوك الفرس بایکدیگر مطابق و با سایر کتب مغایرند. بعضی از نویسندگان نیز (مانند طبری در باب اردشیر بابکان )

مطالبی نقل کرده‌اند که ظاهراً در خداینامه نبود زیرا دیگر ناقلان و اقتباس کنندگان این کتاب از آن مطالب چیزی یاد نکرده‌اند.

از این مقدمات چنین دریافته می‌شود که جز خداینامه و سایر کتب مذکور تواریخ و روایات و داستانهای مدون دیگری بزبان پهلوی در میان بود که گویا بزبان تازی نقل شده و مورد استفاده محققان قرار گرفته باشد. نلدکه تصور کرده است که این کتابها ربطی بخداینامه نداشته و صورت تازه‌یی از آن نبوده است بلکه کتابهایی بود جدید و مستقل و محتوی مطالبی تازه.

۱- حماسه ملی ایران . ص ۱۵

A. Christensen در باب خداینامه غیر از ماخذ مذکور در پاورقیها بدو کتاب ذیل از

نیز رجوع شده است :

Les Types du Premier Homme et Premier Roi dans l'histoire  
légendaire des Iraniens, Vol. I, Stockholm 1917 p. 64 – 66 . - Vol.  
II, Leide 1934 p. 81–82 .

Les Kayanides. Copenhagen 1932 p. 40 – 41, 66 – 69. 144 .





# فصل سوم

## تدوین روایات ملی بزبان فارسی

### ۱ - روایات شفاهی و روایات بزرگ

چنانکه قبلاً گفتدایم یکی از لوازم ظهور منظومه های حماسی گردش روایات و احادیث است در افواه مردم از قریب بقرن و از ناحیتی بناحیت دیگر. در این حال بر اثر دخالت قصد گوینان و نقالان و ذوقها و قریح گوناگون در اجزاء روایات تغییراتی حاصل میشود اما اصل و ماهیت آنها بر جای میماند.

ممکن است برای همین روایات و احادیث کتابهای مدون و آثار مکتوب کهن موجود باشد اما اگر آن روایات و احادیث مکتوب کهن را با آنچه در افوا هست قیاس کنند میان آنها تفاوتی مشاهده خواهند کرد و از وجوه بینونت آنها یکی وجود قسمتهای کوچک و اجزاء تازه بی در روایات شفاهی است که مایه توجده خاطر و جلب قلوب شنوندگانست، در صورتیکه روایات مکتوب ممکن است از این بابت تا درجدهی ناقص باشد (مگر آنکه از روی روایات شفاهی همان عهد مدون شده باشد).

شاعری که بنظم داستانهای ملی میپردازد برای نزدیک ساختن اثر خود بذوق همگنان از توجده باین روایات شفاهی برکنار نخواهد ماند مگر آنکه متون و مآخذی که در دست دارد ویرا از چنین کاری بی نیاز کند.

منظومه های حماسی ما از تاثیر چنین اصلی دور نیست و قسمتی از داستانها که در این آثار می بینیم مبتنی بر مآخذ شفاهی است و بنویسندگان آنها از روایات شفاهی همچنان استفاده کرده اند که از روایات مکتوب.

در منظومه های حماسی ما اشارات متعددی بوجود روایات شفاهی در خراسان دیده میشود خواه گردآورندگان شاهنامها و داستانهای حماسی منشور از آنها استفاده کرده باشند و خواه سراینندگان منظومهای حماسی. فردوسی در آغاز داستان گیومرث چنین گفته است:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست  
که بود آنکه دیهیم بزر نهاد  
مگر کز پدر یسار دارد پسر  
که نام بزرگی که آورد پیش  
که نام بزرگی بگیتی که جست  
ندارد کس از روزگاران بیاد  
بگوید ترا یک بیک از پدر  
که را بود از آن برتران پایه بیش

در این ابیات بوجود روایات ملی میان مردم و در افواه در عهد فردوسی یا اندکی پیش از او (دوره تدوین شاهنامه ابومنصوری) چنانکه از پدر پسر انتقال یابد اشاره شده است.

ظاهراً ناقلان این روایات بیشتر از دهقانان بوده اند و خاصیت طبقاتی دهقانان نیز که از آن قبلا سخن گفتدیم این اصل را ایجاب میکرده است و بهمین سبب می بینیم که فردوسی و حماسه سرایان دیگر برای اثبات صحت اقوال خویش همواره روایات منقول را به «دهقان» اسناد میدهند و در این باب گاه بگفتار موبد هم اشارتی میکنند<sup>۱</sup>

۱ مانند ز گفتار دهقان یکی داستان

نو بشنوز گفتار دهقان پیر

سخنگوی دهقان چنین کرد یاد

ز روین دژا کنون جهان دیده پیر

سخنگوی دهقان چو بنهادخوان

یکی جام زرین بکف بر گرفت

ز روین دژ و کار اسفندیار

چنین گفت چون او بیامد ببلخ

سراینده دهقان موبد نژاد

چنین گفت دهقان موبد نژاد

چنین گفت موبد که بر تخت عاج

و بسیاری موارد دیگر.

بیوندم از گفته باستان...

اگر چه نباشد سخن دلپذیر

که یکروز کیخسرو از بامداد...

نگر تا چه گوید سخن یادگم

یکی داستان راند از هفتخان

ز کشتن اسپ آنکه سخن سر گرفت

ز راه و ز آمیزش کرگسار

زبان و روان پر ز گفتار تلخ...

ز گفت دگر موبدان کرد یاد...

که بر ما در داستان بر کشاد...

چو کسری کسی نیز نهاد تاج...

و چنین مینمایند که روایت خود را مستقیماً از دهقان یا موبدی شفاهاً اخذ کرده‌اند. در برخی از موارد نیز اشاراتی بنظایر همین «روایات شفاهی» وجود دارد که از «راوی» ذکر نشده است<sup>۱</sup> و تنها در بعضی از موارد از نام چندتن راوی اثری می‌بینیم که طرز بیان گویندگان در نقل موضوع داستان از ایشان خواننده را بر آن میدارد که میان آن روایات و ایشان رابطه مستقیمی فرض کند اما چنانکه قبلاً ثابت خواهیم کرد حماسه سرایان ما با هیچیک از این روایات مستقیماً رابطی نداشتند و با آنکه در آثار آنان همه‌جا از گفتار: دهقان - سخنگوی دهقان - گوینده دهقان - پرمایه دهقان - دهقان آموزگار - دهقان دانش‌پژوه - سراینده دهقان؛ و یا از گفته باستان و امثال اینها و نیز از راویانی معروف مانند ماخ و آزاد سرو و نظایر ایشان سخن رفته است کسی از آنان استفاده‌یی نکرد بلکه از روایات ایشان در نگارش ماخذ این گویندگان استفاده شد و لاشک منظومه اغلب و نزدیک به تمام این شعرا مبتنی بر یک یا چند اثر مکتوب و منشور بود که بر ابرچشم داشته و از آنها استفاده میکرده‌اند و از دلایل بزرگی که میتوان در این باب اقامه کرد ادله زیرین است:

۱- مطابقت این داستانها با ماخذ دیگر که بدست رسیده است. با مقایسه‌یی که در فصل دوم از گفتار دوم و در تمام گفتار چهارم میان منظومه دقیقی با یادگار زیر و کارنامه اردشیر با داستان اردشیر در شاهنامه و نیز میان داستانهای شاهنامه و سایر منظومه‌های حماسی با ماخذ قدیم خواهیم کرد این معنی در نهایت وضوح معلوم و آشکار میشود. در این موارد نه تنها از حیث مطالب شباهت بسیاری میان منظومه‌های حماسی و ماخذ آنها ملاحظه میشود بلکه عبارات فراوانی را می‌یابیم که عیناً تکرار شده و از اثر بنظم نقل گردیده است.

بگفتار و کردار گشته کهن  
که پرسید موبد ز نوشیروان...  
بخوان و نگه کن بروشنروان  
همه حکمت و دانش و راز و پند...

۱- مانند: یکی پیر بد پهلوانی سخن  
چنین گوید از دفتر پهلوان  
کنون نامه شاه نوشیروان  
چنین گفت کابن نامه دلپسند

و چند مورد دیگر.

۲ - در چند مورد که از دهقان راوی سخن رفته عیناً از دفتر و کتابی که مأخذ

داستانست هم یاد شده است مثلاً در دو بیت ذیل از داستان رزم کاموس :

کنون رزم کاموس پیش آوریم	ز دفتر بگفتار خویش آوریم
بگفتار دهقان کنون باز گرد	نگر تا چه گوید سراینده مرد

در پایان همین داستان که محققاً از يك مأخذ مکتوب نقل شده چنین آمده است :

سر آوردم این رزم کاموس نیز	دراز است و نفتاد از ویک پیشیز
گراز داستان يك سخن کم بدی	روان مرا جای ماتم بدی

ذکر روایت دهقان و اعتراف بنقل حدیث از يك دفتر و اشاره باینکه از داستان

يك سخن حذف نشده، دلیل واضح و روشنی است باینکه روایت دهقان در اینجا مستقیماً بسازنده این داستان نرسیده بلکه نویسنده داستان منشور «رزم کاموس» روایت را از راوییی نقل و ثبت کرده است .

۳ - در ابتدای داستان گیومرث اشارتی وجود دارد که قبلاً نقل کرده ایم . در

اینجا در عین آنکه از دهقان سخن رفته از نامه باستان و پژوهنده آن نیز یاد شده است .

۴ - اسدی با آنکه بکر شاسپنامه منشوری که در دست داشت اشاره میکند باز از

ذکر نام « سراینده دهقان موبد نژاد » غافل نمی نشیند .

۵ - در اغلب موارد چنانکه دیده ایم دهقان راوی به موبد و موبد بد دهقان مبدل

میگردد و گاه اصولاً از دهقان و موبد هیچیک نامی نیست اما باز از روایت شفاهی مبهمی سخن بمیان میآید و اینها دلیل است بر آنکه روایات منقول از اشخاص معینی نقل نمیشود بلکه مراد راویانی است که کتابهای داستانی منشور مبتنی بر اقوال ایشان بوده است .

۶ - فردوسی با آنکه همه جا از دهقان و موبد راوی و امثال اینها سخن گفته و حتی

از راویانی مانند آزاد سرو و ماخ و بهرام و شادان برزین و شاهوی یاد کرده اساس اشعار و منظومه بزرگ خود را کتابی دانسته است که پس از دیری جست و جو بهمت یکی از دوستان

بدست آورد و از روی آن بنظم داستان شروع کرد :

دل روشن من چو برگشت از وی  
که این نامه رادست پیش آورم  
پرسیدم از هر کسی بشمار  
بشهرم یکی مهربان دوست بود  
مرا گفت خوب آمد این رای تو  
نوشته من این نامه پهلوی  
شو این نامه خسروان باز گوی  
سوی تخت شاه جهان کرد روی  
ز دفتر بگفتار خویش آورم  
پرسیدم از گردش روزگار...  
تو گفتی که بامن بیک پوست بود  
بنیکی خرامد مگر پای تو  
پیش تو آرم مگر بغنوی  
بدین جوی نزد مهان آبروی

و این تصریح دلیل بزرگیست بر اینکه ذکر راویان و آوردن نام آنان برای بیان استماع روایت از ایشان نیست بلکه امانت در نقل استاد طوس را بدو کر این اسامی برانگیخته است ۷ - فردوسی تا آنجا که من در شاهنامه یافتام از پنج راوی بتصریح نام برده است و ظاهر کلام او موهم است باستماع مستقیم روایت از آنان و آن پنج تن را فردوسی بدینگونه آورده است :

الف - در آغاز پادشاهی هرمز پسر انوشیروان :

یکی پیر بد مرزبان هری  
جهان دیده و نام او بود ماخ  
پرسیدمش تا چه دارد بیاد  
چنین گفت پیر خراسان که شاه  
نخست آفرین کرد بر کردگار  
دگر گفت ما تخت نامی کنیم  
پسندیده و دیده از هر دری  
سخندان و بابرگ و با برز و شاخ  
ز هرمز که بنشست بر تخت داد  
چو بنشست بر نامور پیشگاه  
توانا و دارنده روزگار  
گرانمایگان را گرامی کنیم

ب - در آغاز داستان ترجمه کليلة و دمنند پهلوی :

سر آمد کنون بر من این داستان  
نگه کن که شادان بر زمین چه گفت  
بگاہ شهنشاه نوشیروان  
ز هر دانشی موبدان خواستی  
که بشنیدم از گفته باستان  
بدانکه که بگشاد راز از نهفت  
که نامش بماناد تا جاودان  
که در گاه از ایشان بیاراستی

۱ - شاید همین امر باعث خطای نویسندگان مقدمه باسنقری در جعل داستان آنان شده باشد که گفته اند محمود آزاد سرو نامی را بدر بار آورد تا روایات قدیم را برای فردوسی بگوید .

ج - در پایان داستان رستم و سهراب :

که با مردگان آشنایی مکن  
بسجیده باش و درنگی مساز  
سرش هیچ پیدا نبینی ز بن

چنین گفت بهرام شیرین سخن  
نه ایدرهمی ماند خواهی دراز  
چنین است رسم سرای کهن

د - در آغاز داستان قتل رستم :

ز دفترهمیدون بگفتار خویش  
که با احمد سهل بودی بمر و  
تن و پیکر پهلوان داشتی  
زبان پر ز گفتار های کهن  
بسی داشتی رزم رستم بیاد  
سخن را يك اندرد گر بافتم ...  
بگیتی بماند ز من داستان ...  
فروزنده سهل ماهان بمر و  
هنرمند و گوینده و یادگیر  
نوازنده رود و گوینده بی

کنون کشتن رستم آریم پیش  
یکی پیر بد نامش آزاد سرو  
کجا نامه خسروان داشتی  
دلی پر ز دانش سری پرسخن  
بسام نریمان کشیدش نژاد  
بگویم سخن آنچه زو یافتم  
سر آرم من این نامه راستان  
کنون بازگردم بگفتار سرو  
چنین گوید آن پیر دانش پذیر  
که در پرده زال بد بنده بی

ه - در آغاز داستان گو و طالعند و پیدا شدن شطرنج :

بطلعند و شطرنج پرداختیم  
ز شاهوی پیر این سخن یادگیر  
که با گنج و بالشکر و ساز بود  
بمردی فزون کرده از فور نام

بر این داستان برسخن ساختیم  
چنین گفت فرزانه شاهوی پیر  
که در هند مردی سرافراز بود  
خنیده بهر جای جمهور نام

چنانکه دیده ایم از ظاهر کلام فردوسی در برخی موارد چنین برمی آید که استاد

طوس روایت این راویان را مستقیماً استماع و نقل کرده است. مثلاً در باب ماخ میگوید:

ز هر مز که بنشست بر تخت داد

پیر سیدمش تا چه دارد بیاد

و یا در باب آزاد سرو میگوید :

سخن را يك اندرد گر بافتم

بگویم سخن آنچه زو یافتم

اما با اطلاعات تاریخی قطعی و صریحی که از بعض این راویان در دست است نمیتوان

این دو اشاره فردوسی را سند نقل استاد از آنان دانست و گذشته از این در بعضی از همین

آیات منقول نیز دلایل روشنی می‌یابیم بر اینکه ناقل مستقیم روایت این راویان فردوسی نیست بلکه نویسندگان شاهنامه ابومنصوری و داستانهای حماسی هستند.

فردوسی آزاد سرور را از ملازمان احمد بن سهل معرفی کرده است. احمد بن سهل مردی بود از بزرگان عصر سامانی که در عهد نصر بن احمد (۳۰۱ - ۳۳۱ هجری) بنهایت شهرت خویش رسیده بود « این احمد بن سهل از اسیلان عجم بود و نپیره یزدجرد شهریار بود و از جمله دهقانان جیرنج<sup>۱</sup> که از دیههای بزرگ مروست. وجد احمد کامکار نام بود و بمر و گلی است که بر او (ظ: بدو) باز خوانند گل کامکاری<sup>۲</sup> و این کامکاریان خدمت طاهریان کردند و برادران احمد همه دیران و منجمان بودند، فضل و حسین و محمد پسران سهل بن هاشم‌اند، و سهل علم نجوم نیکودانست، روزی او را پرسیدند که طالع پسران خویش چون بنگری تا عاقبت ایشان چگونه خواهد بود؟ گفت چه نگرم که هر سه بیک روز کشته خواهند شد اندر تعصب عرب و همچنان بود و احمد چون بزرگ شد خون برادران طلب کرد. »<sup>۳</sup>

احمد بروزگار عمرو بن لیث صفار قدرتی داشت و چند گاهی با عمال او در نبرد بود و با آخر بزینهار عمرو بیستان رفت اما عمرو او را اسیر و محبوس ساخت و او بحیله از سیستان گریخت و بمر و شد و از آنجا بخدمت اسمعیل بن احمد سامانی رفت و در دستگاه سامانیان مرتبت و شهرتی عظیم یافت و کارهای بزرگ بدست او برآمد و « احمد سهل مردی با رای بود و گریز و دانسته وزیرک » و در عهد امیر سعید نصر بن احمد امارت نشا بود او را اما عصیان آشکار کرد و بمر و رفت و آنجا بماند و سرانجام مقید و در بخارا محبوس شد و در زندان بود تا بذی الحجّه سال ۳۰۷ بمرد.<sup>۴</sup>

احمد بن سهل خود را از بازماندگان یزدگرد پسر شهریار میدانست و مانند تمام

۱ - جیرنج معرب کیرنک نام یکی از قراء مرو بود: معجم البلدان ج ۲ ص ۱۸۵

۲ - در اشعار فردوسی نام این گل چند بار آمده است:

آن افسر مربع شاخ سمن نگر	و آن پرده موشع کلهای کامکار	(عمیق بخارایی)
باصد هزار جام می سرخ مشکبوی	باصد هزار برک گل سرخ کامکار	(منوچهری)
همی زرد کردد گل کامکار	همی پرنیان گردد از رنج خار	(فردوسی)

۳ - ایضاً ص ۱۹-۲۱.

۴ - زین الاخبار چاپ تهران ص ۲۰.

امرائی که نسب خویش را بساسانیان میرساندند در انتساب خود بعجم تعصب میورزید و این از خصایص خانوادگی او بود چنانکه برادران او بر سر این کار رفتند. بنابراین دور نیست که چنین مردی یکی از حفاظ روایات قدیم را گرامی کند و ترد خود نگاه دارد.

اما آزاد سرو یا سرو نام پیری که در خدمت او میزیست معاصر فردوسی که نزدیک بیست و سه سال پس از مرگ احمد بن سهل بزاد نمیتوانست بود علی الخصوص که توجه فردوسی بنظم احادیث عجم و مرگ احمد نزدیک هفتاد سال فاصله داشت و یقیناً آزاد سرو پیر در طول این اعوام جهان را بدرود گفته بود.

بنابر این همچنانکه حدس زده و در حدس خود مصیب بوده ام فردوسی شخصاً از آزاد سرو رزمهای رستم را روایت نکرد بلکه از مأخذی که درست داشت استفاده برد و در آن مأخذ او اخبار رستم منقول بود از روایت «سرو». اتفاقاً در آغاز سخنان فردوسی این امر تصریح شده است چنانکه حاجت ما بحدس و تصور امری زائد است. فردوسی خود گوید:

کنون کشتن رستم آریم پیش ز دفتر همیدون بگفتار خویش

ذکر کلمه دفتر در این بیت و نقل حکایت از آن دلیل است بر اینکه فردوسی روایت آزاد سرو را مع الواسطه نقل کرده و تنها برای حفظ سلسله روایت نام پیر راوی را آورده است.

اما شادان برزین که نام او در حدیث نقل کلیله و دمنه از هندی پهلوی آمده است از روایت بزرگ گیت که در مقدمه شاهنامه ابو منصور از او سخن رفته است و «شادان برزین از طوس» خوانده شده و در نگارش شاهنامه ابو منصور شرکت کرده بود و یقیناً از جمله روایاتی که او ذکر کرده یکی داستان نقل کلیله و دمنه پهلوی بوده است. اما ماخ که در ابتدای پادشاهی هرمز بنام او باز میخوریم باز از جمله راویان بزرگ خراسان و نویسندگان شاهنامه ابو منصور بود که ویرا از هرات خوانده بودند. در



مقدمه شاهنامه ابو منصور در شمار راویان بزرگی که از هر جای خوانده بودند از کسی بنام « شاج پسر خراسانی »<sup>۱</sup> نام برده شده است و در بعضی از نسخه ها « شماخ پسر خوانی » و در بعضی « تاج خراسانی » و در بعضی « شاج سرخانی » و امثال اینها . اما بعقیده من و بقرینه سخنان فردوسی این نام « ماخ پسر خراسان » یا « ماخ پسر خراسانی » است :

جهان دیده و نام او بود ماخ  
چنین گفت پسر خراسان که شاه  
سرخندان و با برگ و با برز و شاخ  
چو بنشست بر نامور پیشگاه...

ذکر نام ماخ و آوردن لقب « پسر خراسان » که ظاهراً در نسخ موجود مقدمه قدیم باشکال مذکور تصحیف و تحریف شده ما را بر آن میدارد که شاج و تاج را مصحف ماخ بدانیم خاصه که در بعضی از نسخ چنانکه یاد کرده ایم شماخ آمده است . ماخ یا مخ نام بعضی از رجال دیگر روزگار قدیم نیز بود مثلاً یکی از راویان رودکی را در کتب لغت<sup>۲</sup> مخ ذکر کرده و این بیت را از رودکی در باب او آورده اند :

ای مخ کنون تو شعر من از بر کن و بخوان  
از من دل و سگالش ، از تو تن و روان

اگر چه در همه منابعی که این اسم در آنها آمده « مج » ضبط شده است ، ولی گمان می رود که این نام « مخ » بود و مخ مخفف « ماخ » و بالهجه و تلفظی دیگر از آنست زیرا باز در کتب تاریخ بنام ماخ باز میخوریم و از آن جمله میدانیم در بخارا بازاری بود بنام « ماخ » که می گفتند بانی آن یکی از امرای قدیم بخارا موسوم به « ماخ » بود<sup>۳</sup> . در تصور « شاج پسر خراسانی » بجای « ماخ پسر خراسان » دلیل دیگری در دست است که بیشتر مایه تقویت و تأیید حدس ماست و آن اتحاد قول فردوسی است با مقدمه قدیم که ماخ (= شاج = شماخ) از مردم هرات بود . فردوسی او را مرزبان هری گفته است و چون در این ایام مرزبانی وجود نداشت باید چنین پنداریم که ماخ از اعیان مرزبانان هرات

۱- بیست مقاله ص ۲۴ . ۲- لغت فرسادی و فرهنگ انجمن آرا و جهانگیری و برهان جامع ذیل کلمه مج .

۳- تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۲۵ .

بوده است نه مرزبان آن دیار<sup>۱</sup>.

با توجه باین مقدمات و اینکه «ماخ» همان «شاج» از نویسندگان مذکور در مقدمه شاهنامه ابومنصوری است که هنگام تألیف آن کتاب مردی پیر بوده و محققاً پیش از اقدام فردوسی بنظم شاهنامه میزیسته است، ثابت میشود که فردوسی «ماخ هروی» را ندیده و از چیزی شنیده و گفتار او را نیز از شاهنامه ابومنصوری نقل کرده است. اما **بهرام** که نامش در پایان داستان رستم و سهراب آمده و ظاهراً داستان رستم و سهراب را او نقل کرده و نوشته بوده است، نمیدانم کیست. چنین کسی در جزئی نویسندگان شاهنامه ابومنصوری شمرده نشده است و برخی او را همان بهرام بن مردانشاه که کتابش از ماخذ حمزة بن الحسن الاصفهانی در نگارش تاریخ خود بود دانسته‌اند،<sup>۲</sup> ولی صحت این حدس برای نگارنده آشکار نیست و حتی من گمان میکنم که ماهوی خورشید بهرام که در بعضی از نسخ مقدمه قدیم «پسر بهرام» آمده<sup>۳</sup> و او نیز از راویان بزرگ خراسان و از نویسندگان شاهنامه ابومنصوری بوده، در شعر فردوسی بدین صورت در آمده است<sup>۴</sup> ولی در صحت این حدس خود فعلاً اصراری ندارم و در صورت صحت هر یک از این دو عقیده این بهرام نیز معاصر فردوسی نبوده و استاد ما مع الواسطه از گفتار او روایت کرده است.

اما **شاهوی** که نام او را در آغاز داستان گو و طلحند می بینیم علی الظاهر و با احتمال قوی همان ماهوی خورشید بهرام است که قبلاً از او نام بردیم و یکی از راویان خراسان بود.

از آنچه گذشت مسلم شد که فردوسی روایات خود را از راویان معاصر خویش

۱ - پس از مراجعه بتحقیقات نلد که دیده شده است که حدس آن استاد نیز تا درجه بی تصویرما را تأیید میکند.  
 حماسه ملی ایران چاپ دوم ص ۱۷. ۲ - مرحوم ملث الشعراء بهار. شماره ۱۱ و ۱۲ سال اول مجله باختر ص ۲۸۸. ۳ - بیست مقاله مرحوم قزوینی، جزء ۲ ص ۲۴. ۴ - ذکر نام پدر بجای پسر از عادات نویسندگان و شعرای ایران قدیم است. در مجمل التواریخ چند بار محمد بن جریر بنام «جریر» یعنی بنام پدر خود یاد شده است (مانند: و آنچه در تاریخ جریر یافتیم، ص ۲) و اشتهار حسین بن منصور حلاج به «منصور» در میان شعرا و احمد بن حسن میمندی به «حسن میمندی» و امثال آنها نیز دلایل تازه‌ی بر مدعای ما است.

نقل نکرده است و ظاهراً مأخذ همه روایات او شاهنامه ابو منصور و بعضی داستانهای حماسی مکتوب بوده است و عین این کیفیت در دیگر حماسه‌های ملی ما نیز مشهود است. «ژول مول» هنگام تحقیق در باب منظومه حماسی بهمن نامه چنین میگوید:

« شاعر همه جا روایات خود را مبتنی و مستند بر روایات شفاهی کرده است. مثلاً یکجا میگوید:

چنین گفت دهقان موبد نژاد      که بر ما در داستان برگشاد

و یکجای دیگر:

ز گوینده پرسید خواننده مرد      کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد  
بدو مرد گویا زبان برگشاد      که از داستان دارم این گفت یاد

بنا بر این محقق است که صاحب این منظومه از روایات مکتوبی استفاده نیکرده بلکه مأخذ کار او احادیث شفاهی بوده است اما چون قسمتهایی از اصول روایاتش را در سایر منظومها و داستانهای حماسی همان ایام و یا ایام پیش می‌یابیم نمیتوانیم نسبت جعل روایات بدو دهیم. »

ژول مول اگر مانند ما بتجزید و تحلیل این سخنان میپرداخت و یا در بهمن نامه که بدبختانه از آن نسخه‌ی نزد خود نداریم تحقیق بیشتری میکرد بدین نتیجه میرسید که اشارات مذکور نه تنها برای تصورات او کافی نیست بلکه فحوای دو بیت منقول اخیر نیز با سخنان وی مغایرست زیرا در آنها مراد از گوینده و گویا شاعرست<sup>۲</sup> نه راوی و بنا برین ازدو بیت مذکور چنین درمی‌یابیم که ناظم خود در مقام نقل داستان برای دیگر است و یقیناً ناظم بهمن نامه نیز مانند دقیقی و فردوسی و اسدی در سرودن اشعار خود بیک مأخذ مکتوب نظر داشت و چنانکه خواهیم دید آن کتاب «اخبار بهمن» بود که از آن در بعض کتب نام برده‌اند.



از مجموع آنچه تا کنون گفته‌ایم این نتیجه بدست می‌آید که منظومهای حماسی

۱ - مقدمه بر ترجمه شاهنامه      ۲ - چنانکه در دو بیت ذیل از فردوسی می‌بینیم:

بیبوست گویا پراکنده را      بسفت این چنین در آکنده را

چنین دید گوینده یکشب بخواب      که یکجام می‌داشتی چون گلاب

اغلب و نزدیک به تمام مبتنی بر روایات مکتوب یعنی شاهنامهها و یا اخبار پادشاهان و پهلوانان است که در قرنهای چهارم و پنجم در خراسان وجود داشت اما مأخذ آن کتابهای منشور گذشته از بعضی رسالات و اسنادی که قبلاً بزبان پهلوی وجود داشت (و یا ترجمه‌های عربی آنها) روایات شفاهی دستدینی از روایات خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بوده است.

همچنانکه از ایات منقول فردوسی در مقدمه همین بحث مستفاد میشود در قرون اولی هجرت روایات قدیم ایرانی در بسیاری از خاندانها باقی مانده بود و پسر از پدر در یاد داشته و روایت میکرده است اما این امر میان سراسر افراد تعمیم نداشته است و همه ایرانیان آن روزگار از روایات قدیم ایرانی مطلع نبوده‌اند و آنگهی درست از احادیث کهن و حفظ و نقل و روایت آنها اختصاص بطبقات معینی داشته است که بیشتر از دهقانان و اشراف و موبدان بوده‌اند و بهمین جهت می‌بینیم سراینندگان منظومه‌های حماسی ما هنگام ذکر مأخذ روایات خود از دهقان و موبد فراوان یاد میکنند. ظاهراً میان این دهقانان و موبدان کتب داستانی و روایتی قدیم محفوظ مانده بود و بهمین جهت هم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق برای نگارش شاهنامه معروف خود « بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهان دینگان از شهرها بیاوردند »<sup>۱</sup> و چون دهقانان چنانکه دیده‌ایم از بقایای خاندانهای بزرگ قدیم بودند و در تعصب بایران و نژاد ایرانی غلومیکردند روایات ایران قدیم و آنچه را که بافتخارات آن بستگی داشت خوب بیاد داشتند و نسلاً بعد نسل نقل میکردند و بهمین سبب هم در مقدمه شاهنامه ابو منصور چنین می‌یابیم که: « این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان بایندرفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان کرد کردیم. »<sup>۲</sup>

ناگفته نماند راویانی که نامشان در مقدمه شاهنامه ابو منصور و شاهنامه فردوسی

۲ - ایضاً ص ۴۴ .

۱ - بیست مقاله ج ۲ . مقدمه قدیم شاهنامه ص ۲۴ .

آمده است از کسانی هستند که تصادفاً از نامشان اطلاع یافته‌ایم و یقیناً علاوه بر ایشان راویان دیگری نیز در بلاد خراسان و سیستان و ماوراءالنهر وجود داشتند که صاحب اطلاعات مبسوطی در باب ایام گذشته بودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب خود ( الآثار الباقية ) از چند راوی روایاتی استماع کرده و باقید « سمعت من ... » ثبت نموده است و این کسان عبارتند از **آذر خور مهندس<sup>۱</sup>** و **ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل السجزی المهندس<sup>۲</sup>** و **ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف از نجانی** که خود از موبد شیراز نقل روایت کرده بود<sup>۳</sup> و کتاب الآثار الباقية یکی از مآخذ معتبر است که ما را از بسیاری روایات شفاهی و مکتوب مطلع میسازد.

روایات این راویان علی‌الظاهر تنها مبتنی بر نقل سخنان و بیاد داشتن پسران پدر نبوده و آنان، و نیز موبدان و خاندانهای ایرانی، کتب و مآخذی برای استناد روایات خود بدانها در دست داشته‌اند و از نیروی ملاحظه می‌کنیم که دهقانان و جهان‌دیدگان و فرزانه‌گانی که برای نگارش شاهنامه<sup>۴</sup> ابومنصوری از بلاد مختلف خوانده شده بودند « خداوندان کتب<sup>۵</sup> » نامیده شده‌اند. و در مجمل‌التواریخ و القصص مؤلف بسال ۵۲۰ هجری چنین آمده است که: « اخبار ملوک و اکاسره و شاهان و بزرگان ما تقدم ظاهرست بیرون از تاریخ جریر و درهریک علیحده بجایگاه خویش شرحی تمام دارد و **راویان پیشین نقل کرده‌اند از کتابهای فارسیان** »<sup>۶</sup> و ذکر نقل روایات از کتابهای پیشین در این عبارت بالصراحة گفتار ما را تأیید میکند.

یکنوع از روایات شفاهی که زبان بزبان می‌گشت و ظاهراً جایی ثبت نبود سرودها و منظومه‌هاییست که از قدیم‌الایام در باب بعضی از وقایع تاریخی بجا مانده و از بعضی آنها اخباری بمانده است. در تاریخ بخارا آمده است که: « مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحهاست چنانکه در همه ولایتها معروفست و مطربان آنرا سرود ساخته‌اند و

۱ - الآثار الباقیه ص ۴۴ و ۹۹      ۲ - ایضاً ص ۴۲ و برای تحقیق در احوال او رجوع کنید بحواشی

چهارمقاله تحقیقات مرحوم مفقود قزوینی .      ۳ - ایضاً ص ۴۴ .      ۴ - مقدمه قدیم

شاهنامه ص ۲۴ .      ۵ - مجمل‌التواریخ ص ۲ .

میگویند و قوالان آنرا **گریستن مغان** خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است . پس این حصار (حصار بخارا) را **بدین روایت وی ( یعنی سیاوش )** بنا کرده است و بعضی گفته‌اند افراسیاب بنا کرده است <sup>۱</sup> « و باز در جای دیگر آمده است : « اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرود های عجیب است و مطربان آن سرود ها را **کین سیاوش** گویند و محمد بن جعفر <sup>۲</sup> گوید که از این تاریخ سه هزار سال است . » <sup>۳</sup>

در تاریخ سیستان روایات گونا گونی خاصه در باب **کرشاسپ** و خاندان او می بینیم که بعض آنها در سیستان میان مردم رائج بوده و بعضی دیگر را نویسندۀ تاریخ سیستان از کتابهای معروف عهد خود بدست آورده است . <sup>۴</sup>

گذشته از این موارد روایات شفاهی بصورت های گونا گون دیگری نیز میان اهل مشرق وجود داشت و از آن جمله است روایات شفاهی کثیری که در باب بنای شهرها در میان بود . در باب بنای شهر بخارا و حصار آن و بعضی از قراء این شهر میان اهل بخارا روایاتی متداول بود که ما از طریق تاریخ بخارا از آنها آگاهی می یابیم . <sup>۵</sup>

از مجموعه این روایات یقیناً آثاری در داستانهای بزرگ شاهان و پهلوانان باقی مانده است .

چنانکه میدانیم تا حدود قرن پنجم حفظ سلسله های انساب میان ایرانیان خاصه دهقانان و موبدان و اهل بیوتات رواج داشت و در هر يك از این خاندانها روایات و احادیثی راجع باجداد آنها در میان بود که نسل بنسل حفظ میشد و شاید روز بروز توسعه و تکامل می یافت و برخی از آنها اتفاقاً در بعضی کتب محفوظ مانده است و از آن جمله است روایاتی که در باب « **کنارنگ** » جد ششم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق در مقدمه شاهنامه ابو منصور می بینیم . <sup>۶</sup>

اینها مجموع روایات شفاهی است که تا حدود قرن پنجم از وجود آنها آگاهی داریم

۱ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۲۸ . ۲ - ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی مؤلف اصلی تاریخ بخارا

( ۲۸۶ - ۳۴۸ هجری ) . ۳ - تاریخ بخارا ص ۲۰ . ۴ - از ابتدای تاریخ سیستان تا

ص ۳۸ از این کتاب را بدین قصد مطالعه کنید . ۵ - تاریخ بخارا ص ۱۹ و ۲۸ .

۶ - بیست مقاله جزء ۲ ، مقدمه قدیم شاهنامه ص ۵۷ - ۶۴ .

ویقین است که این روایات نمونه‌های کوچکی از روایات مفصل شفاهی است که تا آن ایام در مشرق یا سایر نواحی ایران متداول بود و بعضی از روایات قدیم را که در کتب فارسی و عربی اسلامی و یا کتب پهلوی اوایل عهد اسلام می‌یابیم و ناچار جزء روایات مکتوب می‌شماریم باید در شمار همین روایات شفاهی اوایل عهد اسلام دانست زیرا منشاء نگارش آنها سخنان گروهی از روایات و احادیث و قصصی بود که میان مردم رواج داشت و چنانکه می‌دانیم مجموعه این روایات مع الواسطه در منظومه‌های حماسی معروف ماموثر بوده است.

## ۲ - آثار مکتوب

روایات شفاهی چنانکه گفتیم یکی از مأخذ کتابهای تاریخی و شاهنامه‌ها نیست که پیش از فردوسی مدون شده بود اما مأخذ عمده و اساسی تمام کتب داستانی و تاریخی فارسی در قرن چهارم و پنجم که منظومه‌های حماسی، از روی آنها ساخته شد، مقدار معتنا بهی از روایات و احادیث مکتوب و دفاتر و اوراقی بود که در خاندانهای بزرگ محفوظ مانده و قسمت بزرگی از آنها چنانکه قبلاً دیده‌ایم بتازی نقل شده و قسمتی از آنها نیز در خراسان و دیگر نواحی شرقی ایران باقی مانده و اساس کار نویسندگان تواریخ ایران قرار گرفته بوده است.

نویسندگان شاهنامه‌های فارسی و کتب دیگری که یاد خواهیم کرد تنها از این دفاتر و اوراق کهن و اسنادی که از آتشگاهها و بیوتات قدیم بدست می‌آمد استفاده نکردند بلکه از جمله ما خدّمهم کار آنان کتابهای مترجم پهلوی بدعربی و تواریخ مهمی بود که بوسیله گروهی از ایرانیان بزبان تازی نگاشته شده و شهرت یافته بود. در همان حال هم بوسیله گروهی از دانشمندان کتب و تحقیقات تاریخی دیگری نیز در ایران و ظاهر از زبان فارسی تهیه شده بود.

از مجموع اینها یعنی: روایات و داستانهای شفاهی، کتب و دفاتر و اوراق قدیم، روایات و تواریخ منقول و غیر منقول عربی، تحقیقات و تألیفات فارسی زبانان: شاهنامه‌های معروف فارسی مانند شاهنامه ابوعلی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابومنصور محمد و امثال اینها تدوین شد و بر اثر این تدوین و تألیف زمینه کار برای دقیقی و فردوسی و اسدی و ایرانشاه بن ابی‌الخیر و حماسه سرایان دیگر ایران فراهم گشت و منظومه‌های جاویدان حماسی ایران پدید آمد.

بنابراین نخستین وظیفه ما در اینجا تحقیق در اساس کار شاهنامه‌های منظوم است و چون قسمتی از این کار را قبلاً کرده ایم فعلاً بتحقیق مختصری در بقایای آثار قدیم و تواریخ و کتب عربی و فارسی بسنده می‌کنیم.

بنا بر آنچه از مطالعه در تواریخ معروف فارسی که در اوایل عهد ادبیات فارسی نگاشته شده است، برمیآید در حدود قرن سوم و چهارم و پنجم تواریخ قدیم ایرانیان هنوز در بلاد مختلف خراسان و ماوراءالنهر نزد موبدان و دهقانان و اشراف موجود بود و اشارات متعددی نیز در این باب بدست میآید و معمولاً از این کتب بنام: کتب پارسیان<sup>۱</sup>، کتب خرافات<sup>۲</sup>، کتابهای دارس<sup>۳</sup>، کتابهای کهن<sup>۴</sup>، نامه باستان<sup>۵</sup>، نامه راستان<sup>۶</sup> و امثال اینها یاد کرده اند و این در صورتیست که نام حقیقی آنها را نبرند. در بعضی مآخذ با ارجاع بدینگونه مآخذ اقوال صریح و روشنی نیز نقل شده است مثلاً در این مورد: «... و افراسیاب بنا کرده است این دیبه (یعنی قریه رامین از قراة بخارا) را و افراسیاب هر گاهی که بدین ولایت آمده جز بدین دیبه بجای دیگر نباشیده است و اندر کتب پارسیان چنین است که وی دوهزار سال زندگانی یافته است و وی مردی جادو بوده است و از فرزندان نوح (ظ: توج = تورچ = تور) ملک بوده است و وی داماد خود را کشت که سیاوش نام داشت...»<sup>۷</sup> اما معمولاً و اغلب، از کتب قدیم بصراحت سخن رفته و مآخذ مهمی که در آن ایام مورد رجوع محققان بوده معین شده است.

از جمله این مآخذ علاوه بر کتبی که قبلاً نام برده ایم یکی

**اخبار اسکندر** کتاب اخبار اسکندر است. کتاب اخبار اسکندر از افسانه‌های

یونانی و مطالب آن مأخوذ از روایات سپاهیان اسکندر است که

در بازگشت بیونان اخبار او را در آن سرزمین منتشر ساخته و مایه ظهور داستانها و قصصی

در باب او شده بودند و از مجموع آنها داستانی پدید آمد که نویسنده‌ی در حدود قرن

سوم میلادی در مصر آنرا گردآورده بیونانی نگاشت و یکی از مورخان معاصر اسکندر

۱ - تاریخ بخارا ص ۱۹. مجمل ص ۲ و ۳. ۲ - مجمل التواریخ ص ۲۲. ۳ - ایضاً

ص ۳۸. ۴ - ایضاً ص ۶۷. ۵ - شاهنامه چاپ میرزا ابراهیم. بمبئی ص ۲۴۱ و ۲۴۰.

۶ - ایضاً ص ۳۳۰ و ۳۶۳. ۷ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۹.



موسوم به «کالیستنس» نسبت داد. این کتاب علی‌الظاهر بزبان پهلوی ترجمه شد و سپس گویا مطالب آن بوسیله سریانیان با بعضی اضافات بادییات عربی راه جست و باروایات منسوب بذی‌القرنین آمیخته شد و از تازیان بهمه مسلمانان و از آنجمله ایرانیان رسید.<sup>۱</sup> سرگذشتهای اسکندر بزبان فارسی بنام سکندر نامه یا اخبار اسکندر مشهور بود<sup>۲</sup> و همین کتابست که یکبار بوسیله فردوسی بنظم درآمد و سپس نظامی چنانکه خواهیم دید آنرا منظوم ساخت و مطالبی را که فردوسی از آنها باختصار گذشته یا اصلاً ذکر کرده از آنها نکرده بود بتقلید از استاد طوس بنظم کشید. ترد آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه کتابی در اخبار اسکندر متعلق بقرن پنجم هجری دیده‌ام که انشائی زیبا و فصیح دارد اما چون چند صحیفه از آغاز آن افتاده است نمیتوان نام و نشان نویسنده و سال تألیف کتاب را بدرستی معلوم کرد. منتهی چون در آن از سلطان محمود همه جا بنام «امیر ماضی» یاد میشود و نیز بنا بر قرائن دیگر، گویا پس از مرگ او و نزدیک پیداشاهی وی نگاشته شده باشد. این کتاب علی‌الظاهر از روی اخبار اسکندر بوجود آمد و مطالب آن مخلوطی است از حقایق تاریخی و برخی روایات سریانیه و افسانههای ایرانی که بعضی از عناصر تاریخی دوره اسلامی هم در آن نفوذ کرده است.

باز در مجمل‌التواریخ چنین آمده است که «فلاسفه یونان را کلمتهاست اندر حکمت و سخن گفتن با ثابوت اسکندر که آنرا بالفاظ تازی ترجمه کرده اند و بعضی حکیم فردوسی منظوم کردست»<sup>۳</sup> این کلمات در کتاب مقابسات ابوحنیان توحیدی و ابن‌اثیر و غالب کتب متقدمان نقل شده است.

دیگر از کتب معروف که در این روزگار مورد استفاده بود کتاب

**عهد اردشیر** عهد اردشیر است<sup>۴</sup> که ذکر آن قبلاً گذشت و ابوعلی مسکویه

آنرا در تاریخ معروف خود ترجمه کرد.<sup>۵</sup>

۱ - رجوع کنید به مقدمه شاهنامه زول مول و حماسه ملی نژودرراند که . ۲ - مجمل‌التواریخ

۳ - ایضاً ص ۵۸ . ۴ - ایضاً ص ۶۱ و ۹۴ .

۵ - تجارب‌الامم چاپ لندن ص ۹۹ - ۱۲۷ .

## قصه ویس و

رامین

دیگر از کتب معروف آن عصر قصه ویس و رامین است که از شهرت متن پهلوی آن تا عهد طغرل سلجوقی یعنی نیمه اول قرن پنجم هجری خبر داریم و در عصر همین پادشاه است که فخرالدین اسعد گرگانی آنرا از پهلوی بشعر فارسی درآورد. صاحب مجمل التواریخ این قصه را منسوب بعهد شاپور پسر اردشیر پاپکان کرده و گفته است: «برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور، بمرو نشستی و خراسان و ماهان بفرمان او بود»<sup>۱</sup>

## قصه شروین

و خَرین

دیگر قصه شروین و خَرین که دینوری (شروین دستبای و خَرین)<sup>۲</sup> و صاحب مجمل التواریخ هر دو از آن خبر داده اند. و این قصه در سیر الملوك هم بود و اجن صاحب مجمل چنین می‌رساند که در قرن ششم قصه مذکور شهرت و رواجی داشت چه در این کتاب بعضی از قسمتهای آن داستان اشارات مختصری شده است<sup>۳</sup>. ذکر ویس و رامین و شروین دستبای در اشعار ابونواس هم آمده:

وما تتلون فی شروین دستبای      وفر جردات رامین و ویس

## پیروز نامه

دیگر از کتب مشهور این عهد کتابیست بنام پیروز نامه که در مجمل - التواریخ اشاره صریحی بدان شده و چنین آمده است: «واندر پیروز نامه خواندم که کینه شاپور با عرب از آن بود که در احکام جاماسپ بخواند که از عرب پیامبری بیرون آید و دین زردشت براندازد و...»<sup>۴</sup> و یکجای دیگر چنین آمده: «در پیروز نامه چنانست که دیلمان بروی (بهرام) خروج کردند و بهرام بحرب اندر ملک ایشان را بگرفت و پس خلعت داد...»<sup>۵</sup>

دیگر از کتب مشهور داستانی و تاریخی این عهد کتاب اخبار بهمن است اخبار بهمن که از آن در مجمل التواریخ چند بار سخن رفته<sup>۶</sup> و ما بجای خود در آن باب بحث خواهیم کرد.

۱ - مجمل التواریخ ص ۹۴ . ۲ - اخبار الطوال دینوری ص ۷۱ . ۳ - مجمل التواریخ

ص ۹۵ . ۴ - ایضاً ص ۶۶ . ۵ - ایضاً ص ۷۰ . ۶ - مجمل صفحات ۲۰

دیگر از قصص مشهور بختیار نامه است. بختیار در عهد خسرو پرویز «جهان بختیار نامه» پهلوان بود از فرزندان رستم<sup>۱</sup> و بسلسله نسب او در تاریخ سیستان اشاره شده است.

**داستانهای**  
**مکتوب دیگر**

اینها بعضی از کتب معروف داستانیست که بر نام آنها دست یافته و اینجا یاد کرده‌ایم. بادقت در شاهنامه و سایر منظومهای حماسی ثابت میشود که کتب داستانی فراوان دیگری نیز در خراسان وجود داشت مانند داستان منیژه و بیژن، داستان سیاوش، داستان رستم و سهراب، داستان جنگهای کیخسرو و امثال آنها و داستانهای متعددی متعلق بعهد ساسانیان مانند داستان شاپور و سرگذشت او با دختر طایر عرب - و داستان مانی پیغامبر - و داستان مفصل بهرام گور - و سخنان بزرگمهر (یا بزیمهای بزرگمهر) - و داستان رزم خاقان و هیتال - و جنگ انوشیروان با خاقان - و پندنامه بزرگمهر (که فردوسی آنرا بادقت و رنج بیایان رسانیده و در پایان آن گفته است: سپاس از خداوند خورشید و ماه که رستم ز بوزر جمهر و ز شاه) - و داستان ساختن بزرگمهر نرد را - و داستان گو و طلحند و ساختن شطرنج - و داستان ترجمه کلیده و دمنه از هندوی بیهلوی - و توقیعات نوشیروان - و پند نامه نوشیروان بهرمز و پیرش موبد از نوشیروان و پاسخهای او - و داستان کفشگر با انوشیروان و امثال اینها که بیشتر منسوب بعهد خسرو دوم انوشیروان است.

البته این داستانها همه نزد یکتن از موبدان یا دهقانان جمع نبود بلکه هر يك از روایات بر قسمتی از آنها دست داشت و آنها را روایت میکرد و در شاهنامه ابومنصوری چنانکه قبلاً گفته ایم رازی هر داستان نام خود را در آغاز یا انجام آن ذکر میکرد و از مقایسه این داستانها با ماخذ دیگر چنین بر میآید که سخنان این روایات مبتنی بر اصول و ماخذ مکتوبی بود که همه آنها در خراسان وجود و شهرت داشت.

گذشته از این موارد مختلف و این کتب معروف که دیده‌ایم باز با اشارات دیگری حاکی از وجود روایات مکتوب و کتب مشهوری که بدبختانه در باب آنها تنها بتعریض

و اشارت قناعت شده است ، باز میخوریم . مثلاً صاحب مجمل التواریخ از « کتابی کهن » نام برده و گفته است که شاپور بن ابوالکثاف « آخر عمر بطیشفون بمرد و طیشفون نیز خواندم در کتابی کهن . »<sup>۱</sup>

در انساب و تواریخ پادشاهان عجم روحانیون زردشتی اقوال گوناگونی بزبان فارسی نقل کرده بودند . صاحب مجمل در باب نسب پادشاهان ایران گوید : « واندر نسب این جماعت بعضی روایت دیگر هست که آنرا ننوشتیم که از حقیقت دور است و محال چنانکه عادت مغانست و یا از نقل سهو ها بودست و گردش روزگار درازش کرده و خلل پذیرفته . »<sup>۲</sup>

استفاده از کتب مذهبی زردشتیان مانند کتاب اوستا و سایر کتابهای دینی قدیم که از ماخذ معتبر تاریخی نیز شمرده میشود میان مورخان اسلامی مرسوم بود و در بعضی از کتب خاصه تاریخ حمزة بن الحسن و الآثار الباقية آثار نقل بیواسطه یا بواسطه از آن کتب آشکار است و حتی استفاده از موبدان و عمال آتشکده ها که بر این ماخذ دست داشتند میان مورخان بزرگ امری رایج بود .<sup>۳</sup>

در همین ایام کتب تاریخی مختلفی نیز بزبان عربی یا فارسی ترجمه و تألیف شده و میان مردم شهرت یافته بود و از آنها در تدوین تواریخ قدیم استفاده میشود . ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر در شاهنامه

### کتاب تاریخ

خود آنجا که از حدیث گیومرث سخن رانده از مورخی بنام بهرام هروی مجوسی یاد کرده است که نتیجه مطالعات خود را پس از استفاده از سیر الملوك عبدالله بن المقفع و محمد بن جهم برمکی و هشام بن قاسم و بهرام بن مردانشاه و بهرام بن مهران الاصفهانی با سخنان او مقابلد کرد<sup>۴</sup> و مورخان دیگر مانند بلعمی و صاحب تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و تاریخ بخارا نیز هر يك از مقداری کتب مثل کتاب حمزة و محمد بن جریر و سیر الملوك کها و شاهنامه های مختلف ابوالمؤید و ابوعلی بلخی و ابو منصور عبدالرزاق و تاریخ اصفهان تألیف حمزة بن الحسن

۱ - مجمل ص ۶۷ . ۲ - ایضاً ص ۳۸ . ۳ - رجوع کنید به : حمزه ص ۴۴ - مجمل

ص ۲۲ - الآثار الباقية ص ۴۳ - ۴۴ . ۴ - الآثار الباقية ص ۹۹ .

الاصفهانى و خزائن العلوم ابوالحسن نیشابورى و كتاب المعارف ( که گویا مراد كتاب المعارف ابن قتیبه باشد که در آلمان و مصر بطبع رسید ) و كتاب الفتوح و عجائب الدنيا و همدان نامه یا كتاب الهمدان ( تألیف عبدالرحمن عیسی الکاتب الهمدانى ) نام برده و از آنها استفاده کرده اند<sup>۱</sup>.

از اوایل عهد اسلام بوسیله گروهی از علمای انساب بسیاری از روایات راجع بایران که در افواه بود جمع آوری گشت و در قرون اولی اسلامی این رسم همچنان دنبال شد و عدّه زیادی از علمای انساب عرب یا ایرانی کتابهایی در باب ایران تألیف کردند و اطلاعاتی را راجع بآن جمع آوری نمودند که ذکر آنها در اینجا خارج از موضوع مینماید. مورخان که اغلب ایرانی بودند نیز بزبان عربی و بر اساس اطلاعاتی که در درجه اول از ماخذ ایرانی کسب شده بود کتابهایی پرداختند که قسمتی از آنها تا کنون بر جای مانده و جزو ماخذ اساسی و مهم در باب تاریخ داستانی و غیر داستانی ایران قدیم میباشد و خوانندگان گرامی از نام بسیاری از آنها در ذیل صفحات همین کتاب اطلاع پیدا خواهند کرد<sup>۲</sup>.

### ۳ - شاهنامه

وجود روایات و داستانهای شفاهی، آثار مکتوب و دفاتر و اوراق قدیم، کتب تاریخی تازه بزبان عرب، چون باحس مفاخره ایرانیان همراه شد، آنان را بتدوین تواریخ مدون و کاملی بتقلید از خداینامه عهد ساسانی و سیرالملوکهای عهد اسلامی برانگیخت و بر آن داشت که روایات و داستانهای پراکنده را که بنا بر آنچه دیده ایم در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر متداول بود بر اخبار و احادیث سیرالملوکها و نتیجه مطالعات و فحوصهای محققان افزایند و کتابهای بزرگی در شرح داستانها و تاریخ ایران بفارسی و بنام **شاهنامه**

۱ - مجمل التواریخ ص ۷۱، ۷۵، ۱۵۴، ۱۷۱، ۶۳، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۸۵، ۲۴۲، ۱۳۲، ۵۲۲.  
 ۲۳۶، ۱۶۷، ۱۵۸، ۵۶، ۷۰ - تاریخ بخارا ص ۲۸، ۲۹ - تاریخ سیستان ص ۱۱، ۱۳، ۱۶.  
 ۱۷ - بیست مقاله جزء ۲ مقدمه قدیم شاهنامه ص ۳۸، ۳۹ - قابوسنامه ص ۲.

۲ - در باب نساین و مؤلفان ایرانی و عرب که تألیفاتی بزبان عربی راجع بایران قدیم دارند آقای تقی زاده تحقیقات مفصلی کرده اند که در صورت احتیاج باید بدانها مراجعه کرد. رجوع کنید به شماره ۱۲ سال اول دوره جدید کاوه و کتاب هزاره فردوسی ص ۳۹ - ۴۲.

ویا باسامی پهلوانان بزرگ مانند **کرشاسپنامه** و **فراهرزنامه** و امثال اینها پدید آورند .  
این کتب پایه و اساس واقعی منظومه‌های حماسی ما و مایه تحریر فارسی زبانان  
بنظم داستانهای کهن گشت و از اینرو تحقیق در باب آنها برای ما حائز کمال اهمیت  
است و ما ناگزیر پیش از بحث در چگونگی نظم داستانهای حماسی بتتبع در باب آنها  
میپردازیم .

در بعضی از کتب قدیمه عربی و فارسی مانند *غرر اخبار ملوک الفرس* ثعالبی و ترجمه  
بلعمی و *مجموع التواریخ* و *تاریخ سیستان* و *قابوسنامه* و *مقدمه قدیم شاهنامه* و *الآثار الباقیه*  
ابوریحان سخن از شاهنامه‌هایی به نثر فارسی رفته است .

مراد از این شاهنامه‌ها کتبی است که بتقلید خداینامه و *سیر الملوک* پسر مقفع و  
محمد بن جهم و زادویه پسر شاهویه و دیگران نگاشته شد و نام آنها نیز درست ترجمه  
«خوتای نامگ» پهلوی یعنی «شاه - نامه» است .

در اینکه واقعاً چند شاهنامه در خراسان و بلاد مشرق ایران تدوین شده و عظمت  
هریک تا کدام درجه بوده و کدامیک را بیشتر موثق میدانسته‌اند اطلاعات صریح بما  
نرسیده است ولی این مطلب تقریباً بر ما مسلم است که در یک روزگار شاید او آخر قرن  
سوم و قرن چهارم نگارش کتب مفصل و مرتبی در تاریخ و داستانهای ایران قدیم مورد توجه  
و علاقه عموم بود و این توجه همچنانکه قبلاً نوشته‌ایم نتیجه تحریر حس وطن پرستی  
ایرانیان بهمت عده‌یی از رجال ادبی این کشور و امرا و سرداران و طبقه اشراف و دانشمندان  
ایرانی بود . ایرانیان این عهد خاصه اهل مشرق با شور و شوقی تمام بایام گذشته خویش  
مینگریستند چنانکه گفتی همه طالب مجد و عظمت ایران و باز گشت سیادت و قدرت  
دیرینه آن بودند و یا لا اقل میخواستند تقریر مجد و عظمت گذشته را وسیله مفاخره  
خود در قبال تازیان که تفاخر بآباء و اجداد در میان آنان رواج فراوان داشت ، قرار دهند .  
از میان شاهنامه‌های منشور فارسی یک شاهنامه شهرت و اهمیت

### شاهنامه

### ابوالمؤید

بسیار داشته و چندبار از آن در ماخذ معتبر سخن رفته است و آن  
شاهنامه بیست که ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده مشهور ایران  
در آغاز قرن چهارم نگاشته بود .

ابوالمؤید شاعر مشهور عهد سامانی و نخستین سراینده داستان یوسف و زلیخاست. از این شاعر بنا بر اشارات صاحبان مجمل التواریخ و تاریخ سیستان و نیز بنا بر اشاره بلعمی و عنصر المعالی، کتاب عظیمی در شرح تاریخ و داستانهای ایران قدیم به جامانده بود. در مجمل التواریخ هنگام بیان مآخذ کتاب از آثار ابوالمؤید سخن رفته است بدین عبارت: «از نشر ابوالمؤید چون اخبار نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و اخبار لهراسف و آغش و هادان و کی شکن»<sup>۲</sup>. از ظاهر این کلام چنین برمیآید که ابوالمؤید بلخی در اخبار و داستانهای کهن کتابهای جداگانه و یا قسمتهای مستقلی از یک کتاب که هر یک بنام پهلوان داستان معروف بوده داشت و از ذکر «چون» نیز چنین دریافت میشود که صاحب مجمل بر اثر شهرت آثار ابوالمؤید بدو کره همه آثار او سپرداخته و تنها عده‌یی از آنها را من باب مثل یاد کرده است.

در تاریخ سیستان نام کتاب تازه‌یی از ابوالمؤید دیده میشود و آن کتاب کرشاسپ است<sup>۳</sup>. نام کتاب کرشاسپ چندبار در تاریخ سیستان آمده است، یکی در آغاز کتاب بدین ترتیب: «اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان و حدود شهر سجستان که از کجا بود اندر ابتداء و فضایل آن بر دیگر شهرها چنانکه یافته شد اندر کتاب کرشاسپ...»<sup>۴</sup> و یکبار در شرح داستان کرشاسپ بدین صورت: «وقصه کرشاسپ زیادست و بکتاب او تمام گفته آید»<sup>۵</sup> و در این هر دو مورد چنانکه می بینید از نویسنده کتاب یادی نشده است و ما تنها در سومین موردی که از این کتاب در تاریخ سیستان سخن رفته است از نام مؤلف آن آگاهی می‌یابیم و آن در یاد کردن سبب آتش کرکوی سیستان است و در آغاز این فصل چنین آمده: «ابوالمؤید اندر کتاب کرشاسپ گوید که چون کیخسرو به آذربادگان رفت ورستم دستان با وی، و آن تاریکی و آن پتیاره دیوان بفرایزد تعالی بدید و آذر گشسب پیدا گشت و روشنایی بر گوش اسب بود و شاهی او را شد با چندان

۱ - داستان لهراسپ از داستانهای کهن بوده و در نهایت‌الارب منسوب به دینوری تألیف آن بمعهد اشکانیان نسبت داده شده است. در الفهرست نیز بابوالحسن علی بن عبیده الریحانی از درباریان مأمون کتابی بنام «کتاب کیلهراسف پادشاه» نسبت داده شده است. ۲ - مجمل التواریخ ص ۲. ۳ - تاریخ سیستان ص ۳۵.

۴ - ایضاً ص ۱. ۵ - ایضاً ص ۵.

معجزه . . . »<sup>۱</sup>

تا اینجا از آثار بوالمؤید بنام شاهنامه یاد نشده و اگرچه بعید نیست که این آثار و اخبار هر يك دفتری مجزا و مستقل بوده باشند ولی مسلماً همه این دفاتر و کتابهای مستقل تشکیل کتاب عظیم واحدی را بنام شاهنامه میداده است .

در تاریخ سیستان یکجا چنین آمده است : « و اخبار نریمان و سام و دستان خود به شاهنامه بگوید که بتکرار حاجت نیاید »<sup>۲</sup> . اخبار نریمان و سام در اینجا درست یاد آور همین عبارت در مجمل التواریخ است و بعقیده ما مراد از این « شاهنامه » لاشک شاهنامه بوالمؤید بلخی است و این حدس ما را اشاره ابوعلی محمد بن ابوالفضل بلعمی در ترجمه تاریخ طبری تأیید می کند که گفته است : « و حدیثها و اخبارهای ایشان ( یعنی اولاد جمشید که بکرشاسپ و نریمان و سام و زال ورستم میرسند ) بسیار گوید ابوالمؤید بلخی بشاهنامه بزرگ »<sup>۳</sup> و اینسخن میرساند که در شاهنامه ابوالمؤید در باب خاندان کرشاسپ بتفصیل سخن رفته بود .

بادقت در همین قول از بلعمی ثابت میشود که مجموعه داستانهای بوالمؤید در اخبار پهلوانان و شاهان « شاهنامه » نامیده میشد و منعت بدعت « بزرگ » بود . عنصر المعالی کیکاوس بن شمس المعالی قابوس صاحب قابوسنامه هم از این کتاب بنام شاهنامه یاد کرده و گفته است که بوالمؤید بلخی ذکر ارغش فرهادان ( ظ : آغش و هادان ) را در شاهنامه آورده بود<sup>۴</sup> . ابن اسفندیار نویسنده معروف اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم مؤلف تاریخ طبرستان کتاب بوالمؤید را « شاهنامه مؤیدی » نامیده است<sup>۵</sup> .

از مجموعه این سخنان چنین بر می آید که شاهنامه بوالمؤید معروف بد شاهنامه بزرگ کتاب عظیمی بوده است در تاریخ و داستانهای ایران قدیم مشتمل بر بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان راجع بپهلوانان و شاهان که اغلب آنها در شاهنامه فردوسی و سایر منظومهای حماسی منسی مانده و از آنها نامی نرفته و یا باختصار سخن گفته شده

۱- تاریخ سیستان ص ۳۵ - ۳۶ . ۲ - تاریخ سیستان ص ۷ . ۳ - ترجمه تاریخ طبری چاپ

بعثی ص ۴۰ . ۴ - قابوسنامه چاپ اصفهان ص ۲ . ۵ - رجوع کنید بشماره اول سال ۲

دوره جدید کاوه ص ۶ و بیست مقاله ج ۲ ص ۶ .